

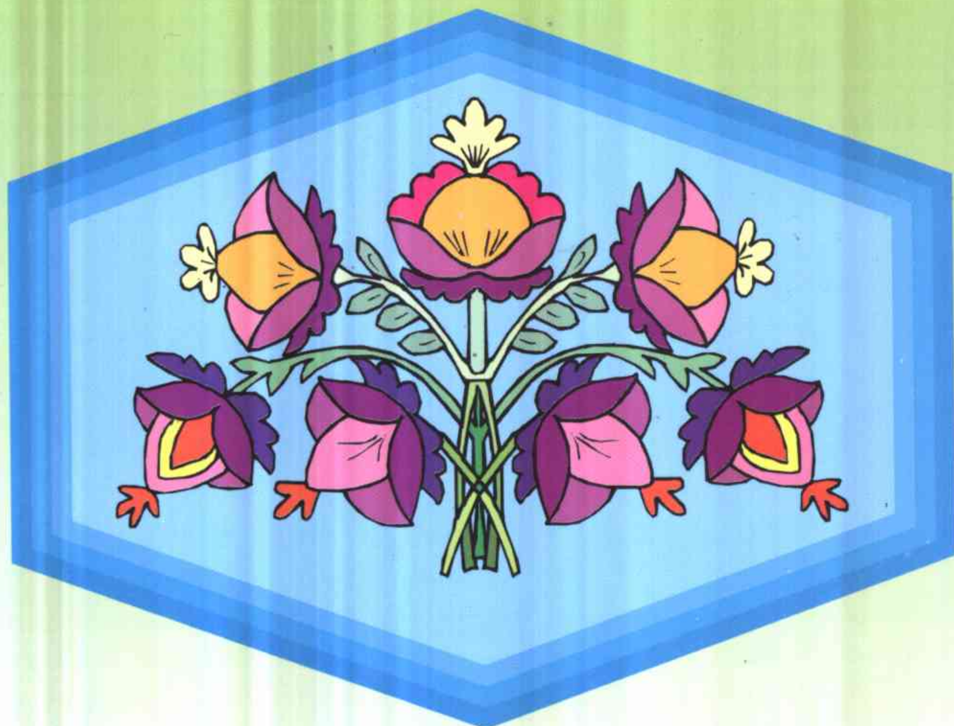


شرح حال و زندگی

اصحاب صحاح سته

امام بخاری ❁ امام مسلم ❁ امام ابوداوود

امام ترمذی ❁ امام نسائی ❁ امام ابن ماجه



تألیف: استاد ملا محیی الدین صالحی

شرح حال و زندگی

اصحاب صحاح ستّه

امام بخاری ★ امام مسلم ★ امام ابوداوود

امام ترمذی ★ امام نسائی ★ امام ابن‌ماجه

با

مقدمه و خاتمه

در تاریخ فقه و حدیث

تألیف استاد ملا محیی‌الدین صالحی

سرشناسه	:	صالحی، محیی‌الدین
عنوان و نام پدیدآور	:	شرح حال و زندگی اصحاب صحاح سته امام تجاری... با مقدمه و خاتمه در تاریخ فقه و حدیث/ تالیف محیی‌الدین صالحی
مشخصات نشر	:	سنندج: انتشارات کردستان، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری	:	۲۱۶ ص.جدول
شابک	:	978 964-7638-07-4
وضعیت فهرست نویسی	:	فهرستنویسی قبلی
یادداشت	:	عنوان دیگر: اصحاب صحاح سته.
یادداشت	:	کتابنامه: ص. [۲۰۵] - ۲۰۷؛ همچنین به‌صورت زیرنویس
عنوان دیگر	:	اصحاب صحاح سته.
عنوان دیگر	:	اصحاب صحاح سته
موضوع	:	اصحاب صحاح سته -.- سرگذشتنامه
موضوع	:	حدیث -.- تاریخ
موضوع	:	محدثان اهل سنت
رده بندی کنگره	:	۱۳۸۱۱۱۵BP ۴ش۲ص/
رده بندی دیویی	:	۲۹۲/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی	:	۳۸۰۷۵-۸۰م



انتشارات کردستان

Kurdistan Publication

سنندج - پاساژ عزتی - تلفن: ۲۲۶۵۳۸۲

اصحاب صحاح سته

✓ نام کتاب:	اصحاب سحاح سته
✓ مؤلف:	محی‌الدین صالحی
✓ نوبت چاپ:	دوم؛ ۱۳۹۰
✓ تیراژ:	۲۰۰۰ جلد
✓ تعداد صفحه و قطع:	۲۱۶ صفحه‌ی وزیری
✓ ناشر:	انتشارات کردستان

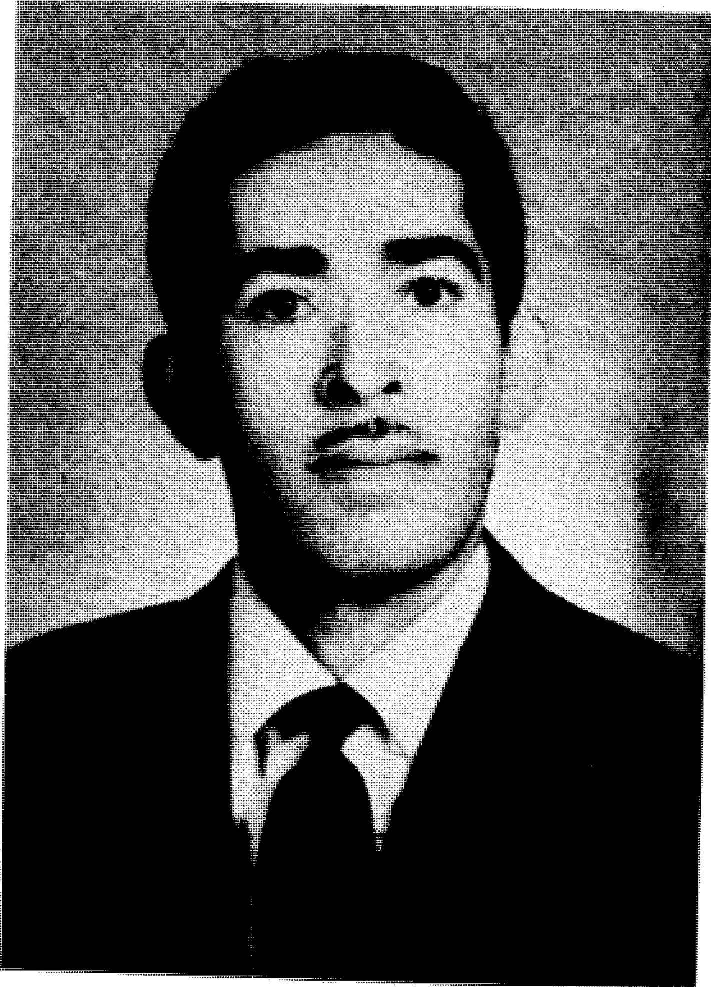
قیمت: ۳۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸ـ۹۶۴ـ۷۶۳۸ـ۰۷ـ۴

ISBN: 978 - 964 - 7638 - 07 - 4

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحیم



مهرماه ۱۳۵۴

مؤلف: محیی‌الدین صالحی

بخش اول

مقدمه

(در فقه)

بِسْمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم

مقدمه

اَلْحَمْدُ للهِ وَالصَّلاةُ عَلی سَیِّدنا محمدٍ وَ آلهِ وَ اَصْحابهِ وَ اَتْباعِه اِلی یَوْمِ الدّین.

در عهد فرخندهٔ حضرت رسول اکرم محمّد مصطفیﷺ مردم برای حلّ مسائل و مطالب یومیهٔ خود به رسول خدا مراجعه می‌کردند و نتایج خواسته‌های خود را از حضور پر سعادت او دریافت می‌داشتند و در همین عصر صحابه به حفظ و احیاناً نوشتن حدیث از پیغمبر خدا اقدام می‌کردند.

صحابهٔ کرام پیروی و اطاعت از فرمان خدا و رسول را مایهٔ سعادت و پیروزی دو جهانی می‌دانستند و با این ایمان و اطاعت و اعتقاد هدف بزرگ و معنوی خود را تقویت می‌نمودند.

در عصر صحابهٔ کرام و در بدو خلافت حضرت ابوبکر صدیقؓ روش حضرت صدیقؓ این بود که اوّل از قرآن و حدیث درک مسائل را می‌نمود و بعد با کبار صحابه در مورد مسائلی که درست از قرآن و حدیث استنباط نمی‌شد مشورت می‌کرد و رأی اجماع صحابه بر مصداق حدیث نبوی: **لا تَجْتَمِعُ اُمّتی عَلَی الخَطاء**[1]، در این خصوص حجت بود.

حضرت عمر فاروقؓ نیز این روش را داشت و رأی دسته جمعی صحابه به عنوان قانون الهی و حکم ثابت به مسلمین اعلام می‌شد بنابراین مصدر تشریع به ۱ـ قرآن ۲ـ حدیث ۳ـ اجماع معین شد.

---

[1] در بعضی روایات: لا تَجْتَمِعُ اُمّتی عَلَی الضَّلالِ

اجتهاد نیز یکی از مصادر تشریع است که در عهد رسول خدا ممدوح بوده است. هرگاه فقها در امری متّفق‌الرأی نباشند بوسیلهٔ قیاس و استقرا نیز استدلال می‌شود[۱].

یکی از تأسیسات بسیار مهم اسلام برای مقابله با اوضاع و احوال جدید، اجتهاد با کوشش در راه استخراج و استنباط احکام فقهیه است. پیغمبر اکرمﷺ هنگامی‌که معاذ بن جبل[۲] را به یمن فرستاد پرسید به چه چیز حکم می‌کنی گفت به کتاب خدا، فرمود اگر نیابی گفت به سنّت رسول خدا، باز حضرت سؤال نمود: فَاِنْ لَمْ تَجِدْ، جواب داد: اَجْتَهِدُ بِرأیی، اجتهاد به رأی می‌کنم. آنگاه پیغمبرﷺ فرمود: **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی وَفَّقَ رَسُولَ رَسُولِهِ لِما یَرضاهُ**[۳].

جواهر لعل نهرو نخست وزیر فقید هندوستان در کتاب «نگاهی به تاریخ جهان»[٤] در عظمت پیغمبر اسلام و اسلام می‌گوید: «محمّد در شهر مدینه پیامی برای حکمرانان و پادشاهان جهان فرستاد[٥]، از فرستادن همین پیامها می‌توان تصور کرد که محمّد چه اعتماد و ایمانی را در مردم کشورش نیز به وجود آورد، بطوریکه آن مردمان بیابان‌گرد توانستند بر نیمی از جهان معلوم آن زمان مسلّط گردند. ایمان و اعتماد به نفس چیز بزرگی است و این ثمرات عالی را، با پیام برابری و برادری بوجود آورد.

محمّد ده سال پس از هجرت درگذشت در حالیکه ملّتی را ساخته بود که در راه یک هدف بزرگ و عالی پیش می‌رفتند. پس از او ابوبکر یکی از اعضاء

---

[۱] ایرانشهر جلد ۲ صفحهٔ ۹۹ و غیره

[۲] متوفّی به سال ۱۷ یا ۱۸

[۳] صحیح الترمذی جلد ۳ صفحهٔ ۱۱٦ موافق با این مضمون تأئید کرده است

[٤] ترجمهٔ محمود تفضّلی جلد ۱ صفحهٔ ۲۹۲ – موافق با مندرجات جمع‌الجوامع و لب‌الاصول و ضمناً شقوقی که در کتابهای اصول زیاد شده از متفرعات مصادر تشریع بالا هستند. مصادر تشریع: کتاب، سنت، اجماع، قیاس. (تاریخ الفقه الاسلامی دکتر یوسف موسی) صفحهٔ ۱۵

[٥] و آنها را به قبول خدای یگانه و رسولش دعوت کرد

خانواده‌اش دو سال و سپس عمر ده سال خلافت کرد. ابوبکر و عمر مردان بزرگی بودند که بنیان و عظمت حکومت اسلامی را استوار ساختند، آنها به عنوان خلیفه، مقام ریاست روحانی و سیاسی را به عهده داشتند، یعنی هم پادشاه و رئیس سیاسی و هم پیشوا و رهبر مذهبی شمرده می‌شدند، در نظر آنها دمکراسی اسلام، یک چیز واقعی و زنده بود»[۱].

آلفرد گییوم مدیر دانشکدهٔ کولهام و استاد سابق‌السنه شرقی دانشگاه دورهام در مقدمهٔ کتاب «میراث اسلام» یا «آنچه مغرب زمین به ملل اسلامی مدیون است»[۲] گوید: کتاب میراث اسلام در جستجوی آن دسته از اصول علمی و صنعتی و فرهنگی و معنوی اروپا است که از دنیای اسلامی اخذ شده و از جهان عربی سرچشمه گرفته ولی نباید تصور نمود علوم مورد بحث مخصوص مذهب اسلام و ساکنین شبه جزیرهٔ عربستان بوده بلکه آنچه از این سرچشمهٔ فیاض نصیب مغرب گشته از مللی بوده است که مذهب اسلام را پذیرفته‌اند، همین مذهب اسلامی و امپراطوری بزرگ اسلامی بوده است که علوم و صنایع ملل گوناگون را با یکدیگر ترکیب نموده و آن را به صورت کامل و زیبائی به جهان علم و صنعت اهدا کرده است.

در این کتاب در فصل اصول جامعهٔ اسلامی گوید: شریعت وضع برادری و برابری و اجتماع ایمان آورندگان و فرمانروائی خداوند، اصول قوانین را تشکیل می‌دهد اطاعت محض به این قانون هم یک وظیفهٔ اجتماعی و هم یک عقیدهٔ ایمانی است.

و باز به نقل از «رنان»[۳] گوید اسلام مذهب انسان است اسلام می‌خواهد فعالیتهای انسان را به‌حد اعلا برساند در اینصورت می‌توانیم با فقهای اسلام هم عقیده شویم و بگوئیم اساس واقعی قانون اسلام، آزادی است.

---

[۱] نگاهی به تاریخ جهان، تألیف جواهر لعل نهرو - ترجمه محمود تفضّلی جلد ۱ صفحهٔ ۲۹۲ و ۲۹۳ ـ مطابق با ۶۳۲ میلادی

[۲] تألیف سیزده نفر از مستشرقین و استادان دانشگاه انگلستان، ترجمهٔ مصطفی علم.

[۳] ارنست ژوزف رنان نویسنده و دانشمند فرانسوی

در مورد خلفا می‌نویسد: خلافت به عقیدهٔ فقها یک برنامه سیاسی اسلامی است. چهار نفر از جانشینان پیغمبر در عصر طلائی اسلامی خلافت کردند. اطاعت از خلیفه جزو واجبات حتمیه بود: از رئیس خود اطاعت کن اگر وی غلام سیاهی هم باشد.

ژان ژاک روسو فیلسوف شهیر فرانسوی در کتاب قرارداد اجتماعی می‌گوید: «پیغمبر اسلام تنها کسی بود که دین و سیاست را توأم ومتّحد ساخت.» حضرت محمّد؛ پیغمبر اسلام نظریهٔ بهتری داشت و توانست سیستم سیاسی خود را به خوبی متّحد سازد تا وقتی‌که حکومت او در دست جانشینان و خلفای او (خلفای راشدین) باقی ماند دارای یک حکومت خوب و واحد بودند[1]. و مذهب و سیاست به یک معنی اداره می‌شد، در آن زمان نظر به اینکه جامعهٔ مذهبی و نظامی اسلام مشترکاً دوشادوش هم گسترش یافتند، امرا وفرماندهان جیش علاوه بر مسئولیتهای نظامی انجام وظایف پیش نمازی و امامت جماعت را نیز به عهده داشتند و گاهی هم به کار قضاوت و داوری می‌پرداختند.

فرید وجدی[2] در دائرةالمعارف خود در مورد فقه گوید: فقه در اصطلاح اسلامی علمی است که شامل باشد، بر عبادات و معاملات[3]، پیغمبر اکرم ﷺ احکام فقه را از قرآن اخذ می‌کرد و آن را شرح می‌داد، مردم آن را یاد می‌گرفتند و حفظ می‌کردند و به آن عمل می‌نمودند. هنگامی‌که پیغمبر خدا از دنیا رفت ابوبکر رضی الله عنه جانشین او شد و عمل می‌کرد به آنچه که از قرآن می‌دید و از آنچه که از پیغمبر می‌شنید و اگر موضوع را از قرآن و سنّت نمی‌یافت، از دیگران که از پیغمبر شنیده باشند سؤال می‌کرد عمر، عثمان و علی نیز این روش را داشتند.

---

[1] قرارداد اجتماعی ژان ژاک روسو، ترجمهٔ عنایت ا... شکیبا صفحهٔ ۱۳۸

[2] دائرةالمعارف فرید وجدی مطبعهٔ دائرةالمعارف قرن عشرین جلد۷ صفحهٔ ۳۵۷ و ۳۵۸

[3] و احکام

شیخ ابواسحاق شیرازی در طبقات الفقهاء تحت عنوان «ذکر فقهاء صحابه» ابتدا به ذکر خلفاء راشدین می‌پردازد؛ بنابراین ما هم مختصری دربارهٔ زندگی آنان بحث می‌کنیم.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه[1]

عبدالله بن ابی‌قحافه عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر قریشی تمیمی که در نسب با پیغمبر اسلام صلی الله علیه وسلم از مره به هم می‌رسند که بین هر کدام از آنان تا مره شش نفر (جد) می‌باشد. او ابن‌عم و پدرزن رسول خداست و در غروب سه‌شنبه بیست و دوم جمادی‌الاخر سال سیزدهٔ هجری در شصت‌وسه سالگی زندگی را بدرود گفت. خلافت او دو سال و سه ماه بود.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه از اعلم صحابهٔ رسول خدا و از اشراف قریش در جاهلیت و مشاور و اعلم آنها بود و او اولین[2] مردی است که به رسول خدا ایمان آورد، عایشه

---

[1] در تاریخ الخلفاء سیوطی صحفهٔ ۷٤ چاپ مطبعه سعادهٔ مصر به تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید آمده که روزی پیغمبر خدا به حسان بن ثابت گفت آیا دربارهٔ ابی‌بکر چیزی گفته‌ای گفت بلی فرمود بگو بشنوم حسان گفت

والثانی اثنین فی الغار المنیف و قد — طاف العدو به اذا صعد الجبلا

وکان حب رسولِ اللهِ قد علموا — من البریة لم یعدل به رجلا

سپس رسول خدا خندید تا اینکه نواجذ (دندانهای بالای او ظاهر شد و فرمود صدقت یا حسان کما قلت.

شیخ سیوطی در تاریخ الخلفاء این سه بیت را از حسان بن ثابت شاعر زمان پیغمبر دربارهٔ ابوبکر صدیق نقل می‌کند

[2] اذا تذکرت شجواً من اخی ثقة — فاذکر اخاك ابابکر بما فعلا

خیرالبریة اتقاها و اعدلها — الاالنبی و او فاها بما حملا

والثانی اتالی المحمود مشهده — واول الناس منهم صدق الرسلا

دختر او زن پیامبر بود.

آنانکه از او روایت حدیث کرده اند عبارتند از: عمر بن خطاب و عثمان بن عفّان و علی بن ابی‌طالب و ابن‌عوف و ابن‌مسعود و حذیفه و ابن‌عمر و ابن‌زبیر و ابن‌عباس و زید بن ثابت و براء بن عازب و ابوهریره و عقبه بن الحارث و عبدالرحمان پسرش و زید بن ارقم و عبدالله بن مغفل و عقبه بن عامر جهنی و عمران بن حصین و ابوبرزهٔ اسلمی و ابوسعید خدری و ابوموسی اشعری و ابوطفیل لیثی و جابر بن عبدالله انصاری و بلال و عائشه دخترش و از تابعین اسلم مولی عمر و واسط بجلی و غیره بوده‌اند جمع احادیثی که از او روایت شده، صد و چهل و دو است.(**مأة حدیث و اثنین و اربعین حدیثاً**)[۱]

عمر بن خطاب رضی الله عنه

عمر بن خطاب ابن نفیل ابن عبدالعزّی بن ریاح بن عبدالله ابن قرط بن رزاح ابن عدی بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن نضر عدوی که با پیغمبر ﷺ در کعب با هم می‌رسند او در صبح چهارشنبه بیست و ششم ذی‌الحجه در سال بیست و سه هجری در شصت و سه سالگی زندگی را بدرود گفت و در سال سیزدهٔ هجری پس از ابوبکر رضی الله عنه به خلافت رسید، و مدت خلافت او ده سال و شش ماه و هیجده روز بود بود، وی از اجلّهٔ فقهاء صحابه می‌باشد.

عمر رضی الله عنه در سال ششم از نبوت اسلام آورد در حالیکه بیست و هفت سال[۲] داشت. آن هنگام از اشراف قریش و سفیر اعراب در جاهلیت بود، وی چهلمین[۳] مردی است که به پیغمبر خدا ایمان آورد، دختر او حفصه زن پیغمبر و او

---

[۱] تاریخ الخلفاء صفحهٔ۸۶

[۲] تاریخ الخلفاء سیوطی صفحهٔ ۱۰۸

[۳] شیخ سیوطی در تاریخ الخلفاء صفحهٔ ۱۰۹ گوید: بعد از چهل مرد و یازده زن ایمان آورد.

پدرزن پیغمبر می‌باشد.

آنانکه از او روایت حدیث نبوی کرده‌اند عبارتند از: عثمان بن عفّان و علی ابن ابیطالب و طلحه بن عبیدالله و سعد بن ابی‌وقاص و عبدالرحمان بن عوف و ابن‌مسعود و ابوذر و عمر بن عبد و پسرش عبدالله و ابن‌عباس و ابن‌زبیر و انس و ابوهریره و عمرو بن عاص و ابوموسی اشعری و براء ابن عازب و ابوسعید خدری و غیره از صحابه بوده‌اند که پانصد و سی و نه حدیث (**خمسه مأة و تسعة و ثلاثون**) از او روایت کرده‌اند[1].

عثمان بن عفّان رضی الله عنه

ابوعمرو عثمان بن عفّان بن ابی‌عاص بن امیه بن عبدالشمس بن عبدمناف بن قصی اموی که در نسب با پیغمبر در عبدمناف بهم می‌رسند، وی در روز جمعه[2] دوازدهم ماه ذی‌الحجه در حالیکه روزه بود؛ در سال سی و شش هجری[3] در هشتاد و دو سالگی زندگی را بدرود گفت[4] و در سال بیست و سه هجری بعد از خلیفهٔ دوم به خلافت رسید، و مدت خلافت او دوازده سال، دوازده روز کم بود. وی از کبار فقهاء صحابه می‌باشد، عثمان رضی الله عنه در سال ششم عام‌الفیل بدنیا آمد و از سابقین اولین از اسلام است، ابن‌عم و داماد رسول خدا و رقیه و ام‌کلثوم دو دختر پیامبر یکی پس از دیگری همسر او بوده‌اند.

آنانکه از او روایت حدیث نبوی کرده‌اند عبارتند از[5] : زید بن خالد جهنی و

---

[1] تاریخ الخلفاء سیوطی صفحهٔ۱۰۹

[2] تاریخ الخلفاء سیوطی صفحهٔ ۱۰۹

[3] در تاریخ اخبارالدول و آثارالاول تألیف احمد بن یوسف دمشقی، در هامش تاریخ ابن‌اثیر جزء اول صفحهٔ ۲۱۳ می‌گوید «در سی و پنج هجری در هشتاد و دو سالگی زندگی را بدرود گفت»

[4] در روز شنبه دفن گردید

[5] تاریخ الخلفاء سیوطی صحفهٔ ۱۴۸

ابن‌زبیر و سائب بن زید و انس بن مالک و یزید بن ثابت و سلمه بن اکوع و ابوامامه باهلی و ابن‌عباس و ابن‌عمر و عبدالله بن مغفل و ابوقتاده و ابوهریره و عدهٔ دیگری از صحابه. از تابعین ابان بن عثمان و عبیدالله بن عدی و حمران و غیره از او روایت حدیث کرده‌اند. عده احادیثی که از رسول خدا، از او روایت شده صد و چهل حدیث می‌باشند (**ماة حدیث و ستة و اربعون**)[۱].

علی ابن ابی‌طالب‌ﷺ

ابوالحسن علی ابن ابی‌طالب[۲](عبدمناف) بن عبدالمطلب بن هاشم ابن‌عم نزدیک و داماد پیغمبرﷺ که در صبیحه جمعه هفدهم ماه رمضان[۳] سال چهل هجری در شصت و سه سالگی زندگی را بدرود گفت. خلافت او چهار سال و نه ماه و شش روز بود. وی از فقهاء بزرگ و عالیقدر صحابه و دراحکام فقهی رأی صائب داشت.

آنانکه از او روایت حدیث رسول خدا کرده‌اند عبارتند از: سه پسرش حسن و حسین و محمّد بن حنیفه، ابن‌مسعود و ابن‌عمر و ابن‌عباس و ابن‌زبیر و ابوموسی و ابوسعید و زید ابن ارقم و جابر بن عبدالله و ابوامامه و ابوهریره و عدهٔ دیگر از صحابه و تابعین . عدهٔ احادیثی که از رسول خدا از او روایت شده پانصد و هشتاد و شش حدیث می‌باشد. (**خمس ماة حدیث و ستة و ثمانون حدیثاً**)[۴].

ابویعلی از حضرت علیﷺ روایت می‌کند که پیغمبر روز دوشنبه مبعوث گردد و او روز سه‌شنبه اسلام آورد و اصح آن است که در آن هنگام ده سال داشته. در

---

[۱] موافق با تاریخ اخبارالدول و آثارالاول تألیف ابی‌العباس احمد بن یوسف دمشقی قرمانی بر هامش جزء اول تاریخ ابن‌اثیر صفحهٔ ۲۰۷

[۲] در تاریخ الخلفاء سیوطی صفحهٔ ۱٦٦ گوید نام ابی‌طالب، عبدمناف بود

[۳] بعضی گفته‌اند نوزدهٔ رمضان ضربت خورد در بیست و یک رمضان زندگی را وداع گفته است. حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده گوید در نوزدهم رمضان به جوار حضرت حق پیوست

[٤] تاریخ الخلفاء صفحهٔ ۱٦۷

تاریخ الخلفاء سیوطی می‌نویسد: در مردان ابوبکر﷛ اولین کسی بود که به پیغمبر ایمان آورد و از زنان خدیجهٔ کبری زوجهٔ رسول خدا اولین کسی بود که اسلام آورد از کودکان علی﷛ اولین کسی بود که به دین اسلام نایل گشت و گویند از عبدها زید بن حارثه اولین کسی بود که مسلمان شده است.[1]

شیرازی در طبقات الفقهاء بعد از ذکر خلفاء راشدین این عده از فقهاء صحابه را نیز ذکر کرده است.

عبدالله ابن مسعود هزلی متوفّی به سال ۳۲ هجری در شصت سالگی و بضعی.

معاذ بن جبل متوفّی به سال ۱۷ یا ۱۸ در سی و چهار سالگی.

زید بن ثابت متوفّی به سال ٤٥ هجری.

ابودرداء عویمر بن مالک متوفّی به سال ۵۷ یا ۵۸ در مدینه.

عبدالله ابن عباس متوفّی به ٦٨ در هفتاد و یک سالگی.

عبدالله ابن عمر متوفّی به سال ٧٤ یا ۷۳ یا ۷۲.

عبدالله ابن زبیر ابن عوام متوفّی به سال ۷۳ در مکه.

عبدالله ابن عمروعاص متوفّی به سال ۷۷ در مصر یا ٦٥ در هفتاد و دو سالگی.

که این عده از بزرگان فقهاء صحابه﷛ بوده‌اند

ابوبکر صدیق﷛ تنها کسی بود که در حضور خاتم انبیاءﷺ فتوا می‌داد. محمّد ابن سهل ابن حثمه از پدرش نقل می‌کند که سه نفر از مهاجرین:[عمر، عثمان و علی﷛] و سه نفر از انصار: [ابی بن کعب، معاذ بن جبل و زید بن ثابت﷛] در عهد رسول خدا فتوا می‌دادند.شیخ کمال الدین علامه دمیری در کتاب حیاة الحیوان گوید: آنانکه در زمان[2] رسول خدا فتوا می‌دادند عبارتند از: «ابوبکر، عمر، عثمان،

---

[1] موافق با تاریخ البدایه و النهایه حافظ ابن‌کثیر جزء هفتم صفحهٔ ٣٣٤

[2] در مقدمهٔ الفقه علی المذاهب الاربعه مطبعهٔ دارالکتب العربیه قاهره جلد اول فتوا دادن این عده در زمان رسول خدا نیز تأیید شده است (مقدمهٔ عبدالرحمان حسن مدیر قسم المساجد بوزارة الاوقاف قاهره).

علی، عبد الرحمن بن عوف، ابی بن کعب، عبدالله ابن مسعود، معاذ ابن جبل، عمار بن یاسر، حذیفه بن یمان، زید بن ثابت، سلمان فارسی، ابودرداء و ابوموسی اشعری»[1] رضی الله عنهم

کاتبان رسول خدا: (کاتبان وحی)[2] «ابوبکر، عمر، عثمان، علی، عبدالرحمان بن عوف، ابی بن کعب[3]، (اولین کاتب رسول خدا) عبدالله ابن مسعود، معاذ ابن جبل، عمار بن یاسر، حذیفه بن یمان، زید بن ثابت انصاری، معاویة بن ابی‌سفیان، حنظله بن ربیع الاسیدی، و خالد بن سعید بن العاص» بوده‌اند. مداوم بر کتابت برای رسول خدا زید و معاویه رضی الله عنهما را نام برده‌اند.

و آنانکه همهٔ قرآن را در عهد پیغمبر حفظ داشته‌اند عبارتند از: ابی بن کعب، معاذ بن جبل، ابوزید انصاری، ابا درداء، زید بن ثابت، عثمان بن عفان، تمیم داری، عبادة بن صامت و ابوایوب انصاری.

از آنانکه از صحابهٔ کرام رضی الله عنهم اخذ فقه شده: ابوسعید خدری، ابوهریرهٔدوسی، جابر بن عبدالله انصاری، رافع بن خدیج، سلمه بن الاکوع، ابوواقدلیثی را می‌توان نام برد.

از آن عدهٔ صحابه که فقه از آنها نقل شده در طبقات الفقهاء شیرازی بدین‌قرار است: عبدالله بن مغفل مزنی، ابوبخید عمران ابن حصین اسلمی خزاعی، ابوحمزه انس بن مالک و عدهٔ کثیری دیگر از صحابه مانند: طلحه[4] ابن عبیدالله، زبیر ابن عوام

---

[1] فرید وجدی در دائرةالمعارف خود این عده را به عنوان فقهاء مشهور بعد از خلفاء راشدین آورده است. مطبعهٔ دائرةالمعارف قرن عشرین جلد هفتم صفحهٔ ۳۵۷ و ۳۵۸

[2] ذکر اسماء من کان یکتب لرسول الله ﷺ ابوبکر و عمر و عثمان و علی و ابی بن کعب و (هو اول من کتب له) و زید بن ثابت الانصاری و معاویة بن ابی‌سفیان و حنظله بن ربیع الاسیدی و خالد بن سعید بن العاص. (حیاة الحیوان دمیری صفحهٔ ۵۵)

[3] و هو اول من کتبَ لرسولِ الله ﷺ مقدمة فی المدینة (التفسیر والمفسرون ذهبی جلد ۱ صفحة ۹۱)

[4] طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبدالرحمان و ابوعبیده و خلفاء راشدین رضی الله عنهم از عشرهٔ مبشره‌اند.

سعد ابن ابی‌وقاص، سعید بن زید بن عمرو ابن نفیل، عبدالرحمان بن عوف، ابوعبیده ابن جراح، حذیفه بن یمان، امام حسن، امام حسین، معاویه بن ابی‌سفیان، عمرو بن عاص، خالد بن ولید، مسور بن مخرمه، ضحاک بن قیس، عمار بن یاسر، ابی‌ذر غفاری، ابی‌نصر غفاری، سلمان فارسی، عباده بن صامت، شداد بن اوس، فضاله بن عبیدالله انصاری، ابی‌مسعود بدری، ابوایوب انصاری، ابوقتادهٔ انصاری، ابوطلحهٔ انصاری، ابی‌اسید بن مالک بن ربیعهٔ انصاری، نعمان بن بشیر، بر بن عازب بن ابی‌اوفی الاسلمی، واثله بن اسقع اللیثی، ابوامامه باهلی، عقبهٔ بن عامر الجهنبی، سمره بن جندب الفزاری، عبدالرحمان بن ابزی و غیرهم رضی الله عنهم.

از زنان فاطمه دختر رسول خدا، حفصه بنت عمر، ام‌سلمه، ام‌حبیب، اسماء بنت ابی‌بکر، ام‌فضل بنت حارث و ام‌هانی بنت ابی‌طالب (رضی‌الله‌عنهنّ) بوده‌اند. بغیر از اینها عدهٔ دیگر از زنان و مردان نیز فقیه و از آنها اخذ فقه شده است، و عصر صحابهٔ کرام ما بین نود تا صد هجری انقراض یافت.

واقدی گوید: آخرین صحابه در کوفه عبدالله بن ابی‌وفا که در سال هشتاد و شش هجری زندگی را بدرود گفت، و در مدینه سهل بن سعد ساعدی بود که در سال نود و یک هجری در صد سالگی چشم از زندگی فرو بست، و در بصره انس بن مالک بود که در سال نود و یک یا نود و سه به جمع صحابه سلف پیوست، و در شام عبدالله بن یسر بود که در سال هشتاد و چهار به دار آخرت رحلت نمود، و ابوطفیل آخرین صحابه بود که پیغمبر را دیده و بعد از تمام صحابه و عصر آنها بعد از سال صد هجری به عنوان خاتمه اصحاب نبی زندگی را بدرود گفت، و

☜ ده تن از یاران پیغمبر را عشرهٔ مبشره می‌گویند. چنان که در این دو بیت (موافق با صحیح ترمذی جلد ۵ صفحهٔ ٦٤٧)

ده یار بهشتی‌اند میدان — ابوبکر و عمر و علی و عثمان

طلحه است و زبیر و ابوعبیده — سعد است و سعید و عبدالرحمان

دیگر همه صحابه کرام به پیغمبرشان پیوستند و جهان را از مجود مسعود خود خالی نمودند، اما آثار و بزرگواری و جوانمردی آنها تا قیامت تحت رهبری قرآن[۱] و احادیث نبوی پایدار و نمایان است. به قول عارف بزرگ مولانای رومی:

تا قیامت می‌زند قرآن ندا کای گروهی جهل را گشته فدا

مر مرا افسانه می‌پنداشتید تخم جهل و کافری می‌کاشتید

پس بدیدید ای خسیسان زمن که شما بودید افسانه نه من

مصطفی را وعده کرد الطاف حق گر بمیری تو نمیرد این سبق

رونقت را روز به روز افزون کنم نام تو بر زر و نقره زنم

فقهاء تابعین و اتباع آنها

بعد از عصر صحابه، تابعین به قرآن و حدیث و روش صحابه عمل می‌کردند، و اتباع تابعین نیز با گذشتگان خود از صحابه و تابعین اقتداء می‌کردند و استفاده می‌نمودند.

در عصر صحابه[۲] و تابعین در شهرهای اسلامی مدارس و مکاتب عدیده‌ای برای

---

[۱] اکنون بیش از یک میلیارد نفر از جمعیت جهان تابع دین مبین اسلام و از قرآن پیروی می‌کنند. این کتاب مقدس آسمانی که تا قیامت رهبر ثابت لا یتغیر و حافظ مسلمین است، بر مصداق آیهٔ شریفهٔ «وَاعْتَصِموا بِحبلِ اللهِ جَميعاً و لا تَفَرَّقوا»، هر آن مسلمین جهان را تحت پرچم «لا الـهَ الا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسولُ الله» به اتحاد و اتفاق و برادری و برابری دعوت می‌کند، و اگر اختلافی در میان امت پیغمبر و در بین مذاهب اسلامی به جهاتی بروز کند باز اتحاد اولیه که وجه مشترک و اصلی مسلمین جهان است به آنان می‌بخشد و آنان را متحد می‌سازد.

[۲] دکتر محمّد یوسف موسی در کتاب تاریخ الفقه الاسلامی هنگامی‌که از مدارس صدر اسلام و نگهدارندگان آن بحث می‌کند می‌گوید: نگهدارندگان این مدارس از اجلّهٔ علماء صحابه و مَنْ یلی آنها بوده‌اند و در تحت عنوان بعضی از مدارس گوید: در مدینة الرسول عمر بن خطاب و امام علی بن ابی‌طالب و عبدالله بن عمر و زید بن ثابت و ابی بن کعب و ابوموسی اشعری و

تعلیم فقه وجود داشت که مردم برای تعلیم و جهاد و مرابطه در راه خدا تربیت می‌شدند. نگهدارندگان این مدارس معمول آن روزگار از اجلّهٔ علماء صحابه و اخلاف آنها بودند، که این فقهاء بزرگ مرجع فتوا به شمار می‌رفتند.

ابن‌حزم[1] گوید: فقهاء تابعین و آیندگان بعد از آنها که مورد فتوا بودند عبارتند از:

در **مکه:** عطا بن ابی‌رباح، طاوس بن کیسان فارسی، عمر بن دینار، عکرمه، که از اصحاب ابن عباس بودند، و همین عده از علی بن ابیطالب﵇ و حضرت ام‌المؤمنین عائشه(رضی‌الله‌عنها) و جابر بن عبدالله انصاری اخذ فقه و حدیث روایت کرده‌اند و سپس ابوزبیر مکی و عبدالله بن خالد و عبدالله بن طاووس و غیره بوده‌اند[2]. سپس مسلم بن خالد زنگی و سعد بن سالم قداح و بعد محمّد بن ادریس شافعی بوده است.

عبدالله بن مسعود از صحابه بوده‌اند و عده‌ای از تابعین که به فقها سبعه مشهورند از آنان اخذ فقه کرده‌اند از جمله ابوبکر بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام متوفّی سال ۹٤ و قاسم بن محمّد بن ابی‌بکر الصدیق متوفّی سال ۱۰۷ و عروه بن زبیر بن عوام اسدی متوفّی سال ۹٤ و سلیمان بن یسار متوفّی سال ۱۰۷ یا سال ۱۰٤ و سعید بن سیب متوفّی سال ۹٤ و خارجه بن زید بن ثابت متوفّی سال ۱۰۰ یا ۹۹ و عبیدالله بن عتبه بن مسعود متوفّی سال ۹۸ مفتی مکه عطاء بوده که از عایشه و ابوهریره و ابن‌عباس اخذ فقه کرده است. مکتب کوفه در عراق که عبدالله بن عتبه بن مسعود فقیه و زعیم آن بوده و این عده از شاگردان او بوده‌اند: علقمه بن قیس بن عبدالله متوفّی سال ٦۲ و مسروق بن الاجدع همدانی متوفّی سال ۷۸ و سعید بن جبیر والبی متوفّی سال ۱۱۹ و شعبی ابوعمرو عامر بن شراحبیل همدانی متوفّی سال ۱۱٤ و حبیب بن ابی‌ثابت کاهلی متوفّی سال ۱۱۹. در مصر عبدالله ابن عمرو عاص و تلمیذ و خریج او یزید بن ابی‌حبیب. در شام عبدالرحمان بن غنم متوفّی سال ۷۸ که عمر بن خطاب او را برای ارشاد مردم به شام فرستاد و ابوادریس خولانی متوفّی به سال ۸۰ و مکحول ابوعبدالله ابن مسلم هزلی متوفّی به سال ۱۱۳ یا ۱۱۲ بوده‌اند (تاریخ الفقه اسلامی بالاختصار صفحهٔ ۳۵ و ۳٦).

[1] متوفّی به سال ٤٥٦ هجری قمری

[2] بعد از فقهاء تابعین در مکه

در **مدینه**: سعید بن مسیب مخزومی و عروه بن زبیر بن عوام و سپس ابان بن عثمان بن عفان و عبدالله و سالم[1]، پسران عمر بن خطاب و غیره بوده‌اند.

در **بصره**: حسن بن حسن، (که پانصد نفر از صحابه را درک کرده است، و بعضی از فقهاء فتاوای او را در هفت اسفار قطور جمع کرده‌اند)، جابر بن زید، محمّد بن سیرین و غیره بوده‌اند.

از فقهاء **کوفه**: نجد ابن حزم و عده‌ای از تابعین مانند ابراهیم نخعی و عامر شعبی و سعید بن جبیر و سپس حماد بن ابی‌سلیمان و سفیان بن سعید ثوری و ابوحنیفه نعمان بن ثابت و غیره بوده‌اند. ابن‌حزم اندلسی به علاوهٔ فقهای شهرهای مذکور از تابعین و من یلی آنها طایفه‌ای دیگر از فقهای شهرهای دیگر مانند شام، مصر، اندلس و افریقیه ذکر می‌کند مانند: عبدالرحمان بن جبیر و مکحول و عمر بن عبدالعزیز عبدالملک بن مروان، (که قبل از خلافت او هم فقیه بود) و سعید بن عبدالعزیز و عباس بن یزید که این عده در شام و مصر فقیه بوده‌اند.

از اهل **مصر**: یزید بن حبیب، بکیر بن عبدالله بن الاشجع و عمر بن الحارث.

از **قیروان**: سحنون بن سعید و از **اندلس**: یحیی بن یحیی و عبدالملک بن حبیب و غیره بوده‌اند.[2]

ضمناً «یکی از شرایط مرسوم فقهی در آن زمان این بوده که چون فقهاء بعضی از بعضی اخذ و روایت می‌کردند می‌بایست شیوخ هر فقیه از فقهاء و شاگردانی که از آنها روایت کرده‌اند بشناسند.»

ابن‌حزم بعد از آنکه از صحابه و تابعین بحث می‌کند می‌گوید بعد از تابعین فقهاء بزرگی روی کار آمدند مانند: ابی‌حنیفه و سفیان و ابن‌ابی‌لیلا در کوفه و ابن‌جریح در مکه و مالک و ابن‌ماجشون در مدینه و عثمان بستی و سوار در بصره

---

[1] پسر عبدالله بن عمر بوده است

[2] این خلاصهٔ آنچه بود که ابن‌حزم گفته است با استفاده از کتاب تاریخ الفقه الاسلامی.

و اوزاعی در شام و لیث در مصر. بدین طریق هر کدام از تابعین از اهل شهر خود اخذ می‌کردند و اگر چیزی را از اهل شهر خود نمی‌یافتند اجتهاد می‌کردند. (**لا یُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً الا وسْعَها**)

ابواسحاق شیرازی[1] در طبقات الفقهاء، فقهاء را به سه طبقه قرار می‌دهد تا اینکه به ائمهٔ اربعه معروفه[2] و اصحاب آنها و داود مؤسس مذهب ظاهری و اصحاب او می‌رسد. سپس شیرازی گوید: چون «عبادله» یعنی عبدالله ابن‌عباس، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر و عبدالله بن عمرو عاص‌ رضی الله عنهم فوت کردند فقه به طبقات دیگری از موالی بلاد منتقل گردید.

فقیه **مکه**: عطاء بن ابی‌رباح متوفّی به سال ۱۱۵ یا ۱۱٤

فقیه **یمن**: طاووس

فقیه **یمامه**: یحی بن ابی‌کثیر

فقیه **بصره**: حسن بن ابی‌الحسن بصری

فقیه **کوفه**: ابراهیم نخعی

فقیه **شام**: مکحول متوفّی به‌سال ۱۱۸ یا ۱۱۳ یا ۱۱٦ که معلم اوزاعی بوده است

فقیه **خراسان**: عطاء خراسانی

لکن سعید بن مسیب قرشی رضی الله عنه فقیه غیر مدافع مدینه بود.

از فقهاء تابعین مدینه: سعید بن مسیب مخزومی، عروة بن زبیر بن عوام، قاسم[3] بن محمّد بن ابی‌بکر صدیق، ابوبکر ابن عبدالرحمان بن الحارث بن هشام ابن

---

[1] متوفّی به سال ٤٧٦

[2] اصحاب مذاهب

[3] دمیری گوید: زمخشری در ربیع الابرار ذکر کرده است که: یزدگرد آخرین ملوک ساسانی سه دختر داشت. در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه به اسارت مسلمین در آمدند یکی از آنها به همسری عبدالله بن عمر درآمد سالم از او متولد گردید دیگری به همسری محمّد بن ابی‌بکر درآمد قاسم

مغیره مخزومی، عبیدالله بن عبدالله بن عتبه بن مسعود هزلی، خارجة بن زید بن ثابت و ابوایوب سلیمان بن یسار به فقهاء سبعه مشهورند[۱].

بعد از فقهاء شهرهای هفتگانه مذکور فقه به طبقات دیگری منتقل شد مانند: ابا محمّد حسن بن محمّد حنیفه متوفّی در زمان عمر بن عبدالعزیز و ابوبکر بن محمّد بن مسلم و عمر بن عبد العزیز (قبل از دوران خلافت او نیز فقیه بود) خلیفه عادل[۲] و غیره بوده‌اند.

سپس فقه به طبقه سومی انتقال یافت و از این طبقه مسلم بن خالد بن سعید زنجی که بعد از عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج[۳] مفتی بود ودر سال ۱۷۹ زندگی را بدرود گفت، امام شافعی از او اخذ فقه کرد و به وسیله امام شافعی فقه به طبقه دیگری منتقل شد.

فرید وجدی در دائرةالمعارف عربی خود بعد از ذکر فقهاء صحابه فقهاء تابعین را این طور بیان می‌کند.

از فقهاء تابعین در مدینه این عده مشهورند: سعید بن مسیب، سلمان بن یسار، قاسم بن محمّد، سالم بن عبدالله ابن عمر، عبیدالله بن عتبه، ابوسلمه بن

از او متولد شد سومی به همسری حسین بن علی درآمد امام علی زین العابدین از او متولد گردید اینها پسر خاله یکدیگر بوده‌اند. در روزنامه ایرانیان شماره ۶۱-۵۴/۱۱/۹ آمده: مهربانو و شهربانو دختران یزدگرد پادشاه ساسانی بودند مهربانو به همسری محمّد بن ابی‌بکر درآمد قاسم از او متولد شد و شهربانو به همسری امام حسین درآمد امام زین العابدین از او متولد شد. (کارنامه حبیب الله نوبخت)

[۱] دمیری در حیوة الحیوان در مورد فقهاء سبعه این دو بیت را آورده است:

الا کل من یقتدی بأئمة   فقسمته ضیری عن الحق خارجه

فخذهم عبیدالله، عروة، قاسم   سعید، ابوبکر، سلیمان، خارجه

[۲] متوفّی به سال ۱۰۱

[۳] متوفّی به سال ۱۰۵ در مکه

عبدالرحمان، عروه بن زبیر، ابان بن عثمان، ابن‌شهاب، ابوالزناد، ربیعه و مالک بن انس و عبدالعزیز بن ابی‌سلمه و ابن ابی‌ذئیب.

از فقهاء تابعین در مکه و یمن این عده مشهورند: علقمه، اسود، عبید، شریح، مسروق، شعبی، ابراهیم نخحی، سعید بن جبیر، حارث، عکلمی، حکم بن عتیبه، حماد بن ابی‌سلیمان، ابوحنیفه و اصحاب او، ثوری، حسن بن صالح و ابن‌مبارک.

از فقهاء تابعین از اهل شام این عده مشهورند: مکحول، سلیمان بن موسی اوزاعی، سعید بن عبدالعزیز و زید بن جابر.

از فقهاء تابعین از اهل مصر این عده مشورند: یزید بن ابی‌حبیب، عمر بن حارث، لیث بن سعد، عبدالله بن وهب، ابوالقاسم، واشهب، ابن‌عبد حکم، اصبغ، مزنی، بیوطی، حرمله و ربیع.

از فقهاء تابعین اهل بغداد این عده مشهورند: ابوثوره، اسحاق راهویه، ابوعبیدالله قاسم بن سلام، ابوجعفر طبری. که در نتیجه مذاهب «ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد»ﷺ رواج یافت و در مورد اقتداء مسلمین قرار گرفت. فرید وجدی می‌افزاید **فَوَقَفَ التَقلیدُ بِالاَمصارِ عِنْدَ هؤلاءِ الاربعةِ وَ لا یزالونَ هُمَ ائمّةُ المسلمینَ الیِ اْلانَ.**[1]

عصر نشأت مذاهب یا عصر اتباع تابعین

در این عصر اسباب و عوامل زیاد، مختلف و متعددی وجود داشت که باعث تدوین مذهب گردید، و این عوامل متنبج به نتایجی بدین قرار است.

۱ـ طبیعی بود که اتباع تابعین از آنهائیکه درک حضورشان می‌کردند استفاده می‌نمودند و در مسائل مورد اختلاف هر کدام از دو گروه، مذهب شیوخ و اهل شهر خود را انتخاب می‌کردند.

۲ـ بنابراین مذهب هر امامی در شهر خود بالا گرفت و اهل هر شهری تابع

---

[1] دائرةالمعارف محمّد بن فرید وجدی مطبعهٔ دائرةالمعارف قرن عشرین جلد هفتم صفحهٔ ۳۵۷و۳۵۸

مذهب امام شهر خود بودند، ولی نه به صورت تقلید بلکه به وسیله علاقه همشهری بودن قناعت می‌کردند و این امامان شهر مانند: سفیان ثوری، ابن‌ابی‌لیلی در کوفه و ابن‌جریج در مکه و مالک بن ماجبشون در مدینه و امام اوزاعی در شام و لیث بن سعد در مصر. و اگر مسئله‌ای از تابعین شهر خود نمی‌یافتند، اجتهاد می کردند، و طبیعتاً اجتهاد به رأی ایجاد اختلاف می‌کند.

۳ـ در عصر تبع اتباع، فقهاء چند طبقه شدند که در زمان و مشی‌خط فرق داشتند، و چون آراء و مذهب زیاد شد دیگر جای آن بود که دانشمندانی مانند طبری و بیهقی به بعضی از تألیفات انفرادی بپردازند، زیرا مانند امروز مذاهب معروفه نبود که مردم یک شهر یا اقلیم و یا غیره را تحت کنترل قرار دهد.

٤ـ در عصر تبع و پیروان این و آن، مذاهب مختلفه‌ای به وجود آمد مانند مذاهب ائمّه اربعه و مذاهبی دیگر، بعضی از این مذاهب برای همیشه جاوید ماندند و بعضی دیگر نابود و محو گردیدند، و همان مذاهبی که از بین رفتند مانند مذهب اوزاعی در شام[1] و مذهب سفیان ثوری در کوفه[2] و مذهب لیث بن سعد[3] در مصر که کمتر از سایر مذاهب نبودند.

در قیام دولت عباسی اهتمام و توجه به فقه و رجال آن بیشتر شد و همینطور اهتمام به سنت که جمع و تدوین گردید و در قرن دوم و سوم مذاهب چهارگانه تسنّن با شکوه و عظمت سراسر ممالک اسلامی را فرا گرفت.

در اینجا به مناسبت مقاله، دربارهٔ مؤسسین مذاهب چهارگانه اهل سنّت و جماعت که فقیه و محدث و مجتهد جامع‌الشرایط بوده‌اند، و دارای مسانیدی هم می‌باشند، مختصری بحث می‌کنیم[2].

---

[1] متوفّی سال ۱۵۷ [2] متوفّی به سال ١٦١ [3] متوفّی سال ۱۷۵

[2] حافظ ابومحاسن محمّد بن علی حسینی دمشقی شافعی در التذکره که در تکیه کریلی در آستانه است در رجال مسانیده عشره گوید: رجال ائمّه اربعه مقتدی به هم را ذکر کرده‌ایم چون که عمده کار

امام اعظم (ابوحنیفه) رحمه‌الله

ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماه «در ریحانة الادب[1] گوید: نسبت او به یزدجرد بن شهریار آخرین ملوک ساسانی می‌رسد» در سال ۸۰ هجری در کوفه متولد شد و در سال ۱۵۰ در بغداد درگذشت.

وی رحمه‌الله بسیار علم و عامل و وارع و اهل زهد و پرهیز کثیرالخشوع و دائم‌التّضرع بسوی خدا بود. از حماد ابن ابی‌سلیمان و از ابراهیم نخعی و علقمه بن قیس شاگرد عبدالله بن مسعود علم فقه و حدیث را اخذ و تلقی نمود. امام شافعی و امام مالک به کمالات او معترف بوده‌اند.

عده‌ای از اصحاب و شاگردان او بنام «اصحاب ابوحنیفه» مانند قاضی ابویوسف[2] و محمّد بن حسن شیبانی و زفر، مذهب او را دریافته و تدوین نمودند. عبدالله بن مبارک و وکیع، نیز از او روایت کرده‌اند. و او چهار تن[3] از اصحاب نبی راﷺ مانند:

آنها در استدلال بر مذاهبشان بطور غالب بر آن است که در مسانید خود به اسنادشان روایت کرده‌اند، سپس مؤطاء امام مالک و مسند شافعی و و مسند ابی‌حنیفه و مسند احمد‌رحمه‌الله را بیان می‌نماید و می‌گوید: قید غالب که فوقاً ذکر شد می‌رساند که دلائل دیگری را غیر از آنچه در مسانید آنها ذکر شده در مذهب خود داشته‌اند «نقل از ترتیب مسند امام شافعی به اهتمام سید علی زواوی از علمای الازهر مصر»

توضیحاً ائمهٔ ستّهٔ اصحاب مذاهب عبارتند از: ابوحنیفه، شافعی، مالک، احمد، سفیان ثوری و داوود ظاهری که مذهب سفیان ثوری و داوود ظاهری چندان دوامی نکرده و در مذاهب چهارگانه منحل شدند. امام ابوالفضل یحیی حصفکی خطیب شافعی ائمهٔ سته را در این دو بیت جمع کرده است.

وَ اِنْ شِئتَ ارکانَ الشریعة فَاسْمَعْ	لِتعرفهم وَاحْفَظْ اذا کُنْتَ سامِعا
محمـد، نعمـانُ، مالِکٌ احمـد	و سُفیان واذْکُر بعـدُ داوُدَ تابِعا

[1] جلد ۷ صفحهٔ ٧٦

[2] دکتر محمّد یوسف موسی در کتاب الفقـه الاسـلامی صفحـهٔ ١٣٤ گویـد: ابویوسـف اصحـاب ابوحنیفه اوّلین کسی بود که کتابی را در مذهب تدوین کرد.

[3] موافق با تاریخ ریحانة الادب جلد ۷ صفحهٔ ٧٦

انس بن مالک، عبدالله بن اوفی در کوفه، سهل بن سعد ساعدی در مدینه و ابوطفیل عامر بن وائله را در مکه درک نمود لکن به آنها نرسید، و اخذ از آنها نکرد. او از علماء درجه اول اسلام و مؤسس مذهب حنفیه است.

فضیل بن عیاض، وکیع بن جراح، ابراهیم ادهم، داوود طائی، بشر حافی و ابویوسف قاضی، محمد بن حسن شیبانی، زفر بن هزیل و بعضی دیگر از اکابر مجتهدین تلامذهٔ وی بوده‌اند و از او روایت کرده‌اند.[1]

اکثریت مسلمانان هندوستان، پاکستان، بنگلادش، ترکیه، افغانستان و آسیای مرکزی تابع مذهب او می‌باشند و او در میان مسلمین عنوان «امام اعظم» را دارد[2].

امام مالک رحمه‌الله

ابوعبدالله مالک بن انس بن مالک بن ابی‌عامر بن عمرو بن حرث بن غیمان بن جثیل بن سعد بن ذی‌اصبح اصبحی، نیز از ائمهٔ حدیث و امام دارالهجره نبویه بوده است. اصل او از امراء قحطانی یمنی است. وی مؤسس مذهب مالکیه می‌باشد، و از نافع و مقبری و زهری و ابن دینار روایت کرده است.

و ابن مبارک و قطان و ابن مهدی از او روایت کرده‌اند امام شافعی درباره او گفته است: «اذا ذُكِرَ الْعُلماءُ فَمالِكٌ النَّجْمُ» و باز گوید: اگر مالک و ابن عَیینه نمی‌بودند علم در حجاز می‌رفت.

وی رحمه‌الله در سال ۹۳ در مدینه متولد شد و بعضی گفته‌اند در سال ۹۰ و ابن‌خلکان گوید: در سال ۹۵ متولد شده و در سال ۱۷۹ هجری زندگی را بدرود گفت. کتاب الموطاء از تألیفات مهم او است و آن اصل کتب صحیحه است. ابوبکر ابن‌عربی گوید: الموطاء اصل اول است و کتاب بخاری اصل دوم است، در این

---

[1] ریحانهٔ الادب

[2] ایرانشهر

باب ابن‌اثیر به جای کتاب ابن‌ماجه آن را ششم ستّهٔ صحیحه می‌داند. و محمّد عبدالباقی زرقانی متوفّی سال ۱۱۲۲ شرحی را بر آن کتاب نوشته است.

در حال حاضر پیروان مالک بن انس مردم شمال افریقا «لیبی، تونس، الجزایر و مغرب اقصی» هستند[1].

امام شافعی رحمه‌الله

ابوعبدالله محمّد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبدیزید بن هاشم بن عبدالمطلب بن عبدمناف جد چهارم پیغمبر، مادر او فاطمه بنت عبدالله بن الحسن بن الحسین بن علی بن ابیطالب است. وی در شهر غزه در سال ۱۵۰، سال وفات ابوحنیفه تولد یافت استاد ابراهیم خاقانی گوید:

اول شب بوحنیفه درگذشت   شافعی آخرشب از مادر بزاد[2]

شافعی در سال ۱۹۹ به مصر رفت و در روز جمعه آخرین روز ماه رجب سال ۲۰٤ در مصر فوت کرد و در مقبرهٔ قرافة الصّغری در عصر آن روز دفن گردید. اکنون مرقد او زیارت گاه و مطاف مسلمین است.

ملا ابوبکر مصنف کُردی در کتاب طبقات الشافعی گوید: «وی رحمه‌الله در دهی از شام مشهور به غزه بدنیا آمد، در دو سالگی او را به مکه بردند و در آنجا نشأت یافت و قرآن را حفظ نمود در حالیکه هفت سال داشت، سپس پدرش جهت

---

[1] ایرانشهر

[2] بعضی دیگر از اشعار مربوطه حکیم خاقانی چنین است:

چون زمان عهد سنایی درنوشت   آسمان چون من سخن گستر بزاد

چون به غزین ساحری شد زیر خاک   خاک شروان ساحری دیگر بزاد

چون به پایان شد ریاحین گل رسید   چون سرآمد صبح صادق خور بزاد

گر زمانه آیت شب محو کرد   آیت روز از مهین اختر بزاد

تهنیت باید که در باغ سخن   گر شکوفه فوت شد نوبر بزاد

فراگرفتن فقه او را به مسلم بن خالد مفتی مکه سپرد و به او اجازه فتوا داد در حالیکه پانزده سال داشت. سپس به نزد امام مالک در مدینه رفت و ملازم او بود تا مالک زندگی را بدرود گفت، و در سال ۱۹۵ به بغداد رفت و دو سال در آنجا ماند بعد برحسب لزوم به مکه رفت، و در سال ۱۹۸ به بغداد بازگشت دو ماه در آنجا بود چون حضرت امام موسی کاظم شهید گردید بر اثر دلگیری بغداد را ترک گفت و به مصر مهاجرت فرمود و در آنجا به نشر و تصنیف پرداخت و تا دم واپسین در مصر بود.»

امام شافعی در علم حدیث و فقه و اصول و لغت و نحو و علوم اسلامی سرآمد دهر بود، ثقت و امانت و عدالت و زهد و ورع و عفتِ نفس و حسن سیرت و علو قدرت و منزلت و سخاوت او زبانزد خاص و عام بود. او مؤسس و واضع علم اصول می‌باشد. اولین کتاب را در علم اصول به‌نام «الرساله» نوشت و در نزد امام مالک کتاب «الموطاء» او را حفظ نمود. اهل حفظ و اتقان و در پانزده سالگی به درجه اجتهاد رسید. وی رحمه‌الله مؤسس مذهب شافعیه و کتاب «الام» او در علم فقه مشهور است.

در ریحانة الادب مسطور است: ابن‌ندیم تألیفات شافعی را متجاوز از صد کتاب نوشته و در معجم الادبا صد و چهل و اندی به شمار آورده است.[1]

---

[1] در ریحانة الادب به نقل از معجم الادبا آمده: و گوید شنیدم که مردی این شعر را نوشته و به شافعی داد:

سَلِ المُفتی المکیَ مِن آل هاشمِ — اِذا أشتدَّ وَجْـدٌ بِأمْرٍ کَیْـفَ یَضَـعُ

شافعی در جواب آن، ذیل همین شعر نوشت:

یُـداوی هَـواهُ ثُـمَّ یَکْتُـمُ سِـرَهُ — وَ یَصْبرُفی کُلِ الأمُورِ وَیَخْضَـعُ

آن مرد در زیر جواب شافعی نوشت:

کَیْفَ یُداوی وَ اَلْهَوی قاتِلُ الفتی — وَ فِی کُلِّ یَـوْمٍ غُصّـةُ یَتجَـرّعُ

پس شافعی در زیر آن رقم کرد:

فَاِنْ هُوَ لَمْ یصبرْ علی ما اَصابَهُ — فَلَیْسَ لَهُ شَیٌ سِوی المَوْتِ اَنْفَعُ

اکثریت مردم عراق و شـام و مصـر و قسـمتی از افریقـا مذهـب او را متـابعت می‌نمایند و اکثر اهل تسنّن‌های ایـران بـالخصوص مـردم کردسـتان بـه مذهـب او می‌باشند[۱].

امام احمد رحمه‌الله

امام ابوعبدالله احمد بن محمّد بن حنبل بن هلال شیبانی مروزی ثُم بغدادی بـه سال ١٦٤ در بغداد متولد شد و در سال ٢٤١ زندگی را بدرود گفت.[۲] وی رحمـه‌الله از اصحاب حدیث نیز می‌باشد. از امام شافعی و ابن‌مهدی روایت کـرده و شـیخین «مسلم و بخاری» از او روایت کرده‌اند. امام احمد در حدیث و فقه امام بود، حافظهٔ قوی و درایت کامل داشت. اهل ورع و عبادت بـود. کتـاب المسـند او در حدیـث مشهور است این کتاب مشتمل بـر هشـت مسـند اسـت اول آن در مسـند العشـره می‌باشد و عبدالله پسرش با روایت از پدرش زیـاداتی بـه آن ضمیمـه کـرده اسـت مشهور است که آن کتاب جامع چهار هزار حدیث با مکرر می‌باشد.

☜ نظیر تقریبی این مناظره در حاشیهٔ مختصر معانی علامه ملا سعد تفتازانی وخرپوتی شرح قصیـدهٔ بردیه آمده که این سؤال و جواب مابین اصمعی (متوفّی به سال ٢١٦ در بصره) و جوانی از قبیلـه بنی عذره نیز به وقوع پیوسته است در آنجا بعد از آخرین شعر شافعی جـوان عاشـق عـذری کـه دوائی را برای درد بی‌درمان عشق حقیقی و جانسوز خود نیافته این بیت یأس‌آور را نوشته است:

سَمِعْنا وَ اَطَعْنا ثُـمَّ مِتْنا افبَلِغُـوا   سَلامی اِلی من کانَ لِلْوَصْلِ یَمْنَعُ

[۱] ایرانشهر

[۲] بعضی از شعرا تاریخ تولد و وفات و مدت عمر ائمهٔ اربعه را به حساب حروف ابجد بـه زبـان عربی بر ترتیب نظم اینگونه به رشته شعر درآورده‌اند:

تاریخُ نُعمان: یکن(۸۰) سیف(۱۵۰) سطا(۷۰)   و مالك فی جوف(۸۹) قطع(۱۷۹) سیطا(۹۰)

وَ الشافعیُ فی صین(۱۵۱) در(۲۰۴) ند(۵۴)   و احمـد بسبق(۱۶۴) امـر(۲۴۱) جعـد(۷۷)

فاحْسِبْ علی تَرْتیبِ نَظْمِ الشِّعْرِ   میلادُهُـمْ فَموْتـهُـمْ کالْعمـــرِ

او ار ائمهٔ کبار و اهل حفظ و اتقان و ورع بود و به شهرهای شام و یمن و حجاز در طلب علم حدیث مسافرت کرد و او مؤسس مذهب حنبلیه است. مردم[1] عربستان و حجاز و قسمتی از آفریقا شام و فلسطین پیرو مذهب او هستند.

علم حدیث

چنان که قبلاً گفته شد در زمان پیغمبر اکرمﷺ صحابهٔ حدیث را از رسول خدا نظر به مثل مشهور «**خُذُو الْعِلْمَ مِنْ اَفْواهِ الرِّجالْ**» حفظ می‌کردند و گاهی می‌نوشتند و حدیث نبوی بعد از قرآن مورد اهمیت و در ضبط و صحّت آن اهتمام می‌کردند.

در زمان خلفاء راشدین بطور احتیاط احادیث را تحدید می‌کردند و از کثرت روایت جلوگیری می‌نمودند، مگر بوسیلهٔ بینه و نقل ثقه. در زمان پیغمبر خدا که منافقان می‌خواستند سوءاستفاده کنند احادیثی را جعل می‌نمودند تا اینکه پیغمبرﷺ فرمود «**مَنْ کَذَّبَ عَلَیَّ مُتَعَمِّداً فَلْیَتَبوَّءَ مَقْعَدَهُ مِنَ النّار**»[2] در تذکرة الحفّاظ ذهبی آمده است از مراسیل ابن‌ملیکه نقل است که ابوبکر صدیقؓ بعد از وفات پیغمبر مردم را جمع کرد و گفت شما از رسول خداﷺ احادیثی را روایت می‌کنید که خودتان در آن اختلاف دارید، و مردم هم بعد از شما در این زمینه اختلاف بیشتر پیدا می‌کنند بنابر این بدون دقّت از رسول خداﷺ حدیث را روایت نکنید و تحدیث ننمایید، کسی‌که از شما سؤال کرد بگوئید که در بین ما و بین شما کتاب الله «قرآن» وجود دارد هر چه را آن حلال کرده، حلال است و هر چه را حرام کرده، حرام.

عمر بن خطابؓ در زمان خلافت نیز جنبهٔ احتیاط را مرعی می‌داشت و احادیث را در حدود قطع به صحّت محدود می‌ساخت.

---

[1] ایرانشهر

[2] رواه الترمذی جلد پنجم صفحهٔ ۳۵ و باز در صحیح ترمذی آمده که پیغمبرﷺ فرمود: «لا تَکْذبو عَلَیَّ فَاِنّهُ مَنْ کَذبَ عَلیَّ یَلِجُ فی النّار».

حضرت علیؓ فرمود: «قالَ النَّبِیُّ ﷺ لا تَکْذِبوا عَلَیَّ فَاِنَّهُ مَنْ کَذَبَ عَلَـیَّ فَلْیَلِجِ النارَ»[1]

سفیان از اعمش از ابراهیم تمیمی از پدرش از علی بن ابیطالب نقل می‌کند که گفت از رسول خداﷺ ننوشتیم مگر قرآن و آنچه در این صحیفه است.به همین جهت خلفاء از اختلاط حدیث و خوف جعل و کثرت روایت که تبعاً ایجاد اختلاف می‌کند جلوگیری می‌کردند و هر حدیثی را که قبول می‌کردند مشروط به نقل ثقه و یا بینه بر اثبات و صحّت آن بود.

در قرن دوم دانشمندان اسلامی بیشتر به این امر توجه کردند و در قرن سوم عصر طلائی تدوین حدیث در عهد خلفای عباسی که مشهور به عصر طلائی تمدن اسلامی نیز می‌باشد، چون از طرف مخالفین اسلام و یا اهمال مردم و یا اغراض شخصی اخبار و اقوالی که به‌نام حدیث جعل می‌شد و در افواه مردم می‌افتاد و بیشتر با قرآن و حدیث نبوی و سیرت او تطبیق نمی‌کرد ـ اکابر مشایخ و علماء حدیث به جرح وتعدیل و تصحیح و تطبیق احادیث نبوی پرداختند و احادیث صحیحه را جمع و تدوین کردند، بطوری که از دخالت و جعل اخبار بیگانه، احادیث نبوی محفوظ و مصون بماند. بزرگترین کتابها در حدیث نزد اهل سنّت و جماعت که به «صحاح ستّه» مشهورند عبارتند از:

۱ـ صحیح بخاری (جامع الصّحیح)

۲ـ صحیح مسلم

۳ـ صحیح ابی‌داوود (السنن)

٤ـ صحیح ترمذی (جامع الصّحیح)

٥ـ صحیح نسائی (المجتبی یا السنن)

٦ـ صحیح ابن‌ماجه (السنن)

---

[1] رواه البخاری

که بعد به ذکر مؤلفین آنها که مورد بحث ما است می‌پردازیم.

تعریف علم حدیث

علم حدیث[1] از لحاظ قدر و عظمت و نفع عمومی از جمله بزرگترین علوم اسلامی است. موضوع این علم سنّت و روش و آثار و اقوال و افعال پیغمبر بزرگوار اسلام است که جامع صفات کمال و موجب نیل به سعادت و منافع دینی و دنیوی می‌باشد و حدیث علمی است که به یاری آن اقوال و افعال و احوال

---

[1] علم حدیث: علم به قوانینی است که به واسطهٔ آن احوال سند و متن حدیث شناخته می‌شود. خبر اگر طرق روایت آن بلا حصر تعدد داشته باشد آن را خبر «متواتر» گویند و گفته‌اند روایت متواتر حداقل باید پنج نفر باشد یا ده نفر یا دوازده نفر یا بیست نفر یا ۷۲ نفر یا ۳۱۳ نفر به اختلاف روایات. غیر خبر متواتر را «آحاد» گویند اگر تعداد روات در آحاد بیشتر از دو نفر باشد چنانکه از سه به بالا باشد آن را خبر مشهور یا خبر مستفیض گویند اگر دو نفر آن را روایت کرده باشند آن خبر «عزیز» است و اگر یک نفر آن را روایت کرده باشد آن خبر «غریب» است و خبر آحاد قبول است. خلاصه اگر خبر مظنون‌الصدق باشد و به حد تواتر نرسیده باشد آن را خبر واحد خوانند. ضمناً اگر خبر مشهور را عدل تام‌الضبط متصل‌السند غیر معلل غیر شاذ نقل کرده باشد آن را خبر «صحیح» گویند و اگر درجهٔ ضبط خفیفتر باشد آن را خبر «حسن» گویند. اگر با ارجحی با آن مخالفت شد آن را خبر «شاذ» می‌نامند. اگر معارض نداشت آن را خبر «محکم» گویند.

در نزد امام شافعی حدیث چهار قسم است: ۱ـ متواتر ۲ـ مشهور (مستفیض) ۳ـ عزیز ٤ـ غریب.

در نزد امام ابوحنیفه خبر سه قسم است ۱ـ متواتر ۲ـ آحاد ۳ـ مشهور.

و نیز اگر خبری تمام افراد آن بلا انقطاع معلوم باشد تا به پیغمبر برسد آن را «حدیث مرفوع» گویند و اگر سلسله تا به ابن‌عمر مثلاً منتهی شود آن را «حدیث موقوف» گویند و اگر سلسلهٔ راویان به غیر صحابی یعنی تابعی یا غیر تابعی برسد آن را «حدیث مرسل» گویند و اگر از سلسلهٔ روایت یک نفر غیر صحابی معلوم نباشد آن را «حدیث منقطع» گویند و اگر دو نفر معلوم نباشد آن را «معضل» خوانند.

پیغمبر خدا شناخته می‌شود کسی‌که به این علم اشتغال داشته باشد داعی است بسوی حق و چراغی است روشنی بخش و پرتو افکن که بسوی رشد و سعادت هدایت می‌کند. گفتهٔ پیغمبر، وحی خدا و از جانب خداست همان طوری که خداوند می‌فرماید: «وَما يَنْطِقُ عَنِ الْهوى اِن هُوَ الاّ وَحيٌ يوْحى».

پیغمبر خداﷺ فرموده: «مَنْ حَفظَ عَلى اُمّتى اَرْبعينَ حَديثاً مِنْ اَمْرِ دينِها بَعَثَهُ اللهُ يَوْمَ القيامَةِ فقيهاً عالِماً»[1]. کسی‌که چهل حدیث را از امر دین خود بر امت من نقل کند و نگهداری نماید در مکتوبی به این که لفظ را هم حفظ نکرده باشد» خدا او را در روز رستاخیز در شمار فقیه عالم زنده می‌کند «و درجه افتخارآمیز فقهی و علمی را به او ارزانی می‌بخشد.»

بنابر این بسیاری از علماء و دانشمندان اهل بحث و فحص جهان اسلام مانند شیخین مسلم، بخاری، ابی‌داوود، نسائی، ترمذی، ابن‌ماجه و سایر اصحاب حدیث در این علم سالها سعی و کوشش نموده و احادیث نبوی را با دقّت تمام جمع آوری کرده و کتابهای مهم و مفیدی را در این باره نوشته‌اند.

اکنون بنده نیز خود را خوشبخت و شادمان می‌دانم که استادان محترم جناب آقای حاج سید محمّد شیخ الاسلام کردستان، آقای دکتر یحیی نوری و مخصوصاً آقای دکتر خدایار محبی و آقای دکتر اسعد شیخ الاسلامی استادان دانشمند دانشگاه تهران که با نظر محبت مرا تشویق و راهنمائی فرمودند که پایان نامهٔ تحصیلی دورهٔ لیسانس خود را در ترجمه و شرح حال اصحاب صحاح سته بنگارم. از طرفی استاد محترم جناب آقای دکتر محمّد محمدی رئیس دانشمند دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی تهران، در هنگام دیدن این کتاب مرا تشویق کردند و افزودند چون ما در فارسی کتابی دربارهٔ «اصحاب صحاح ستّه» نداریم شایسته است این کتاب را به چاپ برسانیم گرچه قلم ناتوان من از ترجمهٔ احوال این شش نفر بزرگ عالَم

---

[1] و قالﷺ «مَنْ يُرِدِ اللهُ بِهِ خيراً يُفَقِّهْهُ فى الدين» رواه الترمذی جلد ۵

حدیث قاصر و ذره در مقابل پرتو انوار درخشـــان آفتـاب جـهان آرای آنـان اصـلاً قدرت خودنمائی را ندارد و قلم من و دیگران هر چند دربـارهٔ فضـائل و منـاقب و محاسن آنان سخن راند، هیچ وقت وفا به بیان لیاقت و شایســتگی مقامـات علمـی آنها نمی‌کند، با این وجود من هم با کمال خرسندی در ایـن بـاره بـه دامـن دانـش دانشمندان و محقّقین و مورخین سـلف و خلـف متوسـل شـده و از اندوختـه‌ها و خرمن فضل و دانش آنها خوشه‌های خوشبویی چیده‌ام کـه بـه گلـزار علـم و هـنر دانشمندان تقدیم می‌کنم و مسلماً حق تقدم و فضل سبقت برای ایشان اسـت، مـن همانا رهین منت و ریزه خوار خوان فضائل و مساعی آنها می‌باشم.

(کردی از نگارنده)

خوزگا ور جه تو جه رای غمخواری   مگریام جه عشق به شیوهٔ یـاری

چون تو ورجـه مـن وی را ویـردی   ئه‌ول گول جه باغ شانازی بردی[1]

توضیحاً بعد از اخذ درجهٔ لیسانس که این کتاب به عنوان پایان نامـهٔ تحصیلـی مورد تأیید قرار گرفت چون استادان و اهل فن چاپ آن را مفید و ضروری دانستند نگارنده با توضیحات بیشتر با مقدمه و خاتمه در تاریخ فقه و حدیث کتاب حـاضر را دربارهٔ «اصحاب صحاح ستّه» آمادهٔ چاپ نمودم و چون ایـن شـش عـالِم عـالَم اسلام همه ایرانی بوده‌اند، امیدوارم در این مورد خدمتی را به جهان اسلام و ایـران و ایرانی کرده باشم.

---

[1] ای کاش پیش از تـو از راه غمخـواری   گریه می‌کردم از عشق به شیوه یاری

چون تو پیش از من این راه را را پیمودی   اول گـل بـاغ افـتـخـار را بـردی

و لَو قبلَ مُبکاها بَکَیْتُ صَبابَةً   بِسُعْدی شَفَیْتُ النَّفسَ قبل التندُمِ

لکِـن بکَـتْ قبلی لـی البُکـا   بُکـاهـا فقلـتُ اَلْـفَضْلُ للمتقدّمِ

ضمناً این کتاب شامل است بر چهار بخش:

۱ـ **بخش اوّل**[1]: مقدمه در تاریخ فقه و حدیث و ترجمهٔ احوال خلفای راشدین و ائمهٔ اربعه ـ امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی، امام احمد ـ

۲ـ **بخش دوّم**: اصحاب صحاح سته ـ امام بخاری، امام مسلم، امام ابی‌داوود، امام ترمذی، امام نسائی، امام ابن‌ماجه ـ

۳ـ **بخش سوم**: خاتمه در ترجمهٔ احوال بعضی از محدثین بزرگ اسلامی.

٤ـ **بخش چهارم**: ملحقات پارهٔ مطالب که نقل آن مفید می‌رسد.

---

[1] بخش اول مقدمه بود که گذشت

بخش دوم

اصحاب

صحاح ستّه

فصل اوّل

امام بخاری (رحمه‌الله)

۱ـ نام و نسب:[1] محمّد بن اسماعیل بـن ابراهیـم بـن مغـیرة بـن بردزبـه[2] جعفی بخاری یکی از رجال برجستهٔ بزرگ اخبار و احادیث بوده است به حدی کـه او را در این قسمت امیرالمؤمنین خطاب کرده‌اند.

امام نووی و خطیب حافظ ابی‌بکر احمد بن علی بن ثابت بغدادی گفتـه‌اند کـه بردزبه مجوسی بوده و بر مذهب مجوس هم از دنیا رفته است[3] ولی مغـیره پسـر او بدست یمان بخاری جعفی والی بخارا ایمان آورده است.

اسماعیل[4] پدر امام بخاری اهل علم و حدیث و دارای زهد و صلاح و تقوا بوده

---

[1] نوع تحقیق درباره اصحاب صحاح ستّه را استاد بزرگوارم جناب آقای دکـتر خدایـار محبـی در «۲٤» ماده برای اینجانب طرح فرموده‌اند، بدینقرار:۱ـ نام و نسب ۲ـ کنیه ۳ـ لقب ٤ـ تاریخ تولّـد ۵ـ محلّ تولّد ٦ـ تاریخ وفات ۷ـ محلّ وفات ۸ـ محلّ سکونت ۹ـ شغل ۱۰ـ نام پـدر ۱۱ـ شـغل پدر ۱۲ـ نام فرزند ۱۳ـ شغل فرزند ١٤ـ درآمد ۱۵ـ رابطه با حکومـت ١٦ـ محـلّ تحصیـل ۱۷ـ استادان او ۱۸ـ نام مدارس ۱۹ـ نام مساجد ۲۰ـ مسافرت ۲۱ـ اجازه از که گرفته ۲۲ـ کجـا درس میداده ۲۳ـ شاگردان او ٢٤ـ آثار علمی او، که با رعایت این ترتیب به شرح و بست آن پرداخته‌ام.

[2] ابن‌خلکان گوید: در نام جد او اختلاف است، بعضی گفته‌اند یزدبه به فتح یا تحتانی و سکون زا و کسر دال و بعدها با موحده و قیل غیره جلد سوم صفحهٔ ۳۳۱ چاپ مصر. بردزبه به معنی زارع است، امکان دارد در اصل کلمهٔ بذربه بوده باشد

[3] ابن‌خلکان گوید:«کان هذاالجد مجوسیا تات علی دینه» جلد سوم صفحهٔ ۳۳۱

[4] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ۳

و حتّی در مرض فوت گفته که در مال او حرام و شبه حرامی دیده نمی‌شود و همین پرهیز و تقوا دلیل زهد و صلاح او بوده است که به فرزند ارجمندش سرایت نموده، همان فرزندی که جهان غرق در در شهرت او شده است.

ولادت و نشأت و زادگاه بخاری

بخاری در روز سیزدهم[۱] شوال سال ١٩٤ (اربع و تسعین و مأة) هجری بعد از نماز جمعه در شهر بخارا بدنیا آمد[۲] و در کودکی پدرش را از دست داد و در کنار و حمایت مادرش پرورش یافت و در سال ٢١٦ همراه مادر و برادرش احمد به حج رفت. او در مکه اقامت گزید و برادرش به بخارا بازگشت و در آنجا در فوت کرد.

غنجار[۳] در تاریخ بخاری گوید: بخاری در کودکی هر دو چشم خود را از دست داد و مادرش از بس که برای بهبودی او دعا کرده بود و بر فرزندش جزع و فریاد می‌کرد، شبی حضرت ابراهیم خلیل‌الله را در خواب دید و به او گفت بر اثر کثرت دعای شما برای فرزندت خداوند بینائی را به او بازگرداند. بخاری از پدرش مال زیادی را به ارث برد که موجب سعادت او در طلب علم گردید. وی رحمه‌الله پس از خود فرزند ذکوری نداشته و در بخارا متولّد و در همانجا به سال ٢٥٦ فوت کرده است. در هنگامی‌که یازده سال داشت تجسّس حدیث را می‌کرد. در البدایه و النهایه می‌نویسد[٤] در کودکی پدرش را از دست داد، در شانزده سالگی کتب مشهوره

---

[۱] ابن‌خلکان گوید:«کانت ولادته یوم الجمعه بعد الصلاة لثلاث عشرة لیلة خلت من شوال سنة اربعین و تسعین و مأة (١٩٤) » جلد سوم صفحهٔ ٣٣٠ چاپ مصر

[۲] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ٣

[۳] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ٣.

[٤] البدایه و النهایه فی التأریخ (عربی) تألیف حافظ مورخ عمادالدین دمشقی جزء ١١ صفحهٔ ٢٥ مطبعهٔ السعادة بجوار محافظهٔ مصر

را خواند، گفته شده در کودکی هفتاد هزار حدیث را حفظ کرده است و به حدیث عشق و علاقه می‌ورزیده و در دوازده سالگی به حج رفت و به درک حضور و سماع درس علماء حدیث در مکه و مدینه نایل آمد.

و بعد به مصر رفت و در بلاد آسیا مدت شانزده سال[۱] به سیر و سیاحت و جولان پرداخت و دربارهٔ علوم متداوله مخصوصاً حدیث تحقیق و تتّبع نمود و او به کتاب خود که به جامع‌الصّحیح مشهور شده و آنرا از ششصد هزار حدیث جمع و استخراج کرد و به ترتیب علم فقه مرتّب ساخت. ابن‌حجر عسقلانی، محمود العینی، ابوزید فارسی و غیره شرحهائی بر کتاب او «صحیح بخاری» نگاشته‌اند. خود او گوید: کتاب خود را از مقدار ششصد هزار حدیث استخراج کرده‌ام و هیچ حدیثی را نیاورده‌ام مگر اینکه دربارهٔ آن چنان که اطمینان حاصل کنم، دو رکعت نماز را قبلاً بجای آورده‌ام و سپس آن را نقل کرده‌ام. و او کتاب خود رادر حدود شانزده سال[۲] تألیف کرده و تتّبعات زیادی را به عمل آورده است و نود هزار نفر این احادیث را از او شنیده‌اند و عدهٔ احادیث آن بدون مکرر چهار هزار حدیث و موقوف و معلّق دو هزار و هفتصد و شصت حدیث (۲۷۶۰) می‌باشد[۳].

---

[۱] در تذکرة الحفاظ ذهبی آمده: «وَ رَحَلَ مَعَ اُمِّهِ وَ اُختِهِ سَنَةَ ۲۱۰» بعد از آنکه مرویات شهر خود را از محمد بن سلام و محمد بن یوسف بیکندی سماع کرد در بلخ از مکی بن ابراهیم، در بغداد از عفان، در مکه از ابن مقری، در شام از ابی‌مقره و فریابی، در بصره از ابی‌عاصم و انصاری، در کوفه از عبدالله بن موسی، در عسقلان از آدم، در حمص از ابی‌یمان، و دمشق از ابی‌مهر سماع حدیث کرده است

[۲] ابن‌خلکان گوید:«وعنه انه قال صنفت کتابی الصحیح لست عشرة سنة خرجته من سته مأة الف حدیث» وفیات‌الاعیان ابن‌خلکان جلد سوم صفحهٔ ۳۳۰ به اهتمام محمّد محی‌الدین عبدالحمید چاپ مصر

[۳] «عدد احادیثه بدون المکرّر اربعه آلاف حدیث کما قاله النووی و قال الحافظ عدد ما فیه بدون المکرّر والموقوف والمعلّق ستون سبعمأة والفان (۲۷۶۰) » شرح تاج‌الاصول تألیف الشیخ منصور علی ناصف از علماء الازهر مصر جلد اوّل صفحهٔ ۱۳

غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی در تاریخ حبیب‌السّیر[1] می‌نویسد: در سال ست و خمسین مأتین (۲۵٦) در شب عید فطر ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل البخاری وفات یافت. و هو محمّد بن اسماعیل بن ابراهیم بن یزدبه بن المغیره بن الاحنف الحجفی. در تصحیح المصابیح مسطور است که ولادت بخاری در روز سیزدهم شوال سنه اربع و تسعین و مأة شد. محمّد بن اسماعیل در ده سالگی به طلب علم اشتغال نموده در اندک زمانی به مزید دانش از اکثر علما امتیاز یافت و جهت سماع حدیث به خراسان، عراقین، مصر، شام و حجاز شتافت. از وی منقول است که گفت صد هزار حدیث صحیح و دویست هزار حدیث غیر صحیح یاد گرفتم و صحیح خود را در شانزده سال تصنیف کردم و ننوشتم حدیثی مگر آنکه پیش از آن غسل کردم و دو رکعت نماز گزاردم. از غرایب آنکه بخاری همچنان بدست راست کتابت می‌کرده و بدست چپ نیز خط می‌نوشت. چنانچه مذکور شد: محمّد بن اسماعیل در شب عید فطر سنه مذکوره فوت گشت و در روز عید فطر که شنبه بود در خرتنگ که قریه‌ای است در دو فرسخی سمرقند مدفون شد و او را بیست و دو حدیث ثلاثی است و اعداد احادیث صحیح او هفت هزار و دویست و پنج است.

طلب علم و رحلات و مسافرتهای او

فربری[2] گوید از محمّد بن ابی‌حاتم وراق بخاری شنیدم که گفت از بخاری شنیدم که اظهار کرد حفظ حدیث به من الهام شد در حالیکه من از نویسندگان بودم، از او پرسیدم آن هنگام چند سال داشتید گفت ده سال یا کمتر و سپس از جمله نویسندگان خارج شدم و متوجه تجسس دربارهٔ این علم گشتم تا به‌حدی مرجع داخل و خارج شدم و همه دربارهٔ خواسته‌های خود و حلّ مشکلات به من

---

[1] تاریخ حبیب‌السّیر جزء سوم از مجلّد دوم صفحهٔ ۲۷۹ در مورد سال: ست و خمسین مأتین (۲۵٦)

[2] مقدمه صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ٤

مراجعه می‌کردند. باز می‌گوید روزی که سفیان از ابی‌زبیر روایت می‌کرد و سند را به ابراهیم متّصل می‌ساخت به او گفتم: ابازبیر از ابراهیم نقل نکرده مرا راند، بعد به او گفتم به اصل مراجعه کن اگر دارید، رفت و نگاه کرد، در هنگام بازگشت گفت ای پسر آن چگونه است گفتم أو زبیر بن عدی است که از ابراهیم نقل کرده است، قلم را برداشت و کتاب خود را اصلاح کرد، در حالیکه بخاری در آن وقت یازده سال داشته است. بخاری چون قدم به سال شانزده نهاد کتب ابن‌مبارک را حفظ کرد و کلام اصحاب رأی را شناخت و در سال سته عشره و ماتین (٢١٦) به منظور حج به حجاز رفت و طلب علم را نیز در آنجا منظور داشت، در هنگامی‌که سن او به هیجده رسید کتاب القضایا الصحابه و التابعین را تألیف کرد[1].

و سپس کتاب تاریخ خود را در مدینه در پیشگاه مرقد پیغمبر اکرمﷺ تألیف نمود وی می‌گوید من آن کتاب را در شبهای مهتاب با استفاده از روشنی ماه می‌نوشتم و کمتر اسمی در تاریخ بود که قصه‌ای از آن نزد من نباشد ولی نخواستم کتابم مطول و ملال انگیز باشد.

او رحمه‌الله به شام و مصر جزیره دو دفعه سفر کرد و چهار دفعه به بصره رفت و در حجاز شش سال اقامت گزید و چنان که خود او گوید حساب داخل شدن کوفه و بغداد بر او معلوم نیست که چند بار به آنجاها رفته لابد زیاد به کوفه و بغداد مسافرت کرده است[2].

۲ـ کنیهٔ او: ابوعبدالله

---

[1] مقدمه صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ٤ جلد اول

[2] ایضاً مقدمهٔ صحیح بخاری جلد اول صفحهٔ٤، در همین صفحه آمده است ابوبکر بن ابوعیاش الاعین گفته از محمّد بن اسماعیل می‌نوشتیم در حالیکه امرد بود به در خانهٔ محمّد بن یوسف فریابی و چون فریابی در سال ۲۱۲ فوت کرده است پس سن بخاری در آن وقت ده سال بوده است.

۳ـ **لقب او:** حافظ، محدّث، امیرالمؤمنین فی الحدیث، شیخین، (لقب مسلم و بخاری در حدیث) شیخ‌الاسلام و جبل‌الحفظ.

٤ـ **تاریخ تولّد:** سیزده شوال سال صد و نود و چهار (١٩٤) بعد از نماز جمعه.

٥ـ **محلّ تولّد:** شهر بخارا

٦ـ **تاریخ وفات:** سال دویست و پنجاه و شش (٢٥٦) هجری شب عید فطر در قریهٔ خرتنگ[1] که در این قریه خویشاوندانی داشت[2].

در تاریخ ولادت و مدت زندگی و وفات او شاعر گفته است:

کانَ البُخاریُ حافِظاً و مُحَدِّثاً جَمَعَ الصَحیح مُکَمِّلَ التّحریر

مِیلادُهُ صِدْقٌ و مُدة عُمْرِهِ فیها حَمیدُ وَانْقَضی فی نور[3]

که صدق «١٩٤»، حمید «٦٢» و نور «٢٥٦» است.

٧ـ **محلّ وفات:** قریهٔ خرتنگ[4] که در آنجا نیز دفن گردیده است. خرتنگ در دو فرسخی سمرقند واقع شده است و از اینکه بعضی می‌گویند در بخارا فوت کرده شاید بدین معنی باشد که آن عصر خرتنگ نیز جزء بخارا بوده است.

در ریحانة الادب نوشته در ده فرهنگ نامی در در ده فرسخی سمرقند فوت کرده اما در سایر تذکره‌ها خرتنگ در دو فرسخی سمرقند ضبط است. البتّه نوشتهٔ ریحانة الادب ضعیف و سندیت ندارد.

---

[1] ابن‌خلکان گوید: «توفی لیلهٔ السبت بعد صلاهٔ العشاء و کانت لیلهٔ عید الفطر و دفن یوم الفطر سنهٔ ست و خمسین و مأتین (٢٥٦) بخرتنگ» رحمه‌الله

[2] مقدمه صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ٤

[3] حافظ عمادالدین ابوالفداء در تاریخ البدایه و النهایه گوید: شب شنبه عید فطر هنگام نماز عشاء در خرتنگ دو فرسخی سمرقند در سال ٢٥٦ فوت کرد و بنا به وصیت او، او را در سه کفن لیس فیها قمیص و عمامه پوشانیدند جلد ١١ صفحهٔ ٢٧ (البته ١٣ روز کم)

[4] مقدمه صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ٤٦ و ٤٧

۸ـ **محلّ سکونت:** بخارا و مدت شانزده سال نیز در بلاد آسیا در پی کسب علم بود.

۹ـ **شغل شخصی:** کسب و نشر علم و بالاخره تجارت و کسب آزاد بود، شخصاً کار می‌کرد و رباطی را که بنا نهاده بود برای آن مانند دیگران خشت می‌کشید و سایر اوقات به عبادت می‌پرداخت[1].

۱۰ـ **نام پدر:** اسماعیل (ابی‌الحسن) پدر امام بخاری از علماء و زهاد بود که عده‌ای از او روایت کرده‌اند[2].

۱۱ـ **شغل پدر:** تجارت و کسابت و نیز اهل علم بود.

۱۲ـ **نام فرزند:** فرزند ذکوری پس از خود نداشته است.

۱۳ـ **شغل فرزند:** فرزند نداشته است.

۱٤ـ **درآمد:** از ترکهٔ پدر مال زیادی به او رسیده بود، بنابراین در رفاه به سر می‌برد و خیر و احسان را مبذول می‌داشت. درآمد او از کسب و تجارت و قراض تشکیل می‌گردید.

۱٥ـ **رابطه با حکومت وقت:** محترم و گوشه‌گیر بی‌طرف در در امور سیاست دخالت نمی‌کرد و وقت خود را صرف خدمت به خلق و ارشاد و تعلیم می‌نمود، هنگامی‌که امیر بخارا خالد بن احمد ذهلی او را احضار کرد که به فرزندش درس تاریخ و جامع‌الصّحیح بدهد، امام در خواست او را رد کرد و پاسخ داد من فراغت آن را ندارم که وقت خود را به قومی اختصاص دهم و قومی دیگر را محروم نمایم، در نتیجه خالد کینهٔ او را در دل گرفت و امر کرد که از بخارا بیرون رود، شیخ به قریهٔ خرتنگ از دهات سمرقند (دو فرسخی سمرقند) رفت و در حدود دو

---

[1] ایضاً مقدمهٔ صحیح بخاری صفحهٔ ۱۳ و غیره ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ٤٦ و ٤٧.

[2] در مقدمهٔ صحیح بخاری صفحهٔ ۳ آمده عراقیها از او روایت کرده‌اند و او از مالک و حماد بن زید روایت کرده و صحبت ابن‌مبارک را درک کرده است.

فرسخ از بخارا دور شد[1] و به خانهٔ یکی از بستگانش در آنجا رفت، شبی در دعای خود می‌گفت: «**اللّهُمَ ضاقَتْ عَلَیّ الاَرْضُ بِما رَحُبَتْ فَاقْبِضْنی**» خداوندا زمین با وسعتی که دارد بر من تنگ شد، پس مرا بسوی خود بازگردان.

هنوز یک ماه نرفته بود دعای او مستجاب شد در قریهٔ خرتنگ فوت کرد و در همانجا دفن گردید و سرانجام خالد تیز که خلفیهٔ ابن‌طاهر بود در کمال ذلّت در حبس موفق بن متوکّل برادر معتمد خلیفه فوت نمود. قسطلانی گوید: خالد بن محمّد ذهلی در آن موقع نائب خلفای عباسی بود. در دائرة المعارف اسلامی گوید: «**و لمّا رَجَعَ اِلی البخارا نُصِبَت لَهُ القُبابُ عَلی فَرسَخٍ من البَلَدِ**»[2] و عامهٔ مردم شهر از او استقبال نمودند و بر او درهم و دینار نثار کردند و مدتی در آنجا باقی ماند و برای آنان حدیث روایت می‌کرد تا اینکه امیر شهر خالد بن محمّد ذهلی نائب خلفای عباسی با او تلطّف می‌کرد و از او درخواست کرد که صحیح را بیاورد و در قصر او برای آنان حدیث روایت کند، بخاری این امر را قبول نکرد و به فرستادهٔ امیر گفت به او بگو من علم را پست و ذلیل نمی‌کنم و آنرا بر ابواب سلاطین حمل نمی‌نمایم، اگر او احتیاجی به آن دارد در مسجد من و یا در خانهٔ من حاضر شود تا استفاده کند[3] پس اگر این برای شما تعجب‌آور نیست شما سلطان هستی، مرا از مجلس منع کن تا اینکه در روز قیامت پیش خداوند عذری داشته باشم که من علم را کتمان نکرده‌ام، به همین جهت در بین امام و امیر شهر اختلاف و وحشت به عمل آمد تا امر به اخراج امام گردید و سرانجام امیر بخارا نیز به عزل و حبس و

---

[1] این جمله را یقیناً از کتابی نقل کرده‌ام اما منقول عنه را فراموش کرده‌ام

[2] کذا مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ٤٥ به نقل از احمد بن منصور شیرازی

[3] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه بصاحبها و مدیرها محمّد المنیر الدمشقی چاپ مصر صفحهٔ ٤٦

مرگ کشید[1].

محمّد بن یعقوب احزم گوید از یاران خود شنیدم که می‌گفتند هنگامی‌که بخاری به نیشابور آمد چهار هزار نفر اسب سوار از او استقبال کردند بغیر از آنانکه سوار استر و یا الاغ و یا پیاده بودند.

۱٦ـ **محلّ تحصیل:** بخارا در اوایل کودکی، شام، مصر، جزیره، بصره، کوفه، بغداد، واسط، مرو، ری، هرات، خراسان، نیشابور، بلخ، قیساریه، عسقلان، حمص و غیره که به جهت تحصیل تصحیح احادیث نبوی به این شهرها مسافرت کرده است.

۱۷ـ **استادان و شیوخ و درجات آنها:** حاکم ابوعبدالله[2] درتاریخ نیشابور گوید: کسانی که بخاری در حلقهٔ درس آنها حاضر بوده و سماع و روایت از ایشان کرده و کسب فیض و بهره را از آنها نموده است، عبارتند از:

در **مکه:** ابوالولید احمد بن محمّد الازرقی، عبدالله ابن یزید المقری، اسماعیل بن سالم الصائغ، ابوبکر عبدالله بن زبیر الحمیدی و اقران آنها.

در **مدینه:** ابراهیم بن منذر حزامی، مطرف بن عبدالله، ابراهیم بن حمزه، ابوثابت محمّد بن عبیدالله، عبدالعزیز بن عبدالله اویسی، یحیی بن قزعه و اقران آنها.

در **شام:** محمّد یوسف فریابی، ابونصر اسحاق بن ابراهیم، آدم بن ابی‌ایاس، ابوالیمان حکم بن نافع، حیوة خالد بن خلی قاضی حمص، خطاب بن عثمان، ابوالمغیره عبدالقدوس، سلیمان بن عبدالرحمان بن شریح و غیر اینها.

در **بخارا:** محمّد بن سلام بیکندی، عبدالله بن محمّد المسندی، هارون ابن اشعث، عبده بن الحکم، محممد بن یحیی بن صائغ، جبان بن موسی و اقران آنها.

در **مرو:** علی بن الحسن بن شقیق، عبدان، عثمان، محمّد بن مقاتل و اقران آنها.

---

[1] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ٤٦

[2] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ٤٦

در **بلخ**: مکی بن ابراهیم، یحیی بن بشر، محمّد بن ابان، حسن بن شجاع، یحیی ابن موسی، قتیبه و معاصرین آنها.

در **ری**: ابراهیم بن موسی و غیر او.

در **بغداد**: محمّد بن عیسی الطباع، محمّد بن سائق، سریج بن نعمان، احمد بن حنبل، ابومسلم عبدالرحمان ابن ابی‌یونس مستملی، اسماعیل بن خلیل و اقران آنها.

در **واسط**: حسان بن حسان، حسان بن عبدالله، سعید بن عبدالله بن سلیمان و اقران آنها.

در **بصره**: ابوعاصم نبیل، صفوان بن عیسی، بدل بن المحبر، حرمی بن عماره، عفان بن مسلم، محمّد بن عرعره، سلیمان بن حرب، ابوداوود الطالیسی، عارم، محمّد بن سنان، ابوحذیفه نهدی و غیر آنها.

در **کوفه**: عبیدالله بن موسی، ابونعیم، احمد بن یعقوب، اسماعیل بن ابان، حسن بن ربیع، خالد بن مخلّد، سعید بن حفص، طلق بن غنام، عمر بن حفص، فروه بن ابی‌المغراء، قبیصه بن عقبه، ابوغسان و اقران آنها.

در **جزیره**: احمد بن عبدالملک حرانی، احمد بن یزید حرائی، عمرو بن خلف، اسماعیل بن عبدالله رقی و اقران آنها.

در **مصر**: عثمان بن صالح، سعید بن ابی‌مریم، عبدالله بن صالح، احمد بن صالح، احمد بن شبیب، اصبغ بن ابی‌الفرج سعید بن عیسی، سعید بن کثیر بن عفیر، یحیی بن عبدالله بن بکیر و اقران آنها.

در **هرات**: احمد بن ابی‌الولید حنفی.

در **نیشابور**: یحیی بن یحیی تمیمی، بشر بن حکم، اسحاق بن ابراهیم حنظلی، محمّد بن رافع، احمد بن حفص، محمّد بن یحیی ذهلی و اقران آنها.

امام قسطلانی در شرح بخاری نوشته است: استادان او:

در **قیساریه**: محمّد بن یوسف فریابی.

در **عسقلان**: آدم بن ابی‌ایاس.

در **حمص**: ابومغیره ابی‌یمان علی بن عیاش، احمد بن خالد وهبی، یحیی و خاطی بوده‌اند.

امام بخاری رحمه‌الله در طلب علم به شهرهای مذکور رفته و اقامت گزیده و از مشایخ مزبور و غیر آنها کسب فیض نموده تلمذ جسته است، او گفته از بیشتر از هزار شیخ و استاد از علما نوشته دارم و تمام احادیث را با ذکر سند یاد کردم.

حاکم ابوعبدالله گوید: اما بخاری رحمه‌الله در طلب علم و تحصیل به این شهرها رفته و در هر شهری از آن شهرها اقامت اختیار کرده است، از مشایخ آن بلاد کسب فیض و بهره نموده و تلمذ جسته است[1].

طبقات مشایخ او و مراتب آنها

محمّد بن ابی‌حاتم[2] از بخاری نقل می‌کند که گفته از هزار و هشتاد نفر از اساتید نوشته دارم ونقل کرده‌ام و آنها همه اصحاب حدیث بوده‌اند. باز گوید حدیث را از کسی ننوشته‌ام مگر اینکه گفته باشد که ایمان قول و عمل است و این هم منحصر در پنج طبقه است.

طبقهٔ اول: کسانی هستند که برای او از تابعین روایت کرده‌اند مانند: محمّد بن عبدالله انصاری که از حمید روایت کرده، مکی بن ابراهیم از یزید بن ابی‌عبید، عبدالله بن موسی از اسماعیل بن ابی‌خالد، هشام بن عروه از معروف از علی بن ابی‌طفیل از علی بن ابی‌طالب و مانند: ابی‌نعیم از اعمش، خلاد بن یحیی از عیسی بن طهمان و چون علی بن عیاش و عصام بن خالد از جریر بن عثمان تابعی از بسر بن عبدالله صحابی. و شیوخ اینها همه از تابعین بوده‌اند.

---

[1] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ٦

[2] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ٦

طبقهٔ دوم: کسانی بوده‌اند هم عصر تابعین لکن از ثقات تابعین نشنیده‌اند مانند: آدم ابن ابی‌ایاس، ابی‌مسهر عبدالاعلی بن مسهر، سعید بن ابی‌مریم، ایوب بن سلیمان بن هلال و امثال آنها.

طبقهٔ سوم: کسانی هستند که حد وسط بین مشایخ او می‌باشند و تابعین را درک نکرده‌اند بلکه از کبار تبع اتباع نقل کرده‌اند مانند: سلیمان بن حرب، قتیبه بن سعید، نعیم بن حماد، علی بن مدینی، یحیی بن معین، احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه، ابوبکر و عثمان بن شیبه و امثال اینها. ضمناً از لحاظ اخذ امام مسلم از این طبقه با بخاری شرکت جسته است.

طبقهٔ چهارم: رفقاء او بوده‌اند در طلب و کسانی که قبل از او کمی از احادیث را شنیده‌اند مانند: ابی‌حاتم رازی، محمّد بن عبدالرحیم صاعقه، عبد بن حمید، احمد بن نظر و نظایر اینها. از این طبقه به همین منظور اخذ کرده که در نزد مشایخ خود این احادیث را نیافته یا فوت وقت کرده و به آن نرسیده است.

طبقهٔ پنجم: عده‌ای هستند هم سن و هم استاد و طلبهٔ او که برای فایده از آنها سماع کرده است مانند: عبدالله بن حماد آملی، عبدالله بن ابی‌عاص خوارزمی، حسین بن محمّد قبانی، ابی‌عیسی ترمذی و غیر اینها که کمی را از ایشان نقل کرده است.

بخاری می‌گوید[۱]: «محدّث کامل نیست مگر اینکه از مافوق و هم ردیف خود و یا پایین‌تر از خود نقل و استفاده کند.» و او این کار را کرده و از آنها نوشته دارد و از بالاتر از خود و هم درجهٔ خود و پایین‌تر از خود بهره یاب شده است.

۱۸ـ **نام مدارس:** مدارس معینی که مانند مدارس امروزه دارای تشریفات معین و مضبوطی باشد نیافتم، ولی در کنار بعضی از مساجد قدیمه حجره‌های کوچک و صفه و رواق و رباطی ساخته شده که جای تدریس و تدرّس بوده، نظیر این مساجد و حجره‌ها در بعضی مناطق کردستان دیده می‌شود مخصوصاً بناء بعضی

[۱] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ۷

مساجد را با همین حجره‌ها به عبدالله بن عمرؓ نسبت می‌دهند که هنوز باقی و چندان تغییری نکرده است[1].

آنچه مسلّم است مسجد در مجامع اسلامی علاوه بر اینکه جای عبادت برای مسلمین بوده، محلّ تدریس و تدرّس هم بوده است، بعضی از مدرّسین در مسجد و بعضی در منزل تدریس کرده‌اند. به هر حال امام بخاری در مدارس معمولهٔ آن روزگار چه حجره باشد و چه منزل و چه مسجد، در بخارا و در شهرهائی که به آنجا در پی اکتساب علم مسافرت کرده است به کسب علم از یک طرف و به تدریس از طرف دیگر اشتغال داشته است و مدارس آن روزگار به هر نوع که باشد در شهرهای مذکور مورد تدرّس و تدریس امام بخاری بوده‌اند.

در کتاب شروط ائمّه ستّه تألیف ابوالفضل محمّد بن طاهر مقدسی نوشته شده امام بخاری تراجم و تألیف ابواب جامع‌الصّحیح را در حرم شریف شروع کرد و مدت شانزده سال برای تألیف و تدوین آن در بصره و غیره به تحقیق پرداخت تا اینکه آن را در بخارا به پایان رسانید[2].

۱۹ـ **نام مساجد**[3]: مکه و در مدینه مسجدالنبی. خود او گوید «من کتاب تاریخ خود را در پیشگاه مرقد پیغمبر اکرمﷺ در سن هیجده سالگی تألیف کردم.» و در مساجد بخارا و شهرهایی که به انجا مسافرت کرده است به کسب و نشر علم اشتغال داشته. در مورد مسجد بخارا نوشته‌اند قتیبه بن مسلم چند مسجد در شهر بخارا بنا کرده و مسجد جامع را به سال ٩٤ بنا نمود.

۲۰ـ **مسافرت**: در سنهٔ ٢١٦ هجری به همراهی برادر و مادرش به حج رفته است. به مدینه، شام، مرو، واسط، کوفه، جزیره، ری، بغداد، مصر، هرات، نیشابور و

---

[1] توضیح بیشتر در قسمت ملحقات صفحهٔ ١٦١ همین کتاب.

[2] راجع به تفضیل بیشتر دربارهٔ مدارس اسلامی به قسمت ملحقات این کتاب مراجعه شود.

[3] دربارهٔ تفضیل بیشتر راجع به مساجد اسلامی به قسمت ملحقات این کتاب مراجعه شود.

غیره چنان که گذشت مسافرت کرده است.

۲۱ـ **از که اجازه گرفته:** امام بخاری استادان زیادی داشته است و طوریکه تحقیق کرده‌ام معلوم نیست که کدامیک از استادان او به او اجازه داده‌اند، من هر چند جستجو کردم این قسمت را نیافتم، به احتمال قوی اجازه نامه‌ای که بعدها مرسوم شده در آن عصر نبوده است، ولی صورتهای اجازه به این عنوانها بوده: مانند قرائت شیخ بر شاگرد و بالعکس و وجوهی که بعداً ذکر می‌شود و هر علم و کتابی چنان که از بعضی عبارات فهمیده می‌شود محتاج به اجازهٔ مخصوص شفاهی یا کتبی بوده است.

امام حجة الاسلام محمّد غزّالی در کتاب «المستصفی» در باب چهارم در مستند راوی غیر صحابی و صورت اجازه و کیفیت روایت پنج صورت را برای اجازه تشریح می‌کند.

۱ـ قرائت شیخ (استاد) بر راوی (شاگرد).

۲ـ قرائت راوی بر شیخ.

۳ـ اجازه دادن استاد، شاگرد را در روایت.

٤ـ مناوله.

۵ـ روئیت: یعنی روئیت راوی از شیخ در کتاب شیخ و این دارای پنج مرتبه است.

اول: بالاترین مراتب قرائت شیخ در معرض اخبار است بر سبیل تعلیم، چنان که شیخ آن را قرائت نماید تا از او روایت نماید و بلکه آنرا بر سبیل املاء بنویسد بطوری که راوی بگوید شیخ بربی ما گفت یا به ما خبر داد و فلان گفت و من آن را شنیدم یا نوشتم.

دوم: اینکه راوی حدیث را بر شیخ قرائت نماید و شیخ ساکت بماند، به منظور آن که سکوت او به منزلهٔ این است که بگوید آن صحیح است. پس در این صورت بطور تسلّط روایت جایز است.

سوم: اجازه دادن استاد، شاگرد را و روایت «لفظاً یا کتباً» که شیخ بگوید بــه تـو اجازه دادم که از کتاب فلانی نقل کنید و یا هرچه از مسموعات من بـــه نظـر شـما صحیح آمد روایت نمایید که در این صورت احتیاط در تعیین مســموع لازم اسـت چنان که راوی مسلّط باشد بر اینکه بگوید شیخ برای ما نقل کرد و یا این اجــازه را به ما خبر داده است.

چهارم: مناوله و صورت آن این است که شیخ بگویـد ایـن کتـاب را بگیر و از طرف من مجاز هستید، آن را روایت و نقل کن من این را از فلانی شنیده‌ام.

پنجم: اعتماد بر خط چنان که راوی مکتوبی را ببیند به خط شیخ و بر آن اعتماد کند که شیخ در کتاب خود گفته باشد من ایــن را از فلانـی شـنیده‌ام، البتّـه اثبـات روایت چنین حدیثی مختلف فیه است.

توضیحاً قاضی عضد در شرح مختصر منتهی ابن‌حاجب قسم دیگری را بر ایــن پنج وجه اضافه کرده است چنان که گوید قرائت غیر بر شیخ بـه حضـور راوی. در کتاب جمع الجوامع به توضیح بنانی چهارده صورت برای اجازه نقل شده که بیشتر متفرعات شقوق فوق هستند.

۲۲ـ **کجا درس می‌داده است**: در مساجد و منازل و مدارس و مکاتب معمولهٔ آن روزگار، در بخارا و نیشابور تدریس کرده و به شهرهائی که جهت اکتساب علم مسافرت نموده است سمت تدریس را هم داشته وگاهی درمنزل تدریس نموده است.

۲۳ـ **شاگردان نخبه و آخذین از او**: شاگردان و آخذین و استفاده کنندگان از او بیشتر از آن می‌باشند که ذکر شوند[1] من جمله ابوالحسین مسلم بن حجاج، ابوعیسی ترمذی، ابوعبدالرحمان نسائی، ابوحاتم، ابوزرعه رازیان، ابواسحاق ابراهیم، ابوبکـر بن خزیمه از او استفاده و اخذ کرده‌اند.

---

[1] کان یحضر من مجلسه اکثر من عشرین الفاً یاخذون عنه، مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ۷

فربری می‌گوید سماع صحیح بخاری را بیشتر از نود هزار نفر نقل کرده‌اند، بغیر از من کسی از آنها باقی نمانده . در مجلس سماع او بیشتر از بیست هزار نفر حاضر می‌شدند و اخذ و سماع می‌کردند و بسیاری از مشایخ او نیز از او روایت کرده‌اند مانند: عبدالله بن محمّد مسندی، عبدالله بن منیر، اسحاق بن محمّد سرماری، محمّد بن خلف بن قتیبیه و غیر اینها.

از اقران او ابوزرعه و ابوحاتم رازیان و ابراهیم حربی و ابوبکر بن عاصم، موسی بن هارون جمال، محمّد بن عبدالله بن مطین و اسحاق بن احمد بن زیرک فارسی و محمّد بن قتیبه بخاری و ابوبکر اعین از او روایت کرده‌اند.

بسیاری[1] از بزرگان حُفّاظ نیز ازاو اخذ نموده اند مانند: صالح بن محمّد بن ملقب به جزره، مسلم بن الحجاج صاحب صحیح، ابوالفضل احمد بن سلمه، ابوبکر بن اسحاق ابن خزیمه، محمّد بن نصر مروزی، امام نسائی، ابوعیسی ترمذی، محمّد بن عبدالله بن جنید، جعفر بن محمّد نیشابوری، ابوبکر بن داوود ، ابوالقاسم بغوی، عمر بن محمّد بحیری، ابوبکر بن ابی‌دنیا، ابوبکر بزار، حسین بن محمّد قبانی، یعقوب بن یوسف بن اخرم، عبدالله بن محمّد بن ناجیه، سهل بن شاذویه بخاری، عبیدالله بن واصل، القاسم ابن زکریا مطرز، ابوقریش محمّد بن جمعه، محمّد بن محمّد بن سلیمان باغندی، ابراهیم بن موسی جویری، علی بن عباس تابعی، ابوحامد اعمش، ابوبکر احمد بن محمّد بن صدقه بغدادی، اسحاق بن داوود صواف، حاشد بن اسماعیل بخاری، محمّد بن موسی النهرتبری، ابومحمّد بن صاعد، محمّد بن هارون حضرمی وحسین بن اسماعیل محاملی بغدادی، که آخرین کس بوده در بغداد از او نقل کرده است[2]. و بسیاری از بزرگان دیگر نیز از او اخذ کرده‌اند که ذکر همه موجب اطلال است.

---

[1] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه صفحهٔ ۷ و ۸

[2] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ۸

۲۴ـ آثار علمی و مؤلّفات بخاری و اسباب تألیف صحیح بخاری

۱ـ صحیح بخاری[1] که مشهورترین کتابهای او است و خود مؤلف آن را «اَلْجامِعُ المختَصرِ مِنْ سُنَنِ رَسُولِ اللهِ ﷺ» نام داده است، در سبب تألیف آن می‌گوید در محضر اسحاق بن راهویه بودیم بعضی از یاران به ما گفتند: کاش کتاب مختصری را در سنن رسولﷺ جمع می‌کردی و می‌نوشتید، این آرزو در دل من جایگزین شد که جامع الصّحیح را تألیف کردم.

در محلّ تألیف آن اختلاف کرده‌اند، بعضی بخارا، گروهی مکه و گروهی بصره دانسته‌اند. البتّه این احتمالات همه صحیح است زیرا ممکن است در همهٔ این شهرها به تألیف آن اشتغال داشته باشد چون کتاب صحیح را در مدت شانزده سال تألیف کرده است و احتمال همه را دارد. در کتاب شروط السته حافظ مقدسی مقدمهٔ استاد شیخ محمّد زاهد الکوثری آمده در مدت شانزده سال آن را در بصره و غیر بصره تصنیف کرد و آن را در بخارا پایان داد و شروع آن در حرم شریف بود.

۲ـ کتاب الادب المفرد.

۳ـ کتاب تاریخ الکبیر عن تراجَمِ الرِجالِ السند.

۴ـ کتاب رفعُ الیدین فی الصّلوة.

۵ـ کتاب قرائت خلف امام.

۶ـ کتاب بِرُ الوالیدین.

۷ـ کتاب تاریخ الاوسط.

۸ـ کتاب تاریخ الصّغیر.

۹ـ کتاب خلق الافعال العباد.

---

[1] علی اصغر حکمت در تاریخ ادیان نوشته: جامع صحیح بخاری از محمّد بن اسماعیل بخاری او اولین کسی است که احادیث صحاح نبوی را جمع آورده و بصورت کتابی مدوّن نمود کتاب صحاح بخاری را بسیار معتبر می‌دانند و در عالم اسلام موثّق است این کتاب به غالب السنه اروپائی ترجمه و طبع شده است.

۱۰ـ کتاب الضّعفا.

۱۱ـ کتاب جامع الکبیر.

۱۲ـ کتاب المسند الکبیر.

۱۳ـ کتاب التفسر الکبیر.

۱٤ـ کتاب الاشربه.

۱۵ـ کتاب الوحدان ـ و هو من لیس له الاحادیث واحد من الصّحابه.

۱٦ـ کتاب الهبه.

۱۷ـ کتاب المبسوط.

۱۸ـ کتاب علل.

۱۹ـ کتاب الکنی.

۲۰ـ کتاب الفوائد.

۲۱ـ کتاب ثلاثیات البخاری[۱].

۲۲ـ کتاب اسامی الصّحابه. و غیر اینها.

قوۀ حافظۀ بخاری و تیز فکری او[۲].

امام بخاری دارای حافظۀ قوی خدادادی بوده که در قوۀ حفظ و تیز طبعی و سعی و اهتمام مورد اعجاب دیگران بوده. از او پرسیدند آیا برای حفظ دوائی وجود دارد گفت هیچ چیز سودمندتر از سعی و کوشش و کثرت مطالعه و مداومت نظر و اهتمام نیست.

ورّاق بخاری می‌گوید[۳]بخاری در حالیکه بچۀ کوچکی بود همراه ما به محضر

[۱] والمراد به هو ما اتصل الی رسول اللهﷺ بثلاثه رواة. مقدمۀ بخاری چاپ مصطفی حلبی و اولاده بمصر بمقدمه و حاشیه عبدالهادی السغدی صفحۀ ۱۳

[۲] مقدمۀ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحۀ ۹

[۳] مقدمۀ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحۀ ۹

مشایخ بصره می‌آمد چند روزی بر این ترتیب گذشت و چیزی هم نمی‌نوشت بعد از شانزده روز ما او را منع کردیم او گفت شما مرا زیاد لومه می‌کنید ببینم شما چه چیز را نوشته‌اید نگاه کردیم در حدود پانزده هزار حدیث را نوشته بودیم سپس تمام آن احادیث را از حفظ برای ما خواند و گفت تصور کردید که من به هدر در جمع شما شرکت می‌کنم و وقت و روزگار را ضایع می‌کنم بعد فهمیدیم که در قسمت حفظ کسی بر او تقدم ندارد.

می‌گویند گاهی وقت که کتابی را به دقّت مطالعه می‌کرد به یک دفعه مطالعه آن را حفظ می‌نمود و صد هزار حدیث صحیح و دوصد هزار غیر صحیح را در حفظ داشته است. ابوالازهر می‌گوید در سمرقند چهارصد محدّث بود، جمع شدند و می‌خواستند بر سبیل مغالطه قوهٔ حافظهٔ محمّد بن اسماعیل را بسنجند، اسناد شام را در اسناد عراق و اسناد عراق را در اسناد شام و اسناد حرم را در اسناد یمن داخل و تخلیط می‌کردند با این وجود نمی‌توانستند او را در تشخیص اسناد سرگردان کنند و یا بر او عیب و خورده‌ای بگیرند و درست اسناد را ولو اینکه به یک کلمه باشد از اسناد دیگر تمییز می‌داد. استاد علی پاشا صالح در کتاب اصول فن خطابه او را به عنوان نمونه از شمار بزرگان درجه اول قوهٔ حافظه ذکر می‌کند که قوهٔ حافظهٔ او شگفت انگیز و اعجاب آور بوده است.

شمائل او

وی در منتهی درجهٔ حیا و شجاعت و سخا و زهد و ورع در دار دنیا و رغبت در دار بقا بود. او می‌گفت امیدوارم که به خدا لاقی شوم در حالیکه با من حساب نکند که کسی را غیبت کرده باشم[1] و او قلیل‌الاکل و کثیرالاحسان و مفرط در کرم بود.

[1] از وقتی‌که دانسته‌ام غیبت حرام است کسی را غیبت نکرده‌ام مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ١٤

قامتی معتدل نه کوتاه و نه بلند داشت، گندم‌گون و لاغر اندام بود.

عبدالواحد بن آدم طواویسی گوید[۱] پیغمبر خدا را در خواب دیدم و جماعتی از اصحاب او با او بودند و او در جائی توقّف کرده بود بر او سلام کردم سلام مرا جواب داد، گفتم یا رسول الله به چه جهت توقّف فرموده‌اید: فرمود منتظر محمّد بن اسماعیل هستم، بعد از چند روز خبر مرگ محمّد بن اسماعیل به من رسید نگاه کردیم که او فوت کرده بود در ساعتی‌که دیده بودم پیغمبرﷺ انتظار او را می‌کشید.

سعی بخاری و کوشش او در علم و عبادت

محمّد بن ابی‌یحیی ورّاق[۲] می‌گوید: زمانی‌که همسفر ابوعبدالله بخاری بودم در منزلی که من در حال خواب بودم می‌دیدم که او در یک شب پانزده تا بیست بار قیام می‌کرد، آتش و گُل آتش را بدست می‌گرفت و بدان وسیله چراغ را روشن می‌نمود و احادیث را استخراج می‌کرد و به آن علم حاصل می‌نمود سپس سر را بر بالین می‌نهاد و مجدداً این عمل را تکرار می‌کرد، من به او گفتم جناب استاد شما متحمل مشقات زیادی می‌شوید چرا مرا بیدار نمی‌کنید تا چراغ را برای تو روشن کنم، گفت تو جوان هستی نمی‌خواهم خواب تو را بر هم زنم، ولی برای او لذّت علم و سعی از لذّت خواب بیشتر بود.

محمّد بن یوسف گوید: شبی در منزل ابی‌عبدالله بخاری بودم حساب کردم هیجده بار برخاست و چراغ را روشن کرد که چیزهای مورد یادآوری خود را یادداشت کند[۳].

مقسم بن سعید گوید: محمّد بن اسماعیل بخاری هر وقت اول شب ماه مبارک رمضان می‌آمد اصحاب و یاران خود را جمع می‌کرد و با آنها نماز جماعت

---

[۱] شذرات الذهب
[۲] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ۱۱
[۳] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ۱۱

می‌خواند و در هر رکعتی بیست آیه را می‌خواند به‌حدی که تا آخر ماه چند بار قرآن را ختم می‌کرد. وی رحمه‌الله در سحرگاه، نصف تا ثلث از قرآن را قرائت می‌کرد، در هر سه شب سحرگاه قرآن را ختم می‌نمود و در هر روز یک ختمه را انجام می‌داد و ختم او در هنگام افطار هر شب بود.

محمّد بن ابی‌حاتم گوید او در هنگام سحر سیزده رکعت را نماز میخواند که یک رکعت آن وتر بود[۱]. ابوبکر بن منیر نقل می‌کند روزی بخاری در حال نماز بود زنبور او را هفده بار نیش زد نمازش را قطع نکرد.

سیرت و زهد و فضایل و کرم او

امام بخاری هر وقت صحبت از دنیا می‌کرد، ابتدا حمد و ثنای خداوند را بجای می‌آورد و سپس صحبت را شروع می‌نمود. وی از مال زیادی که به ارث به او رسیده بود خیر و احسان را مبذول می‌داشت و در راه مضاربه و رفاه حال مردم مال خود را می‌بخشید و به مصرف می‌رسانید.[۲] یکی از غربا که مال[۳] زیادی را از او قطع کرده و برده و به آمل رفته بود، برای استرداد آن به او گفتند، گفت من دین خود را به دنیا نمی‌فروشم، تا عاقبت با غریم خود مصالحه کرد.

امام بخاری کثیرالاحسان و قلیل‌الاکل و در اکرام مفرط بود و در بذل و بخشش و مهمانداری روزگار را به سر می‌برد وگاهی اوقات لباسهای خود را هم می‌بخشید. عمر بن حفص اشقری گوید[۴] همراه محمّد بن اسماعیل بخاری در بصره بودیم و

---

[۱] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ۱۲

[۲] در مقدم صحیح از او نقل شده که گفته است: «کنتُ اَستغِلُّ فی کُلِّ شهرٍ خمسماْة درهمٍ فانفقتـها فی الطّلب و ما عنداَللهِ خیر و ابقی».

[۳] و کان المال خمسة و عشرین الفاً: آن مال بیست و پنج هزار درهم یا دینار بود.

[۴] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ١٤

حدیث می‌نوشتیم او را چند روزی گم کردیم سپس او را لخت و عریان در خانه‌ای یافتیم که لباسهای خود را هم بخشیده بود، برای او پولی جمع کردیم و او را پوشاندیم.

وراقه گوید ما در فربر بودیم ابوعبدالله بخاری رحمه‌الله رباطی را می‌ساخت و شخصاً بر آن خشت می‌کشید من به او گفتم: دیگر خشت کشیدن برای شما کافی است، او گفت این برای من نافع است، و بیشتر از صد نفر او را در این بنای خیر یاری می‌کردند، او برای آنان گاوی را ذبح کرده بود و مردم را برای طعام دعوت می‌کرد. او از غیبت و بهتان بری و متنفّر و در پرهیز و زهد و عبادت نمونه و یگانه عصر خود بود، وی لاغر اندام (**لَیْسَ بِالطَّویلِ و لا القَصیر**) و قامتی متوسط و معتدل داشت. او رحمه‌الله می‌گوید از زمانی‌که دانسته‌ام غیبت حرام است تا کنون کسی را غیبت نکرده‌ام.

آشنائی او به فن تیراندازی

امام بخاری با داشتن علم زیاد و کرم واسع و ورع عظیم در امور حرب و تحسین آلات جهاد اهل فن بود. شجیع و با شهامت و در سواری و تیراندازی مهارت داشت به‌حدی تیر او به هدر نمی‌رفت و هیچ وقت نبود که در اصابت به هدف خطا کند و کمتر تیر او به خطا می‌رفت.

اشعار و طرایف او

فصاحت امام بخاری در نظم کمتر از فصاحت او در نثر نبود[۱] اما به گفتهٔ امام شافعی رضی‌الله‌عنه

وَ لَو لا الشِعْرِ بالعلما یزری   لَکُنْتُ الیَومَ اَشعَرَ مِن لَبید

[۱] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ۱۵

نظم او کمتر در دست می‌باشد یا شعر را کم گفته و از شعراء مقلّین بوده است و یا شعر را زیاد گفته و به مرور زمان از بین رفته است و ممکن است در آن زمان شعر را برای یک محدّث مانند او نقص دانسته‌اند. اینک چند بیت از او:

اِغْتَنِمْ مِنَ الْفراغ فَضلَ رکوعٍ — فَعَسی اَنْ یَکونَ مَوْتُكَ بغته

کَم صَحیحٍ رأیتَ مِن غیرِ سقمٍ — ذَهَبَتْ نفسه الصّحیحه فلته

خالق النّاس بخلق واحدِ — لا تکُنْ کلباً عَلی النّاسِ تهر

اِن تبق تفجح بِالاَحِبّة کلهم — وَ فناءُ نفسِكَ لا ابا لكَ افجَع

اشعار او دلالت دارد بر اینکه وقت خود را ضایع نگردانیده بلکه اشتغال به عبادت برای او لازم بوده و وقت خود را صرف عبادت اولی فالاولی کرده است. علاوه بر این امام بخاری از خوشنویسان عصر خود نیز بوده است[1].

---

[1] عبدالمحمد خان ایرانی مؤدب السلطنه در کتب خط و خطاطان صفحهٔ ۷٤ می‌گوید: ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل بن مغیره بن بن بردزبه به شیخ الاسلام و امام المحدثین مؤلّف صحیح بخاری اصلاً ایرانی و در سنهٔ ۱۹٤ در بخارا متولّد گشت و بردزبه به معنی دهقان و زارع بوده و جدش بردزبه زردشتی (مجوسی) بود و تا آن وقت به دین اسلام داخل نشده بود پسرش مغیره بدست ابوعبدالله محمّد بن جعفر بن یمان مسندی جعفی مسلمان گشت و مغیره از اجلّهٔ اغنیا و توانگران آن عصر بود چون دید روز به روز دین اسلام وسعت می‌یابد ناچار مسلمان شد و فرزندش ابراهیم نیز اسلام را قبول کرد و بدینوسیله مال و اموالشان محفوظ ماند و از ابراهیم اسماعیل پیدا گشت و از اسماعیل ابوعبدالله محمّد، چون به‌حد خود شناسی رسید به اکتساب علوم و فضایل پرداخت و در هر فنی متبحر شد خاصّه در علم حدیث، او را حافظهٔ قوی بود چنانچه سیصد هزار حدیث صحیح و غیر صحیح در حفظ داشت (نگارنده در ذیل حافظان قرآن و فن حفظ کردن به ذکر او مبادرت نمودم.) کتاب جامع الصّحیح بخاری بزرگترین سند روایات و احادیث است و او اولین عالمی است ایرانی در اسلام که به تألیفات کثیره پرداخته و در حسن خط آن هم از دست راست و از دست چپ گوی اشتهار در میان انداخته و در قرن دوم رایت مفاخرت در فن نگاشتن خط کوفی بر افراخته. جمال الدین یاقوت مستعصمی بالجمله محمّد بن اسماعیل از زمرهٔ خوشنویسان قرن دوم نگاشته و در سنهٔ ۲۵٦ در قریهٔ خرتنگ فوت کرد و از او خلفی نماند.«تم کلامه بالاختصار»

ثناء مردم و مشایخ و اقران بر او

امام احمد بن حنبل گفته[1] خراسان مانند محمّد بن اسماعیل بخاری را به جامعه تحویل نداده است و باز گوید خراسان مانند ابی‌زرعه، محمّد بن اسماعیل بخاری، عبدالله بن عبدالرحمان دارمی و حسین بن شجاع بلخی را بدنیا نیاورده است.

محمّد بن بشّار گفته است حافظ دنیا چهار نفرند: ابوزرعه در ری، مسلم بن حجاج در نیشابور، عبدالله بن عبدالرحمان دارمی در سمرقند و محمّد بن اسماعیل بخاری در بخارا و باز محمّد بن بشّار هنگامی‌که بخاری قدم به بصره نهاد بسوی او قیام کرد و دست او را گرفت و دست در گردن او نمود و گفت: مرحبا برای کسی‌که سالهاست من به او افتخار می‌کنم.

امام مسلم گفته: شهادت می‌دهم که در دنیا تو مانند نداری. امام ابی‌محمّد عبدالله بن عبدالرحمان دارمی گفته: علمای حرمین و حجاز و شام و عراق را دیده‌ام جامعتری از ابی‌عبدالله بخاری را نیافتم. حاکم در تاریخ نیشابور به نقل از احمد بن حمدویه گوید: مسلم بن حجاج بسوی بخارا آمد بین دو چشم او را بوسید و گفت بگذار پاهایت را ببوسم ای استاد استادها، ای سید محدثین و ای طبیب حدیث در علل آن. ابوسهل محمود بن نضر گوید: به بصره و شام و حجاز رفتم هرگاه اسمی از محمّد بن اسماعیل به میان می‌آمد برای او احترام قایل می‌شدند و او را از خود برتر می‌دانستند. قتیبه بن سعید گوید: با فقهاء و زهاد و عباد مجالسه نموده‌ام از زمانی‌که عقل گرفته‌ام تا کنون جامعتری از محمد بن اسماعیل ندیده‌ام، او در زمان خودش مانند عمر در بین صحابه بود. ابوحاتم رازی گوید در خراسان حافظتری ازمحمّد بن اسماعیل خروج نکرده و عالمتری از او به عراق قدم نگذاشته است. عجلی گوید: ابوزرعه و ابوحاتم را دیدم از او

[1] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ١٦

استماع می‌کردند. محمّد بن ابی‌حاتم به نقل از حاشد بن اسماعیل گوید: هنگامی‌که بخاری به بصره رفت محمّد بن بشّار گفت سید الفقها قدم به بصره گذاشت. ابوسهل محمود بن نضر گوید از بیشتر از سی عالم از علماء مصر شنیدم که می‌گفتند ما در دنیا احتیاج به رأی و نظر محمّد بن اسماعیل داریم.

ابوعیسی ترمذی صاحب سنن گفته: در عراق و خراسان در معنی علل و تاریخ و معرفت اسناد عالمتر از محمّد بن اسماعیل نمی‌بینم. ابوحاتم بن منصور گفته: محمّد بن اسماعیل برای علم و دانش آیاتی از آیات خداوند در بصر و نفوذ او موجود می‌باشد ابراهیم بن محمّد بن سلام موافق به گفتهٔ ابن‌اعرابی گفته[1]: رؤساء فن از اهل حدیث مانند سعید بن ابی‌مریم، حجاج بن منهال، اسماعیل بن اویس، الحمیدی، نعیم بن حماد، محمّد بن یحیی بن ابی‌عمر العدنی، الخلال الحسینی بن علی الحلوانی، محمّد بن میمون الخیاط، ابراهیم بن المنذر، ابی‌کریب محمّد بن العلاء، ابی‌سعید عبدالله بن سعید الاشج، ابراهیم بن موسی الفراء و امثالهم در هنگام قضاوت در نظر و معرفت محمّد بن اسماعیل را از خود برتر می‌دانستند[2].

عدهٔ بسیاری از از رجال و علماء برجستهٔ دیگر مانند اسحاق بن احمد، سلیمان بن حرب یکی از استادان او، ابی‌سهل محمود بن نضر، حاشد بن اسماعیل، محمد بن یوسف همدانی، ابوبکر مدینی، ابوعمر کرمانی، محمّد بن حاتم ورّاق، ابوحاتم رازی، احمد بن سیار و غیر آنها به فضیلت و بزرگواری او معترف و ناطق به علّو مقام و مدارج علمی و دینی و زهد و تقوا و فضل و فهم و عقل و شعور او بوده‌اند.

---

[1] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ۱۷

[2] حافظ ابی‌العباس فضل ابن العباس معروف بفضلک رازی گوید: با محمّد بن اسماعیل ملاقات نکرده بودم تا اینکه در بین حلوان زهاب و بغداد از من استقبال کرد یک مرحله با او بودم به تمام معنی کوشش کردم که حدیثی را بیاورم او نداند ولی برایم امکان نداشت. مقدمهٔ صحیح بخاری صفحهٔ ۲۱

محمّد بن عبدالرحمان دغولی گفته اهل بغداد نامه‌ای به محمّد بن اسماعیل بخاری نوشتند و در آن نامه خطاب به او این بیت را تحریر کردند بودند.

اَلْمُسلِمونَ بِخَیْرٍ ما بَقیتَ لَهُمْ   وَ لَیْسَ بَعْدكَ خَیْرٌ حینَ تفتقِدُ

فضایل جامع الصّحیح و ثنا بر او و مقارنهٔ آن با صحیح مسلم

ابوالهیثم کشینی روایت می‌کند که فربری گفت از محمّد بن اسماعیل بخاری شنیدم اظهار می‌کرد که حدیثی را در کتاب صحیح نیاورده‌ام مگر اینکه غسل کرده‌ام و دو رکعت نماز را قبل از آن به جای آورده‌ام چنان که در صحّت آن یقین حاصل کرده‌ام. بخاری می‌گوید جامع‌الصّحیح را از روی ششصد هزار حدیث به مدت شانزده سال نوشته و تصنیف کرده‌ام و آن را حجت و وسیله در بین خود و خداوند قرار دادم. ابوجعفر عقیلی گوید وقتی‌که بخاری کتاب صحیح را تصنیف کرد[1] آن را بر علی بن مدینی، احمد بن حنبل، یحیی بن معین و غیره عرضه کرد همه را صحیح دانسته و مورد تحسین قرار دادند بغیر از چهار حدیث، با مجود آن چهار حدیث هم قول، قول بخاری و روایت او مورد صحّت است.

امام حافظ دارقطنی گوید: اگر بخاری نمی‌بود مسلم راحت نبود. راجع به این دو امام بزرگ اظهار نظرهای زیادی کرده‌اند ولی آنچه مسلّم است هر میوه یک طعمی دارد و هر کدام به جای خویش نیکو است ولکُلٍّ وجْهَةٌ و مردم منازعه و مشاجرهٔ فراوانی در این باره کرده‌اند جنانکه در این دو بیت:

تَشَاجَرَ قَوْمُ فی البخاری و مسلم   لَدَیَّ وَ قالوا اَیُ ذَیْنِ یُقدَّمُ

فَقُلْتَ لَقَدْ فاقَ البُخاری صحَّةً   کَما فاقَ فی کُلِّ صِناعَةِ مُسْلِمُ

امام نووی گوید: امت بر صحّت دو کتاب صحیح مسلم و بخاری اجماع کرده‌اند و عمل به احادیث آن دو کتاب را واجب دانسته‌اند.

---

[1] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ٢٤

فواید اعاده و تکریر احادیث در صحیح بخاری

امام بخاری در کتاب خودش قصد اختصـــار نداشـته بلکـه مـراد او اسـتنباط از احادیث و استدلال بر ابوابی بوده که اراده کرده است (در اصول و فروع و زهـــد و آداب و امثال اینها) و منظور او توضیحات بیشتر بوده و بسا ممکن است که به یک حدیث بر چند مطلب استلال کرده باشد.

تکرار و یا اعادهٔ حدیثی در چند باب امکان دارد نظر به روایت آن باشد از چنـد صحابی یا چند تابعی که این هم موجـب تقویـت حدیـث و صحّـت آن می‌باشـد بدیهی است حدیثی را که چند نفر روایت کنند اهمیتش بیشتر است و ممکن است در یک حدیث اختلافات لفظ یا روایت زیاد و کم به وجود آیـد و تکـرار نظـر بـه همه وجوه باشد.

عدهٔ احادیث بخاری

امام نووی گفته[1]، هفت هزار و دویست و هفتاد و پنج حدیث از احادیث مسنده در صحیح بخاری با احادیث مکرره مذکور است، و بدون تکریر چهار هزار حدیث می‌باشد.

حموی عدد احادیث را بدینگونه فهرست وار تعیین کرده است.

بدء الوحی	۵	نکاح و طلاق	۲۳۴
وضو	۱۰۹	عقیقه	۱۱
تیمم	۱۵	اشربه	۶۵
قبله	۱۳	مرض	۴۲
مواقیت نماز	۷۵	روزه	۶۶

[1] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ٢٤

امامت	۴۰	اعتکاف	۲۰
قرائت	۳۰	شفعه	۳
اجتناب از خوردن سیر	۱۵	کفاله	۸
نماز خوف	۶	استقراض و ادا دیون	۲۵
استقسا	۳۵	لقطه	۱۵
قصر	۳۶	رهن	۸
نوافل	۱۸	هبه	۶۹
سهو	۱۴	شروط	۲۴
صدقهٔ فطر	۱۰	بقیت الجهاد	۴۲
احصاء	۴۰	بدء الخلق	۲۰۲
ایمان	۵۰	تفسیر	۵۴۰
غسل جنابت	۴۳	نفقات	۲۲
فرض نماز	۲	صید و ذباح و غیره	۹۰
مساجد	۷۶	طب	۷۹
اذان	۲۸	لباس ایضا	۱۰۰
اقامت صفوف	۱۸	لیلة القدر	۱۰
رکوع و سجود و تشهد	۵۲	بیوع	۱۹۱
نماز زنان و کودکان	۱۵	اجاره	۲۴
نماز عیدین	۴۰	وکاله	۱۷
کسوف	۲۵	اشخاص	۱۳
استخاره	۸	مظالم و غضب	۴۱

نماز در مسجد مکه	۹	فسق	۳۴
جنائز	۱۵۴	شهادت	۵۴
حج	۲۴۰	وصایا و وقف	۴۱
جزاء الصید	۴۰	فرض الخمس	۵۸
علم	۷۵	انبیاء و مغازی	۴۲۸
حیض	۳۷	فضایل القرآن	۸۱
نماز در ثیاب	۳۹	اطعمه	۷۰
ستر مصلی	۳۰	ذباح و اضاحی ایضاً	۳۰
فضل نماز جماعت و اقامت آن	۴۰	لباس	۱۲۰
افتتاح نماز	۲۸	ادب	۲۵۶
انقضاء نماز	۱۷	استئذان	۷۷
جمعه	۶۵	رقاق	۱۰۰
وتر	۱۵	قدر	۲۸
سجود و قرآن	۱۴	فرایض	۴۵
تحریص بر قیام شب	۴۱	دیات	۵۴
عمل در نماز	۲۶	ترک الحیل	۲۳
زکات	۱۱۳	احکام	۸۲
عمره	۴۲	اعتصام	۹۶
احرام و توابع آن	۳۲	دعوات	۷۶
فضل المدینه	۲۴	حوض	۱۶
قیام رمضان	۶	ایمان و نذور	۳۱

سلم	۱۹	حدود	۳۰
حواله	۳۰	استتابهٔ مرتدین	۲۰
مزارعه و مبرث	۲۹	تعبیر	۶۰
ملازمه	۲	تمنی	۲۲
شرکت	۳۲	از دعوات	۳۰
مکاتبه	۶	جنت و نار	۵۷
صلح	۲۲	کفارت قسم	۱۵
جهاد و سیر	۲۵۵	محاربون	۵۲
جزیه و موادعه	۶۳	اکراه	۱۳
جزء آخر بعد المغازی	۱۰۸	فتن	۸۰
اجازهٔ خبر واحد	۱۹	توحید و عظمت رب ﷻ و غیر اینها تا آخر کتاب	۱۹۰

ابوعبدالله بن عبد الملک اندلسی در تعداد احادیث بخاری این دو بیت را در فوائد خود بدینگونه انشاء کرده است. به نقل از ابی‌الحسین رعینی از ابی‌عبدالله بن عبدالحق:

جمع الحاديث الصحيح الذی روی ال　　　بخاری خمس ثم سبعون للعددٌ

وسبعة آلاف تضاف و ما مضی　　　الی مأتینِ عَدَّ ذاك اولُو الجدِ

شیخ تقی‌الدین ابن‌صلاح کُردی گوید: عدد احادیث صحیح بخاری با مکرر هفت هزار و دویست و هفتاد و پنج حدیث است. و باز گفته است: گفته شده با سقاط مکرر چهار هزار حدیث است. شیخ محی‌الدین نووی در مختصر خود تابع او شده ولی در شرح آن مقید به منده کرده است نه معلّقه و غیر آن.

شروط بخاری

از بخاری روایت می‌کنند، که[1] شرط مهم اخراج احادیث برای او این بوده است که حدیث متّفق را از شخص موثوق‌به چنان که یکی از صحابهٔ مشهور نقل کرده باشد اخراج می‌کرد بدون اینکه اختلافی در بین ثقات موجود باشد[2] با قید اینکه اسناد آن بایستی متّصل و غیر مقطوع باشد و اگر برای صحابی مورد بحث دو راوی موجود بوده آن را بهتر دانسته و اگر جز یک راوی تنها نداشته و طریق آن برای او مورد صحّت بوده و به آن یقین حاصل کرده باشد اکتفا نموده است. و باز از شرایط نقل حدیث برای او ذکر کرده‌اند که باید اسناد آن متّصل و راوی آن مسلمان صادق غیر مدلّس و غیر مختلط باشد و متّصف به صفات عدالت، ضابط، مستحفظ، سلیم الذّهن، قلیل الوهم و سلیم الاعتقاد باشد.

حاکم گوید[3] شرط مسلم و بخاری در اخراج حدیث این بوده که برای صحابی دو راوی زیادتر و برای تابعی مشهور دو راوی ثقه بوده باشد. البته بر این شرط حاکم ایراد وارد شده زیرا آنها احادیثی را از جماعتی از صحابه نقل کرده‌اند، با وجودی که یک راوی دارند، البته تعریف حاکم با اینکه ممکن است در بعضی مواد صدق نکند اما بطور کلی منظور نظر آنها بوده، و نیز حدیثی را که یک راوی روایت کرده باشد هنگامی‌که اخراج کرده‌اند به صحت طرق آن کاملاً اطمینان پیدا کرده باشند.

ابوبکر حازمی در کتاب خود گوید شروط ائمهٔ خمسه، همین شرط و تعریفی بوده که ابوعبدالله حاکم ذکرکرده است. در حاشیهٔ شیخ محمّد بن عمر بقری بر شرح رحبیه مذکور است که شرط بخاری [معاصره و لقاء] بوده با این معنی امام

---

[1] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ۲۸

[2] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ۲۸

[3] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ۲۸

بخاری از کسی روایت نمی‌کرده مگر اینکه با او معاصر باشد و او را درک نماید و از حضور او استفاده کند. شرط مسلم تنها [معاصره] بوده و او فقط از هم عصر روایت می‌کرد و دیگر اجتماع او با مروی عنه هم عصرش و لقاء و رسیدن به حضور او شرط نبوده و تنها با هم عصر بودن اکتفاء کرده است.

در شرح تاج الاصول[1] آمده مسلم و بخاری ملتزم شده‌اند که حدیثی را روایت نکنند مگر به نقل ثقه از ثقه از اول تا آخر آن متّصل السند و از علل و شذوذ سالم باشد که این در نزد علماء فن بدون خلاف تعریف صحیح برای روایت حدیث است، لکن مسلم به این اکتفاء کرده است که راوی و مروی عنه در یک عصر باشند با اینکه اجتماع و به هم رسیدن آنها فراهم نشده باشد. ولی بخاری به جهت زیادی احتیاط اجتماع راوی و مروی عنه را نیز شرط دانسته است.

در حاشیهٔ بنانی بر جمع الجوامع[2] در مبحث محمل آمده: که شرط بخاری معاصره و لقاء است، و شرط مسلم معاصرهٔ تنها می‌باشد، بنابراین شرط بخاری اخصّ است و شرط او واجد شرط مسلم نیز هست، اما شرط مسلم واجد شرط بخاری نیست، شرط هر دو عبارت است از اتّفاق آنها در مشایخ یعنی هر دو از یک شیخ روایت کرده باشند که چنین خلاصه می‌گردد:

۱ـ شرط بخاری: معاصره و لقاء.

۲ـ شرط مسلم : معاصرهٔ تنها.

۳ـ شرط هر دو: که متّفقاً از یک شیخ روایت کرده باشند.

---

[1] در شرح تاج الاصول جلد اول صفحهٔ ١٤ چاپ مصر (غایة المأمون) آمده «فاِنَ البخاریَ و مسلماً التزما ان لا یرویا حدیثاً الاّ اذا کان متصَل السندِ بنقل الثقةِ عنِ الثقةِ من اولهِ اِلی منتهاهُ سالماً مِنَ الشذوذ و العلّةِ و هذا حدُّ الصحیح عِندَ العلماءِ بلا خلافٍ اِلا اَنَ مُسلماً اکتفا فی الراوی و المَروی عنه ان یکونا فی عصرٍ واحدٍ و اِنْ لَمْ یَجْتَمِعَا، بِخلافِ البخاری فاِنَّهُ اشتراطَ اِجتِماعَهُما زیادةَ احتیاطٍ».

[2] جلد دوم صفحهٔ ٦٢ تألیف شیخ جلال الدین محلی

حافظ ابن‌حجر عسقلانی گوید: آنانکه بخاری از آنها اخراج حدیث کرده و مسلم از آنها اخراج حدیث نکرده چهارصد و سی و چند نفر هستند و آنانکه به ضعف از آنها بحث شده هشتاد نفر می‌باشند و آنانکه تنها مسلم از آنان روایت کرده و بخاری از آنها روایت نکرده ششصد و بیست نفر هستند و از این عده کسانی که به ضعف دربارهٔ آنها گفتگو شده صد و شصت نفر است سپس می‌گوید آنانکه بخاری منفرداً از آنها روایت کرده و از ضعف آنها سخن به میان آمده بیشترشان از شیوخ بخاری است که با آنها مجالسه کرده و احوال آنها را می‌شناخته است و بر احادیث آنها اطّلاع داشته و جید آنها را از موهم تمییز داده است و اگر امکان داشته باشد که بر آنها قدحی صورت گیرد، قطعاً آن قدح مردود است، مگر اینکه به قادح واضح و موجهی، زیرا اسباب جرح مختلف است و مدار آن بر پنج صورت به قرار زیر می‌باشد:

بدعت، مخالفت، غلط، جهالهٔ حال، دعوی انقطاع در سند، چنان که راوی ادّعا کند آن مدلّس و یا مرسل است.

البتّه طبق شرایط و احتیاطی که بخاری از شرط عدالت و غیره برای اخراج احادیث مبذول داشته، جرح با اسباب جرح از امام منتفی و مندفع می‌باشد.

ابن‌صلاح گفته هر چه که مسلم و بخاری حکم به صحّت آن کرده‌اند در کتاب خودشان آن مقطوع به صحّت است زیرا امت پیغمبر آنان را به صحّت تلقّی کرده‌اند امام الحرمین گفته اگر انسانی به طلاق سوگند یاد کند که هرچه در مسلم و بخاری هست صحیح است طلاق او واقع نمی‌گردد چونکه مسلمین بر صحّت این دو کتاب اجماع کرده‌اند و آنچه که راجع به بعضی از احادیث آنها گفته شد که به درجهٔ صحّت نرسیده‌اند بنابر اختلاف نظر ناقدین است و بهترین دلیل در شأن آن دو کتاب اتّفاق علماست بر آنکه بعد از کتاب خدا آنها صحیح‌ترین کتابها هستند.

سبب تقطیع احادیث و اختصار آنها و اعاده و ذکر متن آن

امام بخاری همچنان که محدّث بوده فقیه نیز بوده است[۱]، بنابراین گاهی احادیث را به مناسبت باب ذکر کرده و گاهی یک حدیث که شامل چند حکم بوده کلاً راجع به یک حکم و یا جزء مناسب را تقطیع و تکرار کرده و گاهی اصل متن را بدون ذکر اسناد که مشهور بوده نقل کرده است ومنظورش از تقطیع و تکرار استنباط و استدلال بر ابواب دیگر از اصول و فروع و زهد و آداب و امثال اینها بوده و ممکن است اختلاف نسخ از همین تقطیع و تکرار سرزده باشد، با اینکه رؤیت امام از لحاظ نفع مورد پسند بوده است.

حافظ ابن‌حجر می‌گوید: حافظ ابوالفضل محمّد بن طاهر مقدسی گفته بدان که بخاری رحمه‌الله یک حدیث را در کتاب خود در چند جا ذکر کرده و در هر بابی با اسناد دیگری به آن استدلال کرده و به حسن استنباط و غریزهٔ فقهی معنائی که مقتضی باب باشد از آن استخراج نموده و کم اتّفاق افتاده که یک حدیث را در دو جا به یک اسناد ذکر کرده باشد بلکه آن را از طریق دیگری آورده و در نقل هرکدام یک فایده و معنی دیگری را در نظر داشته است.

چرا بخاری احادیث معلّقه را ذکر کرده است

مراد به احادیث معلّقه و تعلیق این است[۲]که از اول اسناد آن یک نفر یا زیادتر حذف شده باشد، علّت ایراد حدیث معلّق ضیق مخرج حدیث بوده است و از قاعدهٔ بخاری بوده که تکرار را نمی‌کرده مگر اینکه یک فایده در آن منظور باشد و اگر مخرج گنجایش نداشته و حدیث شامل بر احکام بوده، حدیث را بر سبیل اقتصار و احتراز از تطویل ذکر کرده، دیگر از ذکر تمام حدیث و متن و اسناد آن

---

[۱] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ۳۰

[۲] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ۳۳

استغنا حاصل کرده است.

امام دار قطنی بر بعضی از احادیث بخاری انتقاد کرده است ـ این احادیث صد و ده حدیث می‌باشد ـ و در سی و دو حدیث از آن شیخین مسلم و بخاری اشتراک دارند و هفتاد و هشت حدیث از آن مخصوص به اخراج بخاری می‌باشد. می‌گوییم شکّی نیست که بخاری و مسلم در این قسمت تقدم داشته‌اند بر سایرین اهل عصر و آشنائی کامل به صحیح و معلّل داشته‌اند و کسی هم اختلاف ندارد و منکر نیست از اینکه علی بن مدینی عالمترین اقرانش به علل حدیث بوده و بخاری بیشتر این احادیث را از او اخذ کرده است.

البتّه احادیثی که مورد انتقاد قرار می‌گیرند شش قسم اند:

۱ـ اینکه روات اختلاف زیاده و نقصان را در رجال اسناد داشته باشند[1].

۲ـ روات اختلاف پیدا کنند به تغییر بعضی از رجال اسناد.

۳ـ بعضی از روات منفرد به زیاده باشند بر کسی‌که اهل ضبطتر از آنها باشد.

٤ـ کسی‌که متفرّد به روایت ضعیف باشد و بخاری در این قسم بجز دو حدیث ندارد.

۵ـ حکم بر رجال آن بر حسب وهم.

٦ـ آنچه که متن در آن اختلاف داشته، تغییری که در آن حاصل شده باشد.

البتّه بخاری برای هر کدام از این انتقادات علی‌حدّه جواب داده است و از ذکر هر قسمی یک نظری داشته، او در این قسم با شرف سبقت اعلم بوده و مسلّماً اختلاف در بین هر گروهی بر حسب غریزهٔ بشری به عمل می‌آید و الاّ مقام بخاری بالاتر از آن است که مورد انتقاد قرار گیرد، و از اینکه کسانی بر بعضی از شیوخ او و رجال مأخوذ منه شیخین ایراد وارد کرده‌اند و آنان را مورد عیب قرار داده‌اند، چنان که قبلاً گفتیم شیخین هر حدیثی را که اخذ کرده‌اند تا در صحت آن اطمینان

---

[1] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ٣٤

حاصل نکرده باشند آن حدیث را نیاورده‌اند، و جرح دیگران موجب نقص شیخین نیست و ممکن است چنین جرحی بر بعضی از مشایخ شیخین نظر به اختلاف عقاید یا نظرهای شخصی باشد.

فقه و مذهب و اجتهاد مطلق و اختیارات او

درجهٔ فقهی او[۱]: شیخ دارای تتبعات زیاد و قوهٔ استنباط احکام فقهی از احادیث و آیات بوده و با دلایل قوی و معرفت کامل مسائل مهمّه را استخراج کرده و مسائل فقهی را با آیات و احادیث تطبیق نموده است.

مذهب او: پیروان مذاهب اربعه از مذهب او تنازع کرده‌اند. امام سبکی او را از رجال و پیرو مذهب امام شافعی دانسته و در طبقات الشّافعیه با ترجمهٔ حال او، وی را از زمرهٔ رجال شافعی آورده است[۲].

لکن آنچه مورد نظر و تحقیق است: امام بخاری خود او مجتهد مطلق و غیر مقلّد بوده و او شخصاً قوهٔ استنباط و استخراج احکام را داشته و دارای رأی بوده است و یک مذهب مستقلّی داشته، با این وجود در صورتی‌که رأی او موافق به رأی یکی از ائمّه بوده باشد بر حسب ورع و شرف سابقین آن را منسوب به قائل اول دانسته با اینکه رأی خودش با آن هم تطبیق کرده است. به هر حال مذاهب ائمهٔ اربعه نیز مورد قبول او بوده.

اختیارات او

بعضی از اقوال که در بین ائمهٔ مذاهب اربعه موزّع بوده و در آن مسائل اختلافات جزئی داشته‌اند، امام بخاری که مجتهد مطلق بوده در آن مسائل اظهار

---

[۱] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ۳۹

[۲] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ۴۰

نظر کرده و یک مذهب معین را التزام نکرده است، بلکه هر مسئله‌ای که به اجتهاد او نزدیک بوده اخذ و اختیار کرده است، با اینکه هر مسئله از امامی باشد مسائل اختیاری او خارج از اختیارات مذاهب اربعه نبوده است و قطعاً لااقّل با یکی از آنها تطبیق کرده است.

اینک بعضی از مسائل مورد اختیار او طبق آنچه در مقدمهٔ صحیح بخاری آمده است[1].

۱ـ غسل در التقاء ختانین بدون انزال منی واجب نیست.

۲ـ جواز غسل منی و فرکهٔ آن یعنی ازالهٔ آن بدون شستن.

۳ـ آب به وقوع رجس نجس نمی‌شود مگر اینکه رنگ یا طعم یا بوی آن تغییر کرده باشد.

٤ـ جواز استعمال شانه که از استخوان میته باشد مانند استخوان فیل و ادهان و تجارت آن.

٥ـ طهارت روغن و نحو آن هر زمان موش در آن افتاده باشد، به دور انداختن آن و ازالهٔ محلّ و اطراف آن مایعاً و جامداً.

٦ـ کسی‌که در حالت نماز باشد اگر بر او نجاستی بیفتد نمازش باطل نمی‌شود.

۷ـ کسی‌که خونی را در لباس خود بعد از نماز دیده اعادهٔ نماز بر او واجب نیست.

۸ـ قرائت قرآن در حمام مانع ندارد.

۹ـ قرائت آیهٔ دیگر در نماز مانع ندارد.

۱۰ـ جُنب مانع نیست که قرآن را قرائت کند.

۱۱ـ در صورتی‌که زنی با شهود حق از اهل خود ادّعا کرد که در یک ماه سه دفعه به عذر افتاده است عدهٔ او تمام است.

---

[1] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ٤٠

۱۲ـ تیمم مخصوص رو و هر دو کف است.

۱۳ـ جواز جمع در بین دو فرض یا زیادتر به یک تیمم مادامی‌که تقض وضو نباشد.

۱٤ـ جنب اگر خوف مریضی داشت از استعمال آب سرد تیمم می‌کند و نماز می‌خواند.

۱۵ـ جواز پوشیدن لباسی که با نجس رنگ شده باشد.

۱٦ـ زانو عورت نیست.

۱۷ـ اشخاص نمازی در کشتی در حالت نماز، کشتی به هر طرف که دور زد او هم تابع است.

۱۸ـ جواز سجود مرد بر لباس و بر فراش خود.

۱۹ـ جواز نماز در نعال.

۲۰ـ سقوط جمعه از کسی‌که نماز عید را خوانده در روز جمعه و این مذهب امام احمد است.

۲۱ـ جواز نماز در بیعه و کلیسا (معبد نصارا و یهود) مگر اینکه تماثیلی در آن باشد

۲۲ـ جواز زدن زن خیمه و خبأ را در مسجد و در آن بخوابد.

۲۳ـ جواز خواب مردان در مسجد.

۲٤ـ جواز روایت شعر در مسجد.

۲۵ـ جواز دخول مشرک در مسجد.

۲٦ـ جواز لعب حرب در مسجد.

۲۷ـ جواز به پشت افتادن مرد در مسجد و پا دراز کردن.

۲۸ـ جواز جمع مریض بین ظهر و عصر و بین مغرب و عشاء.

۲۹ـ جواز کلام در حالت اقامهٔ نماز بر حسب احتیاج.

۳۰ـ جواز امامت مبتدع.

۳۱ـ جواز اقتداء به اینکه در بین امام و مأموم یک رودخانه یا راه و دیواری حائل باشد.

۳۲ـ جواز خروج زنان برای مسجد در شب و غلس یعنی تاریکی آخر شب.

۳۳ـ مشروعیت اذن زوج برای زنش جهت رفتن به مسجد و کراهیت منع آن.

۳٤ـ مشروعیت جمعه در دهات و شهرها.

۳۵ـ رخصت ترک جمعه در روز باران.

۳٦ـ جواز تأخیر نماز از وقت آن جهت مصلحت قتال یا حفظ از دشمن.

۳۷ـ مشروعیت حضور زنان برای استماع خطبه با اینکه جلبابی را استعاره کرده باشد.

۳۸ـ جواز قنوت قبل از رکوع و بعد از رکوع.

۳۹ـ جواز طعام دادن زن از خانهٔ شوهر بدون اجازهٔ او، و بدون فساد و زیاده‌روی.

٤۰ـ مشروعیت موعظهٔ امام زنان را در روز عید که برای نماز حاضر شده باشد.

٤۱ـ جواز اداء زکات از طرف زن به شوهر و به ایتام او.

٤۲ـ جواز اعطاء زکات به کسی‌که ارادهٔ حج را دارد.

٤۳ـ منع خریدن صدقه دهنده صدقهٔ خودش را.

٤٤ـ جواز دادن صدقه به فقراء در هر جا که باشند.

٤۵ـ جواز فسخ حج جهت عمره، برای کسی‌که هدیه را نداشته باشد.

٤٦ـ وجوب عمره.

٤۷ـ امر بیع بر حسب متعارف است.

٤۸ـ عدم وجوب احتجاب زن در حضور مملوک.

٤۹ـ جواز غیبت اهل فساد و شک.

۵۰ـ جواز تعلیم اهل کتاب قرآن را که موافق به مذهب ابوحنیفه است.

۵۱- جواز خدمت زنان برای مردانشان با اینکه عروس هم باشند.

۵۲- اختیار مذهب ابن‌عباس بر اینکه طلاق بر وطر، یعنی بر نیت و قصد است بسوی آن و مطلقاً واقع نمی‌شود.

۵۳- اختیار مذهب مجاهد و عطا در آیهٔ عدهٔ حول که محکم است، و منسوخ نیست.

٥٤- جواز عیادت زنان مردان را همچنان اهل بادیه و دهات فطرتاً براین هستند.

٥٥- حضرت خضر الآن زنده نیست.

٥٦- جواز کُنیهٔ مشترک ابتداء و صدا کردن او با آن کُنیه.

۵۷- دختران ربیبه[1] و ربیب مثل ربیبه حرامند همچنان که حلائل فرزند پسران مانند حلائل پسران هستند.

۵۸- جواز شهادت کور و زن اهل نقاب و چادر مادامی‌که صدای او شناخته شود.

۵۹- تحریم ربیبه با اینکه در حجر هم نباشند.

٦٠- اجازهٔ عمل عمال به نامهٔ حاکم بدون اشهاد.

٦١- اجازهٔ شهادت بر زن در پس پرده اگر شناخته شود.

٦٢- اجازهٔ ترجمه یک نفر برای حاکم با اینکه ترجمان کافر هم باشد.

٦٣- حکم حاکم فی الواقع نه حرامی را حلال می‌کند نه حلالی را حرام.

اختلاف شیخ ذهلی (شیخ نیشابور) با شیخ بخاری

حاتم بن احمد بن محمود گوید[2]: مسلم بن حجاج گفت: هنگامی‌که محمّد بن اسماعیل به نیشابور آمد چنان استقبالی از او کردند که برای هیچ عالمی و والی اهل نیشابور را ندیده‌ام که چنین استقبال و تشریفاتی قائل شوند. حتی دو الی سه مرحله

---

[1] ربیبه: دختر زن از شوهر دیگر. حلائل جمع حلیله.

[2] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ٤٢ و٤٣.

به استقبال او شتافتند. محمّد بن یحیی ذهلی گفته: کسی‌که می‌خواهد فردا محمّد بن اسماعیل را استقبال کند من هم او را استقبال خواهم نمود. محمّد بن یحیی و عموم علماء نیشابور از او استقبال کردند و با تشریفات تمام وارد شد و به منزل بخاری های ساکن آنجا رفت.

مجلس علمی و دینی او گرم و پر جمعیت و از هر حیث قابل تقدیر و تمجید مورد تفسیر و استفاده بود. تا اینکه روز دوم یا سوم یک نفر از «لفظ قرآن» از او پرسید، گفت: افعال ما مخلوق است و الفاظ ما از افعال ماست. چون مردم این جواب را از شیخ شنیدند اختلاف در بین آنها به وقوع پیوست عده‌ای گفتند بخاری گفته: «لَفظی بالقُرآنِ مَخلوقٌ» و عده‌ای دیگر گفتند: چنین نگفته، و زمزمهٔ اختلاف در بین مردم افتاد، حتّی یک نفر از او پرسید یا ابا عبدالله دربارهٔ اینکه قرآن به لفظ مخلوق است چه می‌گوئی شیخ تا سه بار جواب او را نداد، پس از خواهش و الحاحِ او گفت: قرآن کلام خدا غیر مخلوق است. و افعال عباد مخلوق، و امتحان بدعت می‌باشد. به هر حال علو مقالات علمی شیخ و اجتماع مردم بر او، در دل رقباء شیخ رخنه ایجاد کرد، حتّی محسود بعضی از مشایخ نیشابور واقع گردید، و شیخ او محمّد بن یحیی ذهلی که شیخ المشایخ نیشابور بود از او بدبین گردید، و او را متّهم به خلاف کرد، و مخصوصاً زمزمهٔ افعال عباد مخلوق است بیشتر بر این بدبینی افزود به درجه‌ای که شیخ ذهلی گفت: قرآن کلام خداست و غیر مخلوق است. کسی‌که زعم برده و گفته «لَفظی بالقُرآنِ مَخلوقٌ» مبدع است و مورد مجالسه و مکالمه نیست. کسی‌که پیش محمّد ابن اسماعیل برود محلّ تهمت است، کسی وارد مجلس او نمی‌شود مگر اینکه بر مذهب او باشد. چنان که بغیر از مسلم بن حجاج همه با شیخ بخاری قطع علاقه و رابطه کردند و با او مراوده نداشتند.

غنجار[1] در تاریخ بخارا گوید: خلف ابن محمّد برای ما گفت: شنیدم که اباعمر

---

[1] مقدمهٔ صحیح بخاری صفحهٔ ٤٤

احمد بن نصر نیشابوری می‌گفت: ما روزی در نزد ابی‌اسحاق قرشی بودیم و محمّد بن نصر مروزی هم با ما بود و ذکری از محمّد بن اسماعیل بخاری به میان آمد سپس محمّد بن نصر گفت: من از محمّد بن اسماعیل شنیدم که می‌گفت: کسی‌که گمان برده است که من گفته‌ام: «**لَفظی بِالقُرآنِ مخلوقٌ**» او کذّاب است و من این را نگفته‌ام. ابوعمرو گوید: پیش بخاری رفتم دربارهٔ بعضی از احادیث با او مذاکره کردم تا اینکه طیبت خاطر پیدا کرد و خوشحال شد، سپس گفتم: ای اباعبدالله از شما حکایت می‌کنند که گفته‌اید «**لَفظی بِالقُرآنِ مخلوقٌ**» او گفت ای اباعمرو بدان و بر لوح دل بسپار کسی‌که زعم و گمان برده است که من گفته‌ام: «**لَفظی بِالقُرآنُ مخلوقٌ فهو کذّابٌ**». من این را نگفته‌ام، بیدار باش من گفته‌ام افعال عباد مخلوق است.

البتّه طبق آنچه که امام احمد و غیره از ائمّه گفته‌اند فرو رفتن و کنجکاوی زیاد در مورد مسائل کلامی به حدّی که مایهٔ انحراف بعضی از عقاید و تزلزل خاطر گردد منهی عنه و ازآن نهی شده. و کلام در کلام لدی الاحتیاج واجب می‌باشد، و سکوت در هنگام نبودن احتیاج سنّت است. آنچه که مسلّم است همین است و دیگر خرافات مورّخین و اتهامات دروغی گمراهان و کاهی به کوهی کردن موردی ندارد.

احمد بن سلمه نیشابوری گوید: وقتی‌که به بخاری گفتم این مرد (شیخ ذهلی) در خراسان خصوصاً در این شهر مرد مقبولی است و در این امر لجاجت می‌کند، حتّی کسی از ما قدرت تکلّم با او ندارد، بخاری ریش خود را گرفت و گفت: من امر خود را به خدا واگذار می‌کنم «**اِنَّ اللهَ بَصیرٌ بالعِبادِ**» و گفت: خدایا تو می‌دانی من قصد مقامی را در نیشابور نداشتم «**اَشَراً وَ لا بَطَراً**» نه به قصد خوش گذرانی و نه شادی و طالب ریاست هم نبودم، ولی با این جهت نفس من مانع از رجوع به وطن است تا اینکه مخالفین بر من غلبه کنند، و این مرد فقط از نظر حسد قصد مرا

کرد نسبت به بهره‌ای که خداوند به من داده است[۱] سپس گفت ای احمد من بامداد خواهم رفت تا دیگر از حدیث و گفتار او دربارهٔ من رهائی یابید.

حاکم گوید: هنگامی‌که این واقعه برای امام بخاری روی داد از اباولید حسان بن محمّد فقیه شنیدم که محمّد بن نعیم می‌گفت این موضوع را از او پرسیده او گفت ایمان قول است و عمل زیاد می‌شود و ناقص می‌گردد، کلام خداوند غیر مخلوق است و بزرگترین صحابهٔ رسول اکرمﷺ ابوبکر است سپس عمر سپس عثمان سپس علیؓ است من بر این زنده شده‌ام و بر این می‌میرم و بر این زنده می‌شوم ان شاءَ اللهُ تعالی[۲].

فتنهٔ بخاری با امیر بخارا خالد بن احمد ذهلی و وحشت در بین آنها

هنگامی‌که امام بخاری با تشریفات شایانی به بخارا نزول اجلال کرد مردم مقدم او را گرامی داشتند بر او دراهم و دنانیر زیاد نثار کردند سپس طالع دگرگون شد و اوضاع بر او متغّیر گردید، چنان که برای رجال عظام همیشه این موارد پیش می‌آید شیخ در مورد حسد قرار گرفت و از او سخنها را به ناحق نقل کردند چنان که در بین او و امیر بخارا خالد بن احمد ذهلی وحشت و نفرت ایجاد شد تا اینکه امیر امر به اخراج او از بخارا کرد. می‌گویند: امیر درخواستهائی از او کرده است و او قبول نکرده من جمله او را به منزل خود احضار کرده تاریخ و جامع را بیاورد و به فرزندانش درس بدهد او این درخواست را رد کرده و جواب داده است من وقت و وسعت آن را ندارم که وقت خود را تنها به قومی اختصاص دهم و قومی دیگر

---

[۱] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ٤٤. اصل عبارت گفتار امام بخاری چنین است: «اللّهُمَّ اِنَّكَ تَعْلَمُ اِنّی لَمْ اَرِدِ الْمَقامَ بنیسابُورَ اَشَراً و لا بَطَراً و لا طَلَباً لِلرِّئاسَةِ و اِنَّما اَبَتَ نَفْسی الرُّجُوعَ اِلی الْوَطَنِ لِغَلَبَةِ الْمُخالفینَ قَدْ قَصَدَنی هذا الرَّجُلَ حَسَداً لِما اتانی اللهُ»

[۲] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ٤٥

را محروم نمایم سپس خالد از حریث بن ورقا و غیر او استعانه خواست و از مذهب او صحبت کردند تا اینکه او را از شهر نفی نمودند، او که محروم از شهر رفت امر خود را با خدا تفویض کرد.

هنوز یک ماه نرفته بود که امر طاهریه بر غزل خالد صادر شد و عاقبت کار او به ذلّت و حبس و بیچارگی کشید.

می‌گویند خالد بن احمد بن خالد ذهلی چون به حج رفت به بغداد وارد آمد موفّق به متوکّل برادر المعتمد خلیفهٔ عباسی خالد را حبس کرد و در حبس او در بغداد درگذشت. و ابوورقاء نیز دچار گرفتاری خانوادگی گردید.

وفات بخاری

هنگامی‌که خالد بن احمد والی بخارا که خلیفهٔ ابن‌طاهر بود امر به اخراج بخاری از بخارا کرد، شیخ به قریهٔ خرتنگ از دهات سمرقند (دو فرسخی سمرقند) رفت[1] در حدود دو فرسخ از بخارا دور شد، و در آنجا به خانهٔ بستگانش رفت، شبی در دعای خود می‌گفت: «اَللّٰهُمَّ ضاقَتْ عَلَيَّ الاَرْضُ بِما رَحُبَتْ فَاقْبِضنی اِلَيكَ» زمین با وسعتی که دارد برمن تنگ شده خداوندا مرا بسوی خودت قبض کن، هنوز یک ماه نرفته بود دعای او مستجاب شد.

محمّد بن حاتم وراق گوید[2]: از غالب بن جبرئیل که امام بخاری در خرتنگ به منزل او رفته بود، شنیدم گفت در این جا چند روز اقامت را اختیار کرد، سپس مریض شد، تا اینکه فرستاده‌ای از سمرقند رسید از او درخواست کرده بودند که به سمرقند تشریف فرما شود، دعوت آنها را پذیرفت آمادهٔ حرکت و رکوب گردید، خف را پوشید و عمامه بر سر نهاد وقتی‌که بیست قدم یا بیشتر رفت من بازوی او

[1] این مطلب را یقیناً از کتابی نقل کرده‌ام اما منقول عنه را فراموش کرده‌ام

[2] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ٤٧

را گرفتم و مردی دیگر مرکوب را می‌کشید تا سوار شــود. او خـدا رحمتـش کنـد گفت: مرا رها کنید ضعیف شده‌ام «فقالَ اَرسِلونی فَقَدْ ضَعَفْــتُ فارسـلناهُ» مـا او را وا گذاشتیم دعائی را خواند سپس با حالت اضطجاع و دراز کشیدن امر خدائـی را بـه جای آورد، خدا او را رحمت کند.

ابوحسان کرمانی گوید: بخاری در خانه‌ای بود وقتی‌که ما صبح او را یافتیم فوت کرده بود، بعد بر حسب وصیت او، او را در سه کفن بدون قمیص و عمامه پوشاندیم نماز بر او خواندیم، هنگامی‌که او را در قریهٔ «خرتنــگ» دفـن کردیـم بـوی بسـیار خوش و معطّری از خاک قبر او استشمام می‌شد، و ایامی طول کشید و مـردم همـه روز به سر قبر او می‌آمدند و از خاک معطّر قبر او می‌بردند تا اینکـه قـبرش ظـاهر گردید و ما قدرت حراست قبر را نداشتیم عاقبت چوبهای مشبکی را بر آن نصـب کردیم تا دیگر دسترس به آن نداشته باشند.

بیکندی گوید: اگر قدرت می‌داشتم که بوسیلهٔ عُمْر خود عُمْــر بخـاری را زیـاد کنم این کار را می‌کردم، فوت من فوت مـرد واحـدی بـود، امـا فـوت محمّـد بـن اسماعیل ذهاب علم است. علو مقام و کرامت او پس از او بر بعضی از مخـالفینش ظاهر گردید و بر آرامگاه او وارد شدند اظهار توبه و انابت کردند.

غالب بن جبرئیل هم پس از او جز مدت کمی زندگی نکرد او هم در جوار قـبر بخاری دفن گردید

مهیب بن سلیم گوید[۲]: وفات بخاری در شب شنبه شب عید فطر در سال دویست و پنجاه و شش اتّفاق افتاد مدت عمر او شصت و دو سال سیزده روز کم بود.

رَحِمَهُ اللهَ و اِیانا وَ جَمیع المؤمنین.

---

[۱] مقدمهٔ صحیح بخاری ادارة الطباعة المنیریه چاپ مصر صفحهٔ ٤٧

فصل دوم

امام مسلم (رحمه‌الله)

۱ـ نام و نسب: مسلم بن حجاج بن مسلم بن ورد بن کرشان نیشابوری قشیری[1] از طایفهٔ بنی قشیر که قبیلهٔ معروفی از عرب است. خود او مشهور است به مسلم نیشابوری که شهرت را از زادگاه خود کسب کرده است و او یکی از رجال برجستهٔ حدیث است.

«در تاریخ حبیب السّیر فارسی آمده[2] در سنهٔ احدی و ستین و مأتین مسلم بن الحجاج القشیری النیشابوری به جهان جاودانی انتقال فرمود. هو ابوالحسن مسلم

---

[1] مسلم بن حجاج قشیری النسب و نیشابوری النسبت والقشیری، نسبت به او به قشیری قشیر بن کعب است که قبیلهٔ بزرگی بود. خاتمه سنن مسلم به قلم محمّد فؤاد عبدالباقی. ابوالحسن مسلم بن حجاج قشیری النسب والنیشابوری «النسبت فصل صحیح مسلم رحمه‌الله فی نهایة من الشهرة و هو متواتر عنه من حیث الجملة فالعلم القطعی حاصل بانه تصنیف ابی‌الحسن مسلم بن حجاج اما من حیث الروایه المتصلة بالاسناد المتصل به مسلم فقد انحصرت طریقه عنه فی هذه البلدان و الازمان فی روایة ابی‌الحسن ابراهیم بن محمد بن سفیان عن مسلم و یروی فی بلاد المغرب مع ذلك عن ابی‌محمد احمد بن علی القلانسی عن مسلم و رواه عن ابی‌سفیان جماعة منهم الجلودی وعن الجلودی جماعة منهم الفارسی و عنه جماعة منهم الفراوی و عنه خلائق منهم منصور و عنه خلائق منهم شیخنا ابواسحاق». خاتمهٔ جزء خامس صحیح مسلم به تصحیح محمّد فؤاد عبدالباقی دار احیاء التراث العربی صفحهٔ ٥٩٤

[2] تاریخ حبیب السیر تألیف غیاث الدین بن همام الدین الحسینی جزء سوم از مجلد دوم از انتشارات کتاب خانهٔ خیام تهران صفحهٔ ۲۸

بن الحجاج بن ورد بن کوشاد القشیری. در تصحیح المصابیح مسطور است که ولادت مسلم در سنهٔ اربعٍ و مأتین روی نمود. و بعضی در سنهٔ ستٍّ و مأتین گفته‌اند. و او در خراسان از یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه استماع حدیث کرد، و در ری از محمّد بن مهران الجمال، و در عراق از احمد بن حنبل، و در حجاز از سعید بن منصور، و در مصر از عمرو بن ثوار. «**واعلی ما وقع له اسنادان بنیه و بین النبیﷺ اربعة رجال، و ذلك فی نیفٍ و ثمانین حدیثاً توفّی عشیّة یوم الاحد و دفن یوم الاثنین فی خمس و عشرین فی الشهر الرجب فی السنة المذکوره بظاهر نیسابور**».

در تاریخ امام یافعی مذکور است که مسلم صحیح خود را از سیصد هزار حدیث مسموعه تصنیف نمود و میان علماء اهل سنّت در باب تفصیل صحیح بخاری و صحیح مسلم اختلاف است و مشهور آن است که کتاب البخاری افقه و کتاب مسلم احسن السیاق للروایات. «والله اعلم».

۲ـ **کنیه**: ابوالحسن یا ابوالحسین.

۳ـ **لقب**: شیخ، شیخین، (لقب بخاری و مسلم در حدیث که هرگاه کلمهٔ شیخین در حدیث اطلاق شود منظور از آن مسلم و بخاری است) مسلم نیشابوری، محیی‌السنه، امام و حافظ.

٤ـ **تاریخ تولّد**: ۲۰٦ در بعضی جا ۲۰٤[1] نوشته‌اند.

٥ـ **محل تولّد**: نیشابور.

٦ـ **تاریخ وفات**: سال ۲٦۱ هجری قمری روز دوشنبه پنج روز از رجب باقیمانده بود[2] درحالیکه ٥٥ سال داشته است درشذرات الذهب گوید در هنگام فوت (وَ لَهُ ستّونَ سنةً) ٦۰ سال سال داشت.

[1] البدایه و النهایه جزء ۱۱ صفحهٔ ۳٤ و ۳٥

[2] وفیات الاعیان ابن‌خلکان به اهتمام محمّد محیی الدین عبدالحمید مفتش علوم دینیه جامع الازهر چاپ مصر جلد ٤ صفحهٔ ۲۸۱

در تاریخ البدایه و النّهایه[1] تألیف حافظ عماد الدین ابی‌الفداء آمده وفاتش در عشیه روز یکشنبه واقع شد و در روز دوشنبه پنج روز رجب مانده به سال ۲٦۱ در نیشابور دفن گردید و او در سالی که امام شافعی از دنیا رفت بدنیا آمد و آن سال ۲۰٤ هجری بود بنابراین عمر او ۵۵ سال می‌باشد.

۷ـ **محل وفات:** نیشابوردر نصر آباد که محلی در نیشابور است دفن گردید. در تاریخ نیشابور[2] مدفن او مقبرهٔ «سر میدان زیاد» ضبط شده است. و در اواخر ملحقات این کتاب ذکر شده: امام مسلم بن الحجاج قشیری، تربت او در حوالی تربابـاد در شرقی کهن در نیشابور قدیم است و قبر او زیارتگاه بود.

در همین تاریخ نیشابور چنین ضبط شده است: امام مسلم بن حجاج بن مسلم ابوالحسین قشیری نیشابوری مقدم و حجت در تمییز بین صحیح و سقیم بود «و **کان مَسْکَنُهُ اعلی الزمجار و مَتْجَرُه خان محمش و معاشُهُ مِنْ ضِیاعِهِ باستواء و توفّی رحمه‌الله عشیّةَ یَوْمِ الاَحَدِ و دُفِنَ یَوْمَ الاِثْنَیْنِ لِخَمْسٍ بَقینَ مِنْ رَجَبَ سَنَةِ احدی و سِتّینَ و مأتَیْنِ و مَقْبَرَتُهُ فی رأسِ میدان زیاد**».

محلهٔ میدان زیاد به غایت بزرگ بوده و محلهٔ نصرآباد که واقع در اعلای شهر بود، محله‌ای بزرگ و عریض و محلهٔ علماء و تجار و اشراف به شمار می‌رفت.

در شذرات الذهب گوید «**و کانَ صاحِبَ تجارةٍ بخان محمش بنَیشابور و لَهُ املاکٌ و ثُروةٌ و قَدْ حَجَّ سَنَةَ عشرینَ و مأتین فَلَقَی القعنبییَ و طَبَقَتَهُ**[3]».

۸ـ **محل سکونت:** نیشابور مسکن او اعلی زمجار.

---

[1] جزء ۱۱ صفحهٔ ۳٤

[2] تألیف حاکم به تلخیص احمد بن محمّد خلیفه نیشابوری به کوشش دکتر بهمن کریمی استاد دانشکدهٔ افسری تهران.

[3] در خان محمش نیشابور صاحب تجارت بود و املاک و ثروتی داشت و در سال دویست و بیست به حج رفت و با قعنبی و طبقهٔ او ملاقات کرد.

۹ـ **شغل شخصی:** کسب و نشر علم و کسب آزاد و تجارت، زندگی او از ضیاعت و باغ و زمینی که داشته بطور متوسط تأمین شده، سایر اوقات به عبادت اشتغال داشته است.

۱۰ـ **نام پدر:** حجاج، بن مسلم قشیری بن ورد بن کرشان.

۱۱ـ **شغل پدر:** ظاهراً همان ضیاعت و زراعت و کسب آزاد بوده است.

۱۲ـ **نام فرزند:** هر چند جستجو کردم فرزندی برای او نیافتم.

۱۳ـ **شغل فرزند:** ـــــــــــ

١٤ـ **درآمد:** درآمد او متوسط بوده که بوسیلهٔ تجارت و عقار تأمین شده است.

در معجم المطبوعات العربیه[1] نوشته: بعد از مسافرتهای زیاد و رحلات عدیده در نیشابور اقامت گزید (**و كانَ لَهُ املاكٌ و ثَرْوَةٌ فَبقی يَتَأَجَّرُ فيها حتَّى تُوَفّیَ**) و برای او املاک و ثروتی بود که با آن تجارت می‌کرد،تا هنگامی‌که چشم را از زندگی پوشید.

۱۵ـ **رابطه با حکومت:** او هم مانند بخاری بی طرف و گوشه‌گیر بوده یعنی وقت خود را بیشتر صرف کسب و نشر علم نموده، حتی وقتی‌که شیخ ذهلی از امام بخاری بدبین شد و بالأخره امیر بخارا هم از او بدبین گردید منع می‌کردند کسی با بخاری تماس داشته باشد با این وجود امام مسلم به خدمت او می‌شتافت و از لومهٔ لائم خوف نمی کرد.

فرید وجدی در دائرة المعارف خود گوید: به محمّد بن یحیی خبر رسید که مسلم بر مذهب بخاری است قدیماً و حدیثاً، روزی که مسلم در مجلس محمّد ابن یحیی بود، محمّد در خاتمه مجلس گفت: بیدار باشید کسی‌که به لفظ بگوید: «**اَلْقُرآنُ مَخْلُوقٌ بِاللّفْظِ**» حلال نیست در مجلس ما حاضر شود. مسلم ردا خود را بر عمامه انداخت و بر رؤس مردم به پا خاست و از مجلس او بیرون رفت و هر چه

[1] تألیف الیاس سرکیس چاپ مصر

را از او نوشته بود جمع کرد و آن را به پشت حمالی نهاد و فرستاد به در خانهٔ محمّد بن یحیی، به این جهت وحشت امام مسلم نسبت به او زیاد شد از او و زیارت او تخلف کرد.

در شذرات الذهب گوید:[1] محمّد بن یحیی ذهلی نیشابوری از اعیان حفاظ بود که بخاری و مسلم و ابوداوود و ترمذی و نسائی و ابن‌ماجه از او روایت کرده‌اند، و اوثقه بود. و باز می‌گوید: بخاری در مقدار سی موضوع از او روایت کرده، در موضوع صوم و طب و جنائز و عتق و غیره، ولی تصریح به اسم او نکرده و نگفته است حدثنا محمّد بن یحیی ذهلی بلکه گفته است حدثنا محمّد و دیگر بقیه را اضافه نمی‌کند.

۱٦ـ **محل تحصیل:** نیشابور و شهرهائی که به آن مسافرت کرده مانند: خراسان، ری، عراق، حجاز، جزیره العرب، شام و غیره.

۱۷ـ **شیوخ و استادان او:** بعضی از شیوخ و اساتید او و کسانی که شیخ سماع درس آنها را کرده و در حلقه درس ایشان کسب فیض نموده عبارتند از: قتیبه بن سعید، احمد بن حنبل، محمّد بن اسماعیل بخاری، اسماعیل بن ابی‌اویس، یحیی بن یحیی نیشابوری، ابابکر و عثمان دو پسر ابی‌شیبه، عبدالله بن اسماء، شیبان بن فروخ، حرمله بن یحیی صاحب شافعی، محمّد بن المثنی، محمّد بن یسار، محمّد بن مهران، محمّد بن یحیی ابن ابی‌عمر، محمّد بن سلمه مرادی، محمّد بن عمرو، ربیحا، محمّد بن رمح و گروهی دیگر از ائمّه و غیر اینها.

ذهبی در تذکرة الحفّاظ گوید: اولین سماع او در سال ۲۱۸ بود و بیشتر از یحیی بن یحیی و قعنبی و تمیمی و احمد بن یونس یربوعی و اسماعیل ابن ابی‌اویس و سعید بن منصور و عون بن سلام و احمد بن حنبل و خلق کثیری روایت کرد.

در خراسان از یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه و غیره سماع حدیث نمود،

---

[1] تألیف ابی‌الفلاح عبدالحی بن العماد الحنبلی

در ری از محمّد بن مهران و ابا غسان و دیگران روایت حدیث کرد، در عراق از ابن‌حنبل و عبدالله بن مسلمه و دیگران روایت نمود، در حجاز از سعید بن منصور و ابامصعب و دیگران سماع حدیث کرد، در مصر از عمرو بن سواد و حرمله بن یحیی و غیره به سماع حدیث پرداخت.

۱۸ـ **نام مدارس:** در مدارس و مکاتب معموله شهرهای نیشابور و خراسان و شهرهایی که به آنجا مسافرت کرده درس خوانده است.

در موضوع نام مدارس چنان که در بحث امام بخاری اشاره شد در آن روزگار مدارس معین و با نامی مانند امروز نبوده و بیشتر اهل علم در محیط مسجد و یا خود مسجد و مدارس و مکاتبی که معمول بوده است درس می‌خوانده‌اند.

به هر حال تعلیم و تربیت در صدر اسلام و تدوین و تألیف و نوشته مرسوم بوده و در محوطه مسجد و گاهی در خانه مردم به تعلیم و تعلّم پرداخته‌اند.

۱۹ـ **نام مسجد:** مساجد نیشابور و خراسان و شهرهایی که محل تحصیل او بوده و مسجد جمعهٔ نیشابور.

۲۰ـ **مسافرت:** به خراسان و ری و عراق و بغداد و حجاز و جزیرة العرب و مصر و شام مسافرت کرده و بسیار به بغداد رفته است و اهل بغداد از او روایت کرده‌اند و آخرین سفر او به بغداد سال ۲۵۹ بوده است.

۲۱ـ **اجازه از که گرفته:** استادان او زیاد بوده‌اند و چنان که در بحث بخاری توضیح دادیم اجازهٔ آن روزگار مانند اجازه نامهٔ فعلی نبوده و طرق اجازه متعدد بوده و شاید هر کتاب دارای اجازهٔ مخصوص و هر استادی در مورد کتاب اختصاصی و یا رشتهٔ اختصاصی لفظاً یا کتباً اجازه داده باشد.

۲۲ـ **کجا درس می‌داده است:** در نیشابور و خراسان و جاهائی که به آنجا مسافرت کرده، در مسجد و یا مکتب و یا مدرسهٔ معموله. گرچه از یک سو کسب علم کرده نسبت به طبقات دیگری تدریس نموده است.

طلب علم و رحلات و مسافرتهای او به اقطار زمین

توضیحاً: مسلم رحمه‌الله یکی از رجال برجستهٔ ائمهٔ حدیث و او از کبار مبرزین و اهل حفظ و اتقان و تحقیق بوده و در پی تحقیقات دربارهٔ این علم بسوی شهرها و اقطار جهان مسافرتها کرده اهل حذق و عرفان بدون خلاف در این شأن به تقدم او اعتراف کرده‌اند.

یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه و غیر اینها گویند: به خراسان مسافرت کرده است، محمّد بن مهران و اباغسان و غیره می‌گویند: به ری آمده است، ابن‌حنبل و عبدالله بن سلمه و غیر اینها گویند: به عراق سفر نموده است. سعید بن منصور و ابامصعب و دیگران گویند: به حجاز رفته است. عمر بن سودان و حرمله و دیگران اظهار می‌کنند که به مصر رفته است. و همچنان به جزیرة العرب و شام نیز مسافرت کرده است، و برای جمع احادیث و صحت و سقم آنها متحمل رنجهای سفر شده و در سفر و حضر به سعی و کوشش پرداخته است.

۲۳ـ **شاگردان نخبهٔ او و کسانی که از او روایت کرده اند:** کسانی که از اسماع حدیث و روایت کرده اند عبارتند از: ابوعیسی ترمذی، یحیی بن صاعد، محمّد بن مخلّد، ابراهیم بن محمّد بن سفیان «فقیه الزهد»[1]، محمّد بن اسحاق بن خزیمه، محمّد بن عبدالوهاب الفراء، علی بن الحسین، مکی ابن عبدان، ابوحامد احمد بن محمّد الشرقی و برادر او عبدالله، حاتم بن احمد کندی، حسین بن محمّد بن زیاد قبانی، ابراهیم بن ابی‌طالب، صالح بن محمّد، ابوبکر محمّد بن نصر جارودی، احمد بن سلمه، ابوعوانه یعقوب بن اسحاق اسفراینی، ابوعمر احمد بن مبارک مستملی، ابوحامد احمد بن حمدون اعمش، ابوالعباس محمّد بن اسحاق ابن سراج، زکریای بن داوود حفاف، نصر بن احمد حافظ (که به نصرک مشهور بوده است)، سراج، ابن ساعد، عبدالرحمان بن ابی‌حاتم، محمّد بن مخلّد عطار و عدهٔ زیاد دیگری از او

[1] و هو رواية صحيح مسلم ـ خاتمة صحيح مسلم

روایت کرده و در حلقهٔ درس او حاضر بوده اند. بسیاری از ائمهٔ حدیث و حافظین و کسانی که در ردیف و درجهٔ او بوده اند مانند ابوحاتم رازی، مؤمن بن هارون، احمد بن سلمه و امام ترمذی از او روایت کرده اند.

کسی‌که نظر او را در صحیح مسلم مورد بررسی و تحقیق قرار دهد و اطلاع پیدا کند بر آنچه که او تنظیم کرده از اسناد و ترتیب و حسن سیاق و طریقهٔ بدیع و نفایس تحقیق و جواهر تدقیق و انواع ورع و احتیاط و لیاقت در روایات و اختصار طرق و ضبط متفرعات و انتشار آنها و زیادی اطلاع و وسعت روایات و غیر اینها از محاسن و عجائب و لطائف ظاهرات و خفیات آن می‌داند که او امامی است که بعد از او کسی هم‌پایهٔ او در این نوع نمی‌شود و مثیل او کمتر و در روزگار او هم کمتر کسی به پایهٔ او رسیده است.

۲٤ـ آثار علمی و تصنیفات او

در حدود ۲۳ یا بیشتر امام مسلم رحمه‌الله مخصوصاً در علم حدیث تألیفات زیادی دارد از جمله تألیفات او:

۱ـ صحیح مسلم که در نوع خود بی‌نظیر و مشهور خاص و عام است، که در مدت پانزده سال آن را نوشته، و آن را از سیصد هزار حدیث مسموعه[1] اخذ کرده است.

۲ـ کتاب مسند الکبیر علی اسماءِ الرجال.

۳ـ کتاب جامع الکبیر علی الابواب.

٤ـ کتاب العلل.

۵ـ کتاب اوهام المحدثین.

---

[1] ابن‌خلکان گوید: ابوالحسین مسلم بن حجاج القشیری النیشابوری احدالائمهِ الحفّاظ و اعلام المحدثین و باز گوید مسلم گفته: صنفت هذا المسند الصحیح من ثلثماة الف حدیث مسموعة.

۶ـ کتاب التمییز.

۷ـ کتاب من لَیْس لَهُ الاّ راو واحد.

۸ـ کتاب طبقات التابعین.

۹ـ کتاب مخضرمین.

۱۰ـ کتاب الافراد.

۱۱ـ کتاب الوحدان.

۱۲ـ کتاب الاقران.

۱۳ـ کتاب سؤالات احمد حنبل.

۱۴ـ کتاب الانتفاع بِاهم السباع.

۱۵ـ کتاب عمر بن شعیب.

۱۶ـ کتاب مشایخ مالک[1].

۱۷ـ کتاب مشایخ سبعه.

۱۸ـ کتاب مشایخ ثوری.

۱۹ـ کتاب اولاد الصّحابه.

۲۰ـ کتاب تفصیل السنن.

۲۱ـ کتاب ذکر اوهام المحدثین.

۲۲ـ کتاب افراد الشاملین.

۲۳ـ کتاب المعمر، و غیر اینها.

اجماع علماء بر امامت او

علماء اسلامی بر امامت امام مسلم اجماع کرده‌اند، علّو مرتبه و تقدم و پهلو داری او در صنعت علم حدیث مورد اجماع است.

بزرگترین دلائل بر جلالت و امامت و ورع و تفنّن او در علوم حدیث کتاب

[1] خیر الدین زرکلی در الاعلام گوید: و تسمیة شیوخ مالك و سفیان و سبعه

صحیح مسلم[1] است، که از سیصد هزار حدیث مسموعه آن را جمع و تصنیف کرده و آن دوم کتاب از صحاح ستّه است .گفته‌اند: صحیح مسلم در میان کتابهای قبلی و بعدی از حسن ترتیب و تلخیص طرق حدیث بدون زیاد و کم و احتراز از تحویل در اسناد لدی‌الاتفاق کم‌نظیر است و یا مانندی ندارد. او در این کتاب از اختلاف در متن اسناد با اینکه به یک حرف هم باشد بر آنچه که در الفاظ روایت است تنبیه و اشاره کرده و به روایت مصرحه به سماع مدلسین نیز تنبیه نموده است با این وجود صحیح بخاری را اصح و مفیدتر تشخیص داده‌اند، جمهور علماء این نظریه را تأیید کرده و این را صحیح مختار دانسته‌اند، ولی کتاب مسلم در دقایق اسانید اجود و زیباتر است، و برای کسی‌که بخواهد در علم حدیث بهره‌مند گردد و راغب به کسب فیض و فوائد از اخبار نبوی باشد باید توجه به صحیح مسلم داشته باشد و آن را مورد مواجه و اعتنا قرار دهد تفطن در دقایق حدیثی آن و غور در مباحث صحیح مسلم و ترتیب و تجوید آن شاهد محاسن و عجایب صنایع آن است.

صاحب تاج‌الاصول در شرح و حاشیه در مقدمه تاج الاصول[2] جلد اول می‌گوید: ابوالحسن مسلم بن حجاج بن مسلم قشیری نیشابوری در سال اربع و مأتین (۲۰٤) هجری بدنیا آمد و در سال احدی و ستین و مأتین (۲٦۱) فوت نمود.

او می‌گوید: وی رحمه‌الله گفته این کتاب را تصنیف و اخذ کردم از سیصد هزار حدیث مسموعه و اگر اهل حدیث اجتماع کنند و درباره حدیث نگارش نمایند، و مدت دو سال به بحث و فحص بپردازند، هنوز مستغنی از صحیح مسلم نمی‌گردند و باز مدار آنها بر همین مسند است.

احادیثی که در این کتاب جمع کرده چهار هزار حدیث می‌باشد، بعضی او را بر

---

[1] خیر الدین زرکلی در الأعلام گوید: صحیح اشهر کتبه جمع فیه اثنی عشر الف حدیث کتبها فی خمسة عشرة ستة.

[2] مقدمهٔ تاج الاصول تألیف شیخ منصور علی ناصف از علماء الازهر چاپ مصر صفحهٔ ۱۳.

بخاری تفضیل داده‌اند، شیخ الحاکم گوید: «**ما تَحْتَ أَدیم السَّماء أَصَحَ مِن کِتابِ مُسلمٍ**[1]» در زیر چادر و ظاهر آسمان کبود صحیح‌تر از کتاب مسلم نیست، بعضی علماء مغرب گفته او را تأیید کرده‌اند البتّه این ادعا به نسبت کمی تکرار و حسن بناء و ترتیب مسلم مورد قبول است زیرا او در آنچه که آورده در جای دیگر باز ان را عود و تکرار نمی‌کند اما بخاری این عمل را تکرار کرده است.

و راجع به آراء و عقاید دربارهٔ شیخین در ترجمهٔ شیخ بخاری ما توضیحات بیشتر را داده‌ایم. در مقدمهٔ شروط السته به نقل از ذهبی آمده است که ابی‌عمرو حمدان گفته از ابن‌عقده سؤال کردم بخاری حافظ‌تر است یا مسلم گفت: هر دو عالم هستند. باز مجدداً سؤال را تکرار کردم گفت: برای محمّد بن اسماعیل در اهل شام اشتباه واقع می‌شد زیرا او کتابهای آنان را می‌گرفت گاهی مردی را در جائی به کنیهٔ او نقل می‌کرد و همین مرد را در جائی دیگر تکرار به اسم می‌آورد، اما مسلم کمتر برای او اشتباه واقع شده چون او مسانید را نوشته و مقاطیع و مراسیل را ننوشته است و باید این را هم بدانیم بخاری از شیوخ مسلم می‌باشد.

مذهب او یا مذاهب ائمهٔ ستّه

امام مسلم شافعی مذهب[2] و همچنین امام ابی‌داوود و امام ابوعیسی ترمذی و

---

[1] در البدایه و النهایه جزء ۱۱ صفحهٔ ۳۳ به نقل از ابی‌علی حسین بن علی نیشابوری این جمله تأیید شده است.

[2] در مقدمه تاج الاصول و شرح صفحهٔ ۱۳ تألیف شیخ منصور علی ناصف از علماء الازهر«طبع دار احیاء الکتب العربیه» به مصر: در مورد نسائی نوشته شده: و بلده الاصلی نسا و مسلم من نیسابور و کلاهما بأقلیم خراسان و البخاری من بخاری و الترمذی من ترمذ و کلاهما بأقلیم ماوراء النهر و ابوداوود من سجستان بأقلیم السند وهذه اقالیم اعجمیة فارسیة شرق خلیج فارس الاّ ان السند بازاء المدینه نصاً و خراسان و ماوراء النهر مائلان الی الشمال کما فی خریطة الممالک الاسلامیه للمرحوم امین

امام مجتبی نسائی و امام ابن‌ماجه قزوینی صاحبان صحاح، شافعی و پیرو مذهب امام همام محمّد ابن ادریس شافعی بوده‌اند. ولی چنان که ذکر کردیم امام بخاری با اینکه مذهب ائمهٔ اربعه «حنفی ، مالکی، شافعی وحنبلی» را قبول داشته، طبق تحقیق خود او مجتهد مطلق و صاحب رأی و جنبهٔ اجتهاد را داشته است، بعضی گفته‌اند او نیز شافعی بوده.

تذکر: نسائی و مسلم در اقلیم خراسان بوده‌اند، بخاری در بخارا ترمذی در ترمذ که جزو اقلیم ماوراء النهر می‌باشند، و ابوداوود سجستانی است که جزو اقلیم سند می باشد و ابن‌ماجه قزوینی است که همگی منسوب به فارس و ایرانی می‌باشند و این اقالیم اعجمی و فارسی هستند که بغیر از قزوین در شرق خلیج فارس واقع شده‌اند. در مقدمهٔ تاج الاصول آمده: لکن سند در مقابل مدینه است و خراسان و ماوراءالنهر بسوی شمال مایل‌اند چنان که در خریطه و نقشه ممالک اسلامیه مرحوم امین بک واصف دیده می‌شود،[1] اینها عرب نیستند و از جزیرة العرب هم نمی‌باشند.

به هرحال این شش امام همه یا اکثر[2] آنها ایرانی هستند و همه از اصحاب مهم حدیث و در یک عصر یعنی در قرن سوم هجری[3] که قرن طلائی تدوین حدیث بوده زندگی کرده‌اند، و از اخذ علم از بعضی شیوخ معلوم عصر شرکت جسته‌اند.

بك واصف فليس فيهم عربي و لا من جزيرة العرب و لكن الله الانَ لهم علم حديث كما الانَ الحديدَ لداود عليه السلام و هولاء الائمة يتعبدون على مذهب الشافعي رحمه الله الاّ البخاری فلم يعلم مذهبه».

[1] مقدمه و شرح تاج الاصول جلد اول صفحهٔ ۳.

[2] همه آنها ایرانی بوده‌اند و از اینکه گفته شده یا اکثر آنها به این معنی است که جد مسلم در اصل عرب بوده ولی خود مسلم در نیشابور متولد شده و زادگاه و پرورشگاه او و پدر او ایرانی است. و از اینکه بعضی امام ابوداوود را به سجستانه دهی در بصره نسبت داده‌اند صحیح نیست بلکه امام ابی‌داوود اهل سجستان «سیستان» اقلیم مشهور ایران است.

[3] بخاری متوفّی به سال ۲۵۶، مسلم متوفّی به سال ۲٦۱، ابوداوود متوفّی به سال ۲۷۲، ترمذی متوفّی به سال ۲۷۹، نسائی متوفّی به سال ۳۰۳ و ابن‌ماجه قزوینی متوفّی به سال ۲۷۳.

مسلم و ترمذی کثیر الاجتماع با بخاری بوده‌اند و حتی می‌گویند هر وقت مسلم بر بخاری وارد می‌شد او را سلام می‌کرد و به عنوان احترام دست او را می‌بوسید.

امام بخاری و مسلم و ابوداوود و نسائی و ترمذی که در یک قرن زیسته‌اند در اخذ علم از مشایخ و اساتید معلومه اشتراک داشته‌اند و چون در قرن سوم که خورشید حدیث و بسط انوار آن در آن ظهور کرده و آنها معاصر و هدفشان یکی بوده، این هم عصر بودن عقاید آنان را بیشتر به هم نزدیک می‌کند.

مثلاً بخاری و مسلم ملتزم شده‌اند که حدیثی را روایت نکنند مگر اینکه متّصل السند به نقل ثقه باشد چنان که اتصال سند از اول تا آخر آن بدون شذوذ و علت باشد. البتّه در عرف علماء حدیث این تعریف صحیح و خلافی در آن نیست لکن طریقهٔ مسلم این است که اگر راوی و مروی عنه در یک زمان باشند با اینکه درک حضور همدیگر را نکرده و اجتماع با هم نداشته باشند باز اکتفا کرده ولی بخاری اجتماع آنها را شرط دانسته و زیادی احتیاط را منظور داشته است.

فصل سوم

امام ابوداوود (رحمه‌الله)

۱ـ **نام و نسب:** سلیمان بن اشعث بن اسحاق بن بشیر بن شداد ابن عمرو بن عمران ازدی سجستانی (سجستان منسوب است به سجستان) اقلیم[1] مشهوری در ایران است، و از این که بعضی گفته اند: منسوب است به سجستان یا سجستانه که دهی است در بصره صحیح نیست.

۲ـ **کنیه:** ابوداوود .

۳ـ **لقب و نسبت:** حافظ ازدی، سجستانی، سید الحفاظ.

٤ـ **تاریخ تولّد:** سال ۲۰۲ (اثنین و مأتین) ابوعبید اجری گوید: از او شنیدم که می‌گفت در سال ۲۰۲ به دنیا آمدم و نماز بر عفان خواندم در بغداد به سال دویست و بیست.

٥ـ **محل تولّد:** سجستان (به قرائن)

٦ـ **تاریخ وفات:** سال ۲۷۵ در روز جمعه نصف شوال و یا سال ۲۷۲ یا ۲۷۳.

در تاریخ حبیب السّیر آمده: در سنهٔ خمس و سبعین و مأتین (۲۷۵) ابوداوود که یکی از صحاح ستّه مصنّف او است وفات یافت. و هو سلیمان بن اشعث بن

---

[1] ابن‌خلکان گوید: «هذه النسبة الی سجستان الاقلیم المشهور» جلد دوم صفحهٔ ۱٤۰ در البدایه و النهایه نوشته سلیمان بن الاشعث بن اسحاق بن بشیر شداد بن یحیی بن عمران.

اسحاق بن بشیر الازدی السجستانی. ولادت ابوداوود در سنهٔ اثنین و مأتین اتفاق افتاد و او در ایام تحصیل جهت ضعف و صحت احادیث نبویه به اطراف بلاد رفته از علماء عراقین و جزیره و شام و مصر و حجاز استماع حدیث کرد. و در تصحیح المصابیح از ابوبکر بن محمّد و اسر مروی است که گفت: شنیدم از ابی‌داوود که می‌گفت کتابت نمودم من از رسولﷺ پانصد هزار حدیث و از آنجا چهار هزار و هشتصد حدیث انتخاب کرده در کتاب سنن مندرج گردانیدم والله اعلم.

۷ـ **محل وفات:** بصره و در جانب قبر سفیان ثوری دفن گردید[1].

۸ـ **محل سکونت:** بصره.

منذری گوید: احمد بن محمّد بن یاسر هروی گفته سلیمان بن اشعث سجزی یکی از حفاظ اسلام برای رسول خداستﷺ علم و علّت و سند او در اعلی درجهٔ نسک و عفاف و صلاح و ورع بود او از رجال برجستهٔ و فرسان حدیث است.

کتاب مشهور او السنن یکی از کتابهای مشهور در اقطار و ثالث صحاح ستّه است حفظ و اتقان و تقدم مصنّف آن در نزد حفاظ امصا و بلاد محفوظ و زبانزد خاص و عام است. و ثناء ائمّه بر این کتاب و بر مصنف آن از روایات و آثار مأثور و مروی می‌باشد.

در دائرةالمعارف الاسلامیهٔ احمد سنتاوی و مؤلّفین آمده:

«قامَ فی حداثِتِهِ بِرحلات طویلَهٍ لجمعِ احادیث النبی و دَرَسَ فی بغداد عَلَی الامامِ اَحمد بنِ حنبل و اِستَقَرَّ بَعْدَ ذلکَ نهائیاً فی البصرة و بها توفّی و قدْ اوْصی ابوداوود علماً الْمَدینَتَیْنِ الْمُقدَّستَیْن بکِتابهِ السُنَنْ فی رسالةٍ لَهُ عَرَضَ فیها آرائَهُ و بَینَ نَفع مصنَّفِهِ و قَدْ نال مصنّفهُ بَعْدَ ذلک نجاحاً کبیراً».

و باز گوید: آن کتاب بر کتابهائی که به عنوان جامع مشهوراند امتیازاتی دارد از

[1] البدایه و النهایه جزء ۱۱ صفحهٔ ۵۵

جملهٔ او: در این کتاب تعرض به مسائل تأریخیه و خلقیه و اعتقادیه نکـرده اسـت، چون که آن تنها متضمن به نوع خاصّی است، پـس موضـوع آن را می‌تـوان گفـت: مقصور است بر مسائل فقهیه. و او اقل الصرامة و در نقد اسانید مستبد به رأی نبود.

۹ـ **شغل و کسب**: ظاهراً تعلیم و تعلّم.

۱۰ـ **نام پدر**: اشعث.

۱۱ـ **شغل پدر**: نا معلوم.

۱۲ـ **نام فرزند**: ابوبکر عبدالله متوفّی سال ۳۱٦ که از اکابر حفاظ در بغداد بـوده است.

۱۳ـ **شغل فرزند**: کسب و نشر علم.

١٤ـ **درآمد**: نامعلوم.

۱۵ـ **رابطه با حکومت**: محترم و خوب بـوده اسـت. ذهبـی در تذکـرة الحفّـاظ گوید: برادر خلیفه بعد از فتنهٔ زنج از او التماس کرد که در بصره مقیم باشد تـا بـه سبب او علم آباد و رونق خود را از سر گیرد.

۱٦ـ **محل تحصیل**: شهرهای مصـر و شـام و بغـداد و خراسـان و سجسـتان و جزیره و شیراز، و شهرهائی که در پی کسب تحصیل به آن جاهـا مسـافرت کـرده است. در دائرة المعارف بستانی گوید: از عراقیین و خراسانیین و شامیین و مصریین و جزیریین نوشته است.

۱۷ـ **استادان و شیوخ او**: امام ابوداوود از عده‌ای از بزرگان حدیث اخذ روایـت کرده است و اینک ما طبق آنچه استاد محمّد محیی‌الدین عبدالحمید مدرس در کلیهٔ لغت عربیه در جامع الازهر مصر در مقدمهٔ سنن ابی‌داوود ذکر کرده است بـه بیـان استادان او می‌پردازیم:

۱ـ امام فقیه حافظ حجت ابوعبدالله احمد بن محمّد بن حنبـل شـیبانی مـروزی بغدادی متولّد سال ١٦٤ و متوفّی سال ٢٤١.

۲ـ ابوزکریا یحیی بن معین بن عون غطفانی متوفّی سال ۲۳۳.

۳ـ ابورجاء قتیبه بن سعید بن ثقفی متوفّی سال۲۴۰.

٤ـ ابوحسن عثمان بن محمّد بن شیبه ابراهیم بن عثمـان عیسـی کوفـی متوفّـی سال ۲۳۹.

۵ـ ابوعبدالرحمان عبدالله بن مسلمه[1] بن قعنب قعنبی حارثی مدنی متوفّـی سـال ۲۲۱ در مکه.

٦ـ حافظ ابوالحسن مسدد بن مسرهد اسدی بصری متوفّی به سال ۲۲۸.

۷ـ حسن بن عمرو سدوسی بصری که به قول ابن‌حجر قبل از سال سیصد فوت کرده است.

۸ـ ابوعثمان عمرو بن مرزوق باهلی بصری متوفّی به سال ۲۲٤ هجری.

۹ـ حافظ ابوجعفر عبدالله بن محمّد بن علی بن نفیل قضاعی حمرانی متوفّی بـه سال ۲۳٤ هجری.

۱۰ـ حافظ ابوبکر محمّد بن بشار بن عثمان عبدی بصری ملقب به بندار متوفّـی به سال ۲۵۲ هجری.

۱۱ـ حافظ ابوخیثمه زهیر بن حرب بن شداد حرشی مولاهم النّسائی متوفّی بـه سال ۲۳٤ هجری.

۱۲ـ ابوشعیب عبدالله بن عمر بن میسره جشمی مولاهم البصری قواریری متوفّی به سال ۲۳۵ هجری.

۱۳ـ حافظ ابوموسی محمّد بن المثنی بن عبید بن قیس عنزی بصری متوفّی بـه سال ۲۵۲.

۱٤ـ حافظ الثبت ابوکریب محمّد بن العلاء بن‌کریب همدانی متوفّی به‌سال ۲٤۲.

۱۵ـ حافظ امام نصر بن علی بن نصر بن علی بن صهبان ازدی جهضمی متوفّـی

---

[1] عبدالله بن مسلم قعنبی البدایه و النهایه

به سال ۲۵۰.

۱۶ـ حافظ صالح ابوسرّی هنّاد بن سری بن مصعب تمیمی دارمی متوفّی به سال ۲٤۳.

۱۷ـ حافظ ابوعمرو مسلم بن ابراهیم ازدی فراهیدی مولاهم البصری متوفّی به سال ۲۲۲.

۱۸ـ ابوجعفر محمّد بن عبسی بن نجیع بغدادی متوفّی به سال ۲۲٤.

۱۹ـ ابویعقوب اسحاق بن ابراهیم بن سوید بلوی رملی متوفّی به سال ۲۵٤.

۲۰ـ ابوحفص عمر بن الخطاب سجستانی نزیل اهواز متوفّی به سال ۲٦٤.

۲۱ـ حافظ ابوعبدالله احمد بن عبدالله بن یونس بن عبدالله ابن قیس یربوعی تمیمی کوفی متوفّی به سال ۲۲۷.

۲۲ـ ابوعثمان عمرو ناقد بن محمّد بن بکیر بن شابور بغدادی نزیل الّرقه متوفّی به سال ۲۲۲.

۲۳ـ محمّد بن آدم بن سلیمان جهنی مصیصی متوفّی به سال ۲۵۰.

۲٤ـ عیسی بن یونس طرطوسی.

۲۵ـ محمّد بن حاتم بن بزیع بصری متوفّی به سال ۲٤۷.

۲٦ـ ابوخالد یزید بن خالد بن یزید بن عبدالله بن موهب رملی متوفّی به سال ۲۳۲.

۲۷ـ حافظ ابوعباس حیوة بن شریح بن یزید حضرمی حمصی متوفّی به سال ۲۲٤.

۲۸ـ حافظ ابوعثمان سعید بن منصور بن شعبه جوزجانی مولد بلخی منشاء متوفّی به سال ۲۲۷.

۲۹ـ ابوعثمان عمر بن عون بن اوس بن جعد بزار سلمی واسطی نزیل بصره متوفّی به سال ۲۲۵.

۳۰ـ ابومحمّد خلف بن هشام بن ثعلب مقری بزار بغدادی متوفّی به سال ۲۲۷.

۳۱ـ وهب بن بقیه بن عثمان واسطی متوفّی به سال ۲۲۹.

۳۲ـ ابوثور ابراهیم بن خالد یمان کلبی بغدادی متوفّی به سال ۲٤۰.

۳۳ـ ابواسحاق ابراهیم بن موسی بن یزید تمیمی رازی یکی از بحرهای حدیث متوفّی به سال ۲۲۰.

۳٤ـ حافظ بن محمّد بن عوف بن سفیان طائی حمصی عالم شام متوفّی به سال ۲۷۲.

۳۵ـ ابوربیع سیمان بن داوود بن عماد مهری مصری متوفّی به سال ۲۵۳.

۳٦ـ ابوعبدالله محمّد بن کثیر عبدی بصری که صد سال عمر داشته متوفّی به سال ۲۲۳.

۳۷ـ ابوالحسن احمد بن عبدالله بن ابی‌شعیب قرسی حرانی متوفّی به سال ۲۳۲. و او در بخاری یک حدیث دارد و آن حدیث کعب بن مالک در تفسیر سورهٔ برائت است.

۳۸ـ حافظ ابوعلی حسین بن علی بن محمّد خلال هزلی حلوانی ریحانی مکی متوفّی به سال ۲٤۲.

۳۹ـ حافظ ابوعمر عبدالله بن معاذ عنبری متوفّی به سال ۲٤۲.

٤۰ـ ابوجعفر محمّد بن سلیمان علاف اسدی کوفی مصیصی معروف بلوین متوفّی به سال ۲٤۵ یا ۲٤٦.

٤۱ـ حافظ ابوعبدالله محمّد بن منهال تمیمی مجاشعی بصری ضریر متوفّی به سال ۲۳۱.

٤۲ـ عبدالملک بن شعیب بن لیث مصری متوفّی به سال ۲٤۸.

٤۳ـ ابوصالح جعفر بن مسافر الهزلی مولاهم متوفّی به سال ۲۵٤.

٤٤ـ ابوالفضل عباس بن ولید بن مزید عدوی بیروتی متوفّی به سال ۲۵۷.

٤۵ـ ابوالفضل شجاع بن مخلد بغوی نزیل بغداد متوفّی به سال ۲۳۵.

۴۶ـ ابوبکر عبدالرحمان بن مبارک عیشی بصری متوفّی به سال ۲۲۸.

۴۷ـ امام حافظ حجت مصنّف ابوالولید هشام بن عبدالملک باهلی مولاهم الطیالسی البصری متوفّی به سال ۲۲۸.

۴۸ـ حافظ علم ابوبکر عبدالله بن محمّد بن ابی‌شیبه ابراهیم بن عثمان عیسی مولاهم الکوفی متوفّی به سال ۲۳۵ هجری قمری.

ابن‌داسه گوید: امام ابی‌داوود یک آستینش واسع بود و آستین دیگرش تنگ علت را از او پرسیدند گفت: اینکه گشاد است برای کتابها می‌باشد[1] و آن دیگر که تنگ است مورد احتیاج نیست[2].

زکریا گوید: کتاب خدا اصل اسلام است و سنن ابی‌داوود عهد اسلام. حافظ موسی بن ابراهیم گوید: ابوداوود در دنیا برای حدیث خلق شد و در آخرت برای بهشت او رحمه‌الله یکی از رجال برجستهٔ علم حدیث بود.

۱۸ـ **نام مدارس:** در مدارس و مکاتب شهرهایی که به آنجا مسافرت کرده به تحصیل پرداخته است.

۱۹ـ **نام مساجد:** مساجد شهرهای مصر، شام، عراق، خراسان، حجاز، سجستان و شیراز محل تحصیل و عبادت او بوده است.

۲۰ـ **مسافرت:** به شهرهای حجاز، عراق، جزیرة العرب، شام، مصر، بغداد کراراً، خراسان، اصفهان و شیراز مسافرت کرده است.

۲۱ـ **اجازه از که گرفته:** استادان او زیاد بوده‌اند و مخصوصاً مجاز استادانی بوده که از آنها روایت کرده است تفصیل اجازه و چگونگی آن در بحث امام بخاری ذکر شد.

---

[1] محمّد بن بکر بن عبدالرزاق گوید: «کان لابی داوود کم واسع و کم ضیق فقیل له ما هذا یرحمك الله فقال هذا واسع للکتب و الاخر لا یحتاج الیه». البدایه و النهایه جزء ۱۱ صفحهٔ ۵۵.

[2] در البدایه و النهایه نیز این موضوع به نقل از محمّد بن بکر بن عبدالرزاق آمده است جزء ۱۱ صفحهٔ ۵۵.

۲۲ـ **کجا درس می‌داده است:** مسجد یا مکاتب و مدارس معمولهٔ آن زمان.

۲۳ـ **شاگردان نخبهٔ او و آنانکه از او روایت کرده‌اند:** ترمذی، نسائی، ابوعوانه، ابوعلی اللّولوی، ابوبکر بن داسه، ابن‌اعرابی و غیره از او اخذ و روایت کرده و سماع نموده‌اند.

در تذکرة الحفّاظ ذهبی مرقوم است عده‌ای از او روایت حدیث کرده‌اند مانند: ترمذی، نسائی، پسرش ابوبکر بن ابی‌داوود، ابوعوانه، ابوبشر الدولابی، علی بن حسن بن العبد، ابواسامه محمّد بن عبدالملک، ابوسعید بن الاعرابی، ابوعلی اللّولوی، ابوبکر بن داسه، ابوسالم محمّد بن سعید الجلودی، ابوعمرو و احمد بن علی که این هفت نفر سنن را از او روایت کرده‌اند و باز محمّد بن یحیی صولی و ابوبکر نجار و محمّد بن احمد بن یعقوب مقری و غیره از او روایت حدیث کرده‌اند و همچنان شیخ او احمد بن حنبل شیبانی فرد حدیثی را از او روایت کرده است که امام ابی‌داوود به آن فخر نموده و عدهٔ دیگری نیز از او روایت کرده‌اند که از شاگردان ابی‌داوود بوده‌اند مانند پسرش عبدالله بن سلیمان اشعث و احمد بن محمّد بن هارون خلال و علی بن حسین بن عبد و محمّد بن مخلد دوری و اسماعیل بن محمّد صفار و احمد بن سلیمان نجار[1] و غیره.

مخصوصاً چهار نفر از امام ابی‌داوود کتاب السنن او را روایت کرده‌اند:

۱ـ امام حافظ ابوعلی محمّد بن احمد بن عمرو اللّولوی بصری که آن را در محرم سال ۲۷۵ از امام ابی‌داوود روایت کرده است که آخرین املای ابی‌داوود بوده از نسخهٔ کتاب خود که بر ابوعلی املاء کرده و این روایت در بلاد شرق معروف است.

۲ـ امام حافظ ابوبکر محمّد بن بکر بن عبدالرزاق بن داسه بصری تمار که روایت او نزدیک به روایت لولوی است که در بین آنها بغیر از تقدیم و تأخیر اختلافی نیست و زیاده و نقصان مشهودی در آن روایت دیده نمی‌شود و این

[1] در البدایه و النهایه جزء ۱۱ صفحهٔ ۵۵ نوشته شده: و هو آخر من روی عنه فی الدنیا.

روایت در بلاد غرب مشهور و معروف است.

۳ـ حافظ ابوعیسی اسحاق بن موسی بن سعید رملی ورّاق ابی‌داوود که روایت او به روایت ابن‌داسه نزدیک است.

٤ـ امام حافظ ابوسعید احمد بن محمّد بن زیاد بن بشر معروف به ابن‌اعرابی که روایت او نسبت به سایر روایات ناقص است و نواقص آن تقریباً بدین قرار است .

۱ـ کتاب الفتن ۲ـ کتاب الملاحم ۳ ـ کتاب الحروف ٤ـ کتاب الخاتم ٥ـ نزدیک به نصف از کتاب لباس ٦ـ اوراق زیادی از کتاب وضو و نماز ۷ـ ابن‌دیبغ شیبانی گوید: بعضی از کتاب نکاح هم در آن نیست به ظن قوی این چهار روایت بطور بعضی از بعضی دیگر متمایز است.

ذکر ابی‌داوود دربارهٔ کتاب خود: ابوبکر محمّد بن عبدالعزیز گوید: من از ابی‌داوود بن اشعث در بصره شنیدم و از او دربارهٔ رساله‌ای که برای اهل مکه نوشته بود سؤال شد و آن را بدینگونه برای ما املاء کرد «**سَلامٌ عَلیکُمْ فَاِنّی اَحْمَدُ اللهَ اَلّذی لا اِلهَ الاّ هُوَ وَ اَسْأَلُهُ اَنْ یُصلّی عَلَی محمد عَبْدِهِ و رسولِهِ ﷺ اَمّا بَعْدُ عافانا اللهُ وَ اِیّاکُمْ فَهَذِهِ اِلا لافُ وَ الثَّمانِمأة الحَدیث کُلُها فی الاحْکامِ فَامّا احادیث کثیرَة مِنَ الزُّهدِ وَ الفَضائل وَ غَیْرِها مِنْ غیرِ هذا فَلَمْ اَخْرُجْها**».

ابوبکر بن داسه می‌گوید از ابی‌داوود شنیدم که می‌گفت از رسول خدا پانصد هزار حدیث نوشته‌ام، آنچه را در این کتاب انتخاب کرده‌ام چهار هزار و هشتصد حدیث است. در آن ذکر کرده‌ام آنچه صحیح یا مشابه و یا نزدیک به صحیح است و هرچه در آن سستی و ضعف باشد بیان کرده‌ام و چیزی که در آن ذکر نکرده‌ام «صالح» است و بعضی از آنها از بعضی دیگر صحیح‌تراند.

ابوداوود رحمه‌الله عنایت و توجه تمام او به طرف احادیث احکام بوده است که شریعت اسلامی بر آن دور می‌زند و اعتماد کرده است بر آنچه از رسول خدا نوشته و این نشانهٔ بزرگی و اندازهٔ درستی و صحت از احادیث است.

خلاصهٔ کلام در گفتار ابی‌داوود این است احادیثی که بیان ضعف آن را کرده در نزد او سست و ضعیف است و علماء هم در این خلافی ندارند و احادیثی که دربارهٔ آن سکوت کرده اگر در یکی از صحیحین «مسلم و بخاری» موجود باشد آن صحیح است و اگر در یکی از صحیحین نبود در صورتی‌که یکی از علماء درجهٔ آن حدیث را بیان کرده باشد مبنی بر آن است و اگر در یکی از صحیحین مروی نباشد و یکی از علماء هم درجهٔ آن را بیان نکرده باشد امام ابن‌صلاح و امام نووی گفته‌اند این حدیث از نوع حسن است و به درجهٔ صحیح نرسیده و غیر آنان گفته‌اند باز آن احادیث هم از شمار احادیث صحیح هستند و اما آنچه که ابن‌صلاح و امام نووی به‌سوی آن رفته‌اند بنابر بر احتیاط در اخذ حدیث و استدلال به آن است، زیرا نوع حدیث «صالح» برای احتجاج گاهی وقت «صحیح» است و گاهی وقت «حسن»، مسلماً درجهٔ «صحیح» از «حسن» بالاتر است زیرا اعتماد بر قوهٔ ضبط راوة و حفظ و صفات آنها بیشتر و شدیدتر است بر اعتماد بر حدیث حسن و نیز احتیاط در صحیح بیشتر می‌باشد.

آراء علماء در کتاب السنن

امام احمد بن حنبل امام اهل حدیث شیخ و استاد ابی‌داوود کتاب او را مستحسن دانسته و از آن تقدیر کرده است[1]

امام حافظ ابوسلیمان خطائی گوید: «**اِعْلَموا رحمکُمُ الله اِنَّ کتابَ السّنن لاَبی داود رَحِمَهُ اللهُ کتابٌ شَریفٌ لَمْ یُصنّفْ فی عِلْمِ الدّینِ کِتابٌ مِثْلُه**» بدانید رحمت دا بر شما به درستی کتاب سنن ابی‌داوود رحمت خدا بر او باد کتابی است شریف که مانند

---

[1] ابن‌خلکان گوید: و جمع کتب السنن قدیماً و عرضه علی الامام احمد بن حنبل‌رحمه‌الله فاستجاده و استحسنه و عده الشیخ ابواسحاق الشیرازی فی طبقات الفقهاء من جملة اصحاب الامام احمد بن حنبل جلد۲ صفحهٔ ۱۳

آن در علم دین تصنیف نشده است.

کافهٔ مردم آن را قبول کرده‌اند و این کتاب در بین فرقه‌های علماء و طبقات فقهاء بر اختلاف مذاهب آنان حَکَمْ است و چشمه‌سار حدیثی این کتاب مشرب و مورد همه بوده است.

این کتاب برای اهل عراق و اهل مصر و بلاد مغرب و بسیاری از اقطار جهان مرجع و محل اعتماد و توجه است. اما بیشتر اهل خراسان بر کتاب صحیح محمّد بن اسماعیل بخاری و صحیح مسلم بن حجاج توجه و اهتمام دارند. ابن‌قیم جوزیه گوید: کتاب السنن ابی‌داوود در اسلام جائی قرار گرفته که خدا به آن اختصاص داده به‌حدی که در بین اهل اسلام به «حَکَمْ» واقع شده است.

ابوعمرو محمّد بن عبدالواحد زاهد گوید: ابراهیم حربی به من گفت هنگامی‌که ابوداوود این کتاب را تصنیف کرد حدیث برای او نرم شد همچنان که برای داوود پیغمبر آهن نرم گردید.

امام نووی گوید برای کسی‌که به فقه اشتغال داشته باشد لازم است به سنن ابی‌داوود اهتمام کند و معرفت تمام را در آن داشته باشد.

خطابی رحمه‌الله گفته هنگامی‌که کتاب السنن را جمع کرد آن را بر امام احمدﷺ عرضه نمود امام احمدﷺ از آن تمجید و تحسین به عمل آورد.

شیخ ابواسحاق در طبقات الفقهاء او را از جمله یاران امام احمد قلمداد می‌کند.

ابن حبان گوید: ابوداوود یکی از ائمهٔ دنیا است از لحاظ فقه و علم و حفظ و نسک و ورع و اتقان.

ابن‌اعرابی گوید: اگر کسی چیزی از کتابها بغیر از کتاب خدا؛ «قرآن» و سپس کتاب ابی‌داوود در دست نداشته باشد، با وجود کتاب خدا و سنن ابی‌داوود احتیاجی به کتابهای دیگر ندارد.

وی رحمه‌الله گوید: از پیغمبر اکرمﷺ پانصد هزار حدیث نوشته‌ام چهار هزار و

هشتصد حدیث را از آن انتخاب کرده‌ام و در این کتاب آورده‌ام، آنچه را که صحیح یا شبیه یا نزدیک به آن است بیان کرده‌ام و چهار حدیث[1] از آن احادیث که ذیلاً ذکر می‌شود جهت دین برای انسان کافی است که به آن توجه و اهتمام شود.

۱ـ چنان که پیغمبر اکرمﷺ فرموده است «**اِنَّمَا الاَعْمالُ بالنّیات**»[2].

۲ـ قولهﷺ: **مِنْ حُسْنِ اِسْلامِ الْمَرْءِ تَرْكُ مالا یَعْنیهِ.**

۳ـ قولهﷺ: **لا یَکوُنُ الْمُؤمِنُ مُؤمِناً حَتّی یَرْضی لاخیهِ ما یَرْضی لِنَفْسِهِ.**

٤ـ قولهﷺ: **اَلْحَلالُ بَیِّنٌ و الْحَرامُ بَیِّنٌ و بَیْنَ ذٰلِكَ اُمُورٌ مُشْتَبِهاتٌ.«الحدیث بکَمالِهِ.»**

ابواب کتاب و احادیث آن طبق آنچه استاد محمّد محی‌الدین بن عبدالحمید مدرّس در کلیهٔ لغت عربیه در جامع الازهر مصر در مقدمهٔ سنن ابی داوود نوشته گوید: این کتاب مشتمل است بر ۳۵ کتاب که سه کتاب آن تبویب نشده است و باقی مشتمل است بر ۱۸۷۱ باب (**واحدٌ و سبعینَ باباً و ثمانمأة باب و الف باب**) و همهٔ کتاب مشتمل است بر ۵۲۷٤ حدیث (**اربعة و سبعین حدیثاً و مأتی حدیث و خمسة الاف حدیث**) که تفصیل آن در پاورقی ملاحظه شود[3]. ضمناً استاد محمّد محی‌الدین

---

[1] ابن‌خلکان جلد۲ صفحهٔ ۱۳۹

[2] در اکثر تذکره‌ها من جمله البدایه و النهایه جزء ۱۱ صفحهٔ ۵۵ چهار حدیث مورد اهتمام مذکور ذکر شده است.

[3] ۱ـ کتب طهارت که شامل است بر صد و چهل و سه باب و سیصد و نود حدیث از رقم ۱ تا رقم ۳۹۰.

۲ـ کتاب صلاة که شامل است بر سیصد و شصت و هفت باب و هزار و شصت و پنج حدیث از رقم ۳۹۱ تا ۱۵۵۵.

۳ـ کتاب زکات که شامل است بر چهل و هفت باب و صد و چهل و پنج حدیث از رقم ۱۵۵٦ تا رقم ۱۷۰۰.

٤ـ کتاب لقطه که شامل است بر بیست حدیث از رقم ۱۷۰۱ تا رقم ۱۷۲۰.

۵ـ کتاب مناسک که شامل است بر نود و هشت باب و سیصد و بیست و پنج حدیث از رقم

۱۷۲۱ تا رقم ۲۰۴۵.

۶ـ کتاب نکاح که شامل بر پنجاه باب و صد و بیست و نه حدیث از رقم ۲۰۴۶ تا رقم ۲۱۷۴.

۷ـ کتاب طلاق که شامل است بر پنجاه باب و صد و سی و هشت حدیث از رقم ۲۱۷۵ تا رقم ۲۳۱۲.

۸ـ کتاب صوم که شامل است بر هشتاد و یک باب و صد و شصت و چهار حدیث از رقم ۲۳۱۳ تا رقم ۲۴۷۶.

۹ـ کتاب جهاد که شامل است بر صد و هشتاد و دو باب و سیصد و یازده حدیث از رقم ۲۴۷۷ تا ۲۷۸۷.

۱۰ـ کتاب ضحایا که شامل است بر بیست باب و پنجاه و شش حدیث از رقم ۲۷۸۸ تا رقم ۲۸۴۳.

۱۱ـ کتاب صید که شامل است بر چهار باب و هیجده حدیث از رقم ۲۸۴۴ تا رقم ۲۸۶۱.

۱۲ـ کتاب وصایا که شامل است بر هفده باب و بیست و سه حدیث از رقم ۲۸۶۲ تا رقم ۲۸۸۴.

۱۳ـ کتاب فرائض که شامل است بر هفده باب و چهل و سه حدیث از رقم ۲۸۸۵ تا رقم ۲۹۲۷.

۱۴ـ کتب خراج و اماره و فیء که شامل است بر چهل باب و سیصد و شصت و یک حدیث از رقم ۲۹۲۸ تا رقم ۳۰۸۸.

۱۵ـ کتاب جنائز که شامل است بر هشتاد و چهار باب و صد و پنجاه و سه حدیث از رقم ۳۰۸۹ تا رقم ۳۲۴۱.

۱۶ـ کتاب ایمان و نذر که شامل است بر سی و دو باب و هشتاد و چهار حدیث از رقم ۳۲۴۲ تا رقم ۳۳۲۵.

۱۷ـ کتب بیوع و اجاره که شامل است بر نود و دو باب و دویست و چهل و پنج حدیث از رقم ۳۳۲۶ تا رقم ۳۵۷۰.

۱۸ـ کتاب اقضیه که شامل است بر سی باب و هفتاد حدیث از رقم ۳۵۷۱ تا رقم ۳۶۴۰.

۱۹ـ کتاب علم که شامل است بر سیزده باب و بیست و هشت حدیث از رقم ۳۶۴۱ تا رقم ۳۶۶۸.

۲۰ـ کتب الاشربه که شامل است بر بیست و دو باب و شصت و هفت حدیث از رقم ۳۶۶۹ تا رقم ۳۷۳۵.

۲۱ـ کتاب اطعمه که شامل است بر پنجاه و پنج باب و صد و نوزده حدیث از رقم ۳۷۳۶ تا رقم ۳۸۵۴.

در پایان تعداد شمارهٔ احادیث که ٥٢٧٤ آخرین رقم احادیث است، اشـاره کـرده و می‌گوید: به این حساب ٥٢٧٤ حدیث در کتاب سنن ابی‌داوود مذکور است. مع‌ذلک خود امام گفته است کتاب او شامل است بر چهار هزار و هشتصد حدیث، بنـابراین به نظر می‌رسد که بقیهٔ احادیث زیاده باشد، خود استاد به این ایراد پاسخ می‌دهد که به حساب ما احادیث زیاده از دو وجه ســرچشـمه گرفتـه: یکـی اینکـه بعضـی از

۲۲ـ کتاب طب که شامل است بر بیست و چهار باب و هفتاد و یک حدیث از رقم ۳۸٥٥ تا رقـم ۳۹۲٥.

۲۳ـ کتاب عتق که شامل است بر پانزده باب و چهل و سه حدیث از رقم ۳۹۲٦ تا رقم ۳۹٦۸.

۲٤ـ کتاب حروف و قرائت که شامل است بر چهل حدیث از رقم ۳۹٦۹ تا رقم ٤۰۰۸ که مصنف آن را باب گذاری نکرده است.

۲٥ـ کتاب حمام که شامل است بر سه باب و یازده حدیث از رقم ٤۰۰۹ تا رقم ٤۰۱۹.

۲٦ـ کتاب لباس که شامل است بر چهل و هفت باب و صد و سی و نه حدیـث از رقـم٤۰۲۰ تـا رقم ٤۱٥۸.

۲۷ـ کتاب ترجل که شامل است بر بیست و یک باب و پنجاه و پنج حدیث از رقم ٤۱٥۹ تا رقـم ٤۲۱۳.

۲۸ـ کتاب خاتم که شامل است بر هشت باب و بیست و شش حدیث از رقم ٤۲۱٤ تا رقم ٤۲۳۹.

۲۹ـ کتاب فتن که شامل است هفت باب و سی و نه حدیث از رقم ٤۲٤۰ تا رقم ۲۲۷۸.

۳۰ـ کتاب مهدی که شامل است بر دوازده حدیث از رقم ٤۲۷۹ تا رقم ٤۲۹۰.

۳۱ـ کتاب ملاحم که شامل است بر هجده باب و شصت حدیث از رقم ٤۲۹۱ تا رقم ٤۳٥۰.

۳۲ـ کتاب حدود که شامل است بر چهل باب و صد و چهل و سه حدیث از رقم ٤۳٥۱ تـا رقـم ٤٤۹۳.

۳۳ـ کتاب دیات که شامل است بر سی و دو باب و صد و دو حدیث از رقم ٤٤۹٤ تا رقم ٤٥۹٥.

۳٤ـ کتاب سنت که شامل است بر سی و دو باب و صد و هفتاد و هفت حدیث از رقم ٤٥۹٦ تـا رقم ٤۷۷۲.

۳٥ـ کتاب ادب که شامل است بر صد و هشتاد باب و پانصد و دو حدیث از رقم ٤۷۷۳ تـا رقـم ٥۲۷٤ که طبق آنچه استاد محمّد محی‌الدین گفته آخرین رقم کتاب است.

روایات این کتاب از بعضی روایات دیگر ناقص‌تر است و زیاده و نقصانهائی در نسخ مختلف دیده می‌شود، بنابراین در این نسخه اشاره به یک حدیث یا زیادتر شده است که در بعضی از نسخه‌ها بوده و در بعضی نبوده است.

دوم اینکه در این کتاب احادیث زیادی بطور تکرار به اسناد واحد در یک‌جا و یا چندجا آمده چونکه آن حدیث شامل عده‌ای از احکام مختلف می‌باشد، بنابراین اصل حدیث یکی است و نسبت به مورد حکم تعدد پیدا می‌کنند با این توضیح زیاده نسبت به مورد است و خارج از حساب امام ابی‌داوود نیستند، استاد می‌افزاید کتاب سنن ابی‌داوود چند بار در هند و مصر به چاپ رسیده و بعضی از شروح آن نیز در مصر و هند و شام چاپ شده است و نسخه‌هائی که در اختیار او بوده‌اند بدین قرار است:

۱ـ نسخه‌ای که در مطبعهٔ کستلیه که در سال ۱۲۸۰ هجری به عنایت استاد شیخ نصر مورینی به چاپ رسیده است.

۲ـ نسخهٔ مطبوعه در مطبعهٔ التّازیه لصاحبها عبدالوهاب محمّد التّازی.

۳ـ نسخهٔ مطبوعه در مطبعهٔ محتبائی در شهر دهلی.

٤ـ نسخهٔ قطعه‌ای از کتاب که شامل است بر جزء اول از تجزیهٔ خطیب بغدادی رحمه‌الله تا صفحهٔ چهل و هشت جلد اول در این مطبوعه که مذیل است به شرح علاّمه ابی‌طیب محمّد شهیر به شمس الحق عظیم آبادی که غایت المقصود در شرح سنن ابی‌داوود نام دارد و این قطعه در مطبعهٔ انصاری در دهلی به چاپ رسیده است و به غایت عنایت و دقّت تصحیح شده است.

۵ـ نسخهٔ مطبوعه که در ذیل آن شرحی دیگر از علاّمه ابی‌طیب محمّد شمس الحق که عون المعبود علی سنن ابی‌داوود نام دارد، دیده می‌شود و این نسخه علی‌الاطلاق صحیح‌ترین نسخه‌هاست.

۲٤ـ آثار علمی او

۱ـ مهمترین آثار علمی او کتاب السنن در حدیث است خود او می‌گوید: حدیثی را در کتاب خود نگذاشته‌ام که اجماع بر ترک او شده باشد، یعنی همهٔ احادیث متّفق علیه را آورده‌ام و آن کتابی است که هر حدیثی را که از پیغمبر بخواهید، در آن می‌یابید، و السنن او در مصر و لکنا و با شروح متفرقه چاپ شده و آن را خود ابی‌داوود بعد از تألیف امام احمد بن حنبل‌ﷺ آخرین ائمهٔ اربعه رسانیده و مورد تحسین امام واقع شده است.

ذهبی در تذکرة الحفّاظ گوید امام ابی‌داوود گفته است از پیغمبرﷺ پانصد هزار حدیث نوشته‌ام و این سنن که شامل چهار هزار و هشتصد حدیث است از آن انتخاب کرده‌ام. در تاریخ البدایه و النهایه[1] آمده که ابوحامد امام غزّالی دربارهٔ کتاب السنن گفته: معرفت السنن در قسمت احادیث نبوی برای مجتهد کافی است .

۲ـ مراسیل که در قاهره چاپ شده است.

۳ـ ناسخ القرآن و منسوخه.

٤ـ دلائل النبوة.

۵ـ اختلاف المصاحف.

آنچه که علاّمه دهخدا دربارهٔ امام ابی‌داوود در فرهنگ و لغت نامهٔ دهخدا آورده عیناً نقل می‌کنیم.

ابوداوود (اوو)

سجستانی سلیمان بن اشعث ابن اسحاق ابن بشیر ابن شداد ابن عمرو ابن عمر ابن عمران السجستانی الازدی بالولاء. اصل او از سیستان و مولد او به سال دویست و دو (۲۰۲) بود وی در اوان صبابهٔ نیشابور بود و با فرزندان اسحاق ابن راهویه به

[1] البدایه و النهایه تألیف حافظ عمادالدین ابی‌الفداء جزء ۱۱ صفحهٔ ۵۵

یک دبستان سبق می‌خواند و آنگاه که هنوز سنین عمر او بـه ده نرسیده بـود نـزد محمّد بن اسلم طوسی استملاء احادیث می‌کرد سپس به بصره شد و بدآنجا اقامت گزید و چند کرّت به بغداد سفر کرد و از روایت حرمیـن، عـراق، خراسـان، شـام، مصر، بصره و جزیرهٔ ابن‌عمر از جمله احمد بن حنبل، احمد بن صالح، مسـلم بـن ابراهیم، احمد بن عبید، سلیمان بن حرب و عدهٔ بی‌شمار دیگر اخذ و روایت کـرد و احمد بن حنبل از او روایت نمود و ابوالفرج ابن‌جوزی گوید او در نقل حدیث و علل آن از اکابر ائمّه محدثّین و علماء آنان اسـت و مـانند کتـاب سـنن او یکـی از صحاح ستّهٔ اهل سنّت و جماعت تصنیفی نیامد، او این کتاب را بر احمد بن حنبـل عرضه کرد وی را پسند آمد و تحسین کرد.

یافعی گوید «**کانَ ابو داوود رأساً فی الحَدیثِ و رأساً فی الفقه ذا جلالـةٍ و حرمَـةٍ وَ صلاحٍ و ورعٍ**».

و ابراهیم حربی گوید: حدیث در کف ابی‌داوود چون آهن در دست داوود نبـی نرم شد و او با علم خویش ورع و تقوا را جمع کرد و ابن‌خلکان گوید: «**اَحَدُ حفّاظ الحدیثِ و علمه و علله و کانَ فی الدَّرَجةِ الْعالیَةِ مِنَ النسكِ و الصّلاحِ**».

و شیخ ابواسحاق شیرازی او را از اصحاب امام حنبل شمرده است و ابوبکر بـن راشد در تصبیح المصابیح از ابوداوود حکایت می‌کند که می‌گفت از پیـامبر پـانصد هزار حدیث نوشتم و چهار هزار و هشتصد حدیث از آن عدهٔ کثیر بـرگزیـدم و آن کتاب سنن است مرکب از اخبار صحاح و شبه صحاح و نزدیک به صحـاح و تنـها چهار حدیث از آن دین مرد را پسندید.

یکی از آن چهار قول رسول ﷺ که فرمود: «**الاَعْمالُ بِالنّیات**» یعنی در عمل کـار دل و قصد و آهنگ راست.

و دیگر فرمود: «**مِنْ حُسْنِ اِسْلامِ الْمَرءِ تَرْكُ مالا یَعْنیهِ**». یعنی از نشانه‌های نیکـوی ایمان آن است که از هرچه که نه به کار توست دست برداری.

و دیگری فرمود: «**لا یَکوُنُ الْمُؤمِنُ مُؤمِناً حَتّی یَرْضی لاخیهِ ما یَرْضی لِنَفْسِهِ**».
یعنی مؤمن، مؤمن نبود تا آنگاه که برای دیگران آن پسندد که خود را پسندد.

و دیگر فرمود: «**اَلْحَلالُ بَیِّنٌ و الْحَرامُ بَیِّنٌ و بَیْنَ ذلِكَ اُمُورٌ مُشْتَبِهاتٌ.فَمَنْ تَرَكَ الشُبُهاتِ نَجی مِنَ المُحَرَّماتِ وَ مَنْ اَخَذَ بالشُّبُهاتِ اِرْتَکَبَ الْمُحَرَّماتِ فَهَلَكَ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُ**» یعنی روا و حلال پیدا و ناروا و حرام پیدا است و میان این دو اموری است که حکم آن روشن نیست و متشبه است هر که از این امور پرهیز جست از نارواها و محرمها ایمن ماند و آنکه بدانان یازید در نارواها و حرامها افتاد و از آن سوی که ندانست خود را به ورطهٔ هلاک افکند.

ابوبکر گوید که ابوداوود می‌گفت شهوت خفیه یعنی آز نهان و آز حب و دوستی و ریاست است وقتی در مجلس استملاء دوستی از او اجازه خواست تا با محبرهٔ وی چیزی نویسد، ابو داوود گفت: «**مَنْ شَرَّعَ فی مالِ اَخیهِ بالاستئذانِ فَقَدْ اِسْتَوْجَبَ بالحشتمهِ الحِرْمانِ**» و در ترجمهٔ او آمده است که سهل بن عبدالله تستری زاهد مشهور که صاحب مقامات و کرامات بود، به زیارت ابوداوود شد، او را گفتند این سهل است که به زیارت تو آمده است، ابوداوود بر پای خواست و او را اکرام کرد و بنشاند سهل گفت مرا به تو حاجتی است ابوداوود گفت آن چیست گفت بگوی با مکان آن حاجت بر آورم ابوداوود بگفت سهل گفت خواهم اجازت دهی تا بر آن زبان که با وی از رسول الله ﷺ حدیث کرده‌ای بوسه دهم، ابوداوود زبان بیرون کرد و عبدالله زبان وی ببوسید.

و باز گویند او در روش و هیبت و منظر و شمائل بر رسول ﷺ مانند بود بدین سیاق: «**عَن ابراهیم عن علقمه قالَ کانَ عبدالله یشبه بالنبیﷺ فی هدبهِ و دلِّهِ وکان علقمه یشبَهَ بعبدالله و قالَ جریر بن عبدالحمید کانَ ابراهیمُ یشبه بعلقمه و کان منصور یشبه بابراهیم و قالَ غیر جریر کانَ سفیانُ یشبه بمنصور و قالَ عمران ابن احمد و قالَ**

ابوعلی القوهستانی کانَ وقیعَ یشبه بسفیان و کانَ احمد بن حنبل یشبه بوکیع و کانَ ابوداوود یشبه باحمد بن حنبل ﷺ.»

و ابوداوود به سال دویست و هفتاد و پنج (۲۷۵) در بصره در گذشت و عبدالله ابن عبدالوهاب هاشمی بر وی نماز کرد حاجی خلیفه علاوه بر سنن دو کتاب یکی به‌نام «ناسخ القرآن و منسوخه» و دیگری را به قولی به‌نام «دلائل النبوة» آورده است.

ابن ندیم کتابی دیگر موسوم به کتاب اختلاف المصاحف از او نام برده و در قاهره کتابی به‌نام مراسیل منسوب به او طبع شده است.

و سجستان که ابوداوود از آنجاست خراسان ولایت معروف است که به فارسی سیستان نامند و یاقوت در معجم البلدان گوید که ابوالفضل محمّد بن طاهر مقدسی گفت که از محمّد بن نصر شنیدم که نسبت ابی‌داوود به سجستان یا سجستانه قریه‌ای از بصره است و این گفته استوار نیست چه گذشته از اینکه قاطبهٔ حفّاظ و ضابطین بر خلاف محمّد بن نصر گفته‌اند هم سبق بودن داوود با اولاد اسحاق بن راهویه به نیشابور و حدیث شنیدن وی در صغر سن از محمّد بن اسلم طوسی دو گواه دیگر بر مصداق روایت مشهود است و نسبت ازدی در نام ابی‌داوود بالولا است.

فصل چهارم

امام ترمذی (رحمه‌الله)

۱ـ **نام و نسب:** محمّد بن عیسی بن سَوره بن موسی بن ضحّاک سـلمی ضریـر بوغی ترمذی و اصل او از مرو بوده است. بوغ دهی است از شش فرسـخی ترمذ[1]. وی یکی از اصحاب صحاح ستّه و از ائمهٔ مقتدی به و از اعـلام حفّـاظ و مشـاهیر محدثین است.

۲ـ **کنیه:** ابو عیسی، ابوالحسن.

۳ـ **لقب:** حافظ ترمذی.

٤ـ **تاریخ تولّد:** سال ۲۰۰ (مأتین) یا ۲۰۹ چنان که ابن‌خلکان نوشته است.

۵ـ **محلّ تولّد:** ترمذ.

٦ـ **تاریخ وفات:** شب دوشنبه سیزده رجب سال ۲۷۹ **(تسع و سبعین و مأتین).**

غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی در تاریخ حبیب السّیر[2] گویـد: شـب دوشـنبه

---

[1] و هی مدینة قدیمة علی طرف نهر بلخ و هو جیحون. دائرة المعارف فرید وجدی جلد دوم صفحـة ٦٧١

[2] در تاریخ حبیب السّیر جزء سوم از مجلّد دوم صفحهٔ ۲۸۲ در مقدمهٔ صحیـح ترمـذی ابواشـبال گوید: ابوعیسی محمّد بن عیسی بن سوره بن موسی بن ضحاک السُلمی البوغی الترمذی الضریـر. در البدایه و النهایه در مرتبه سوم گوید: محمّد بن عیسی بن سوره بـن شـداد بـن عیسـی سُـلمی الترمذی الضریر.

سیزدهم رجب سنهٔ «تسع و سبعین و مأتین» (۲۷۹) به مدینة الرحال وفات ابوعیسی محمّد بن عیسی بن سوره بن موسی بن الضّحاک التّرمذی الضّریر که در سلک جماهیر اهل حدیث انتظام دارد و جامع او داخل صحاح ستّه است اتفاق افتاد و در تصحیح المصابیح مسطور است که: «**و اعلی ما وقع له اسناد حدیث واحد وقع بینه و بین النبیﷺ ثلثة الرجال**».

۷ـ **محل وفات**: ترمذ. سمعانی گوید در قریه بوغ فوت کرده است و تاریخ فوت او را ۲۷۵ نوشته در ریحانة الادب دویست وهفتاد و نه در هفتاد سالگی ضبط کرده است ذهبی[1] در میزان الاعتدال و ملا علی قاری در شرح الشمایل این نظریه را داشته‌اند.[2]

در دائرة المعارف مؤسسه انتشارات فرانکلن به سرپرستی غلام حسین مصاحب و الاعلام خیر الدین زرکلی نوشته شده: در آخر عمر از نعمت بینائی چشم پوشیده است. در معجم مطبوعات العربیه و المعربه نوشته شده: امام ابوعیسی بن محمّد بن عیسی بن سوره بن طحال سلمی بوغی از اجلّهٔ حفاظ و محدثین بوده و کتاب او ثالث صحاح سته است و هر کسی این کتاب در خانهٔ او باشد مثل اینکه پیغمبر در خانهٔ اوست و صحبت می‌کند[3] در دائرة المعارف اسلامی، احمد سنتاوی گوید: اکثر روایت بر نسب او آن است که ما در نسب او ذکر کرده‌ایم و روایاتی دیگر هست که گویند: محمّد بن عیسی بن سوره بن شداد. و محمّد بن عیسی بن یزید بن

[1] در مقدمه جامع الصحیح ترمذی به قلم ابی الاشبال احمد محمّد شاکر در صفحهٔ ۷۷ آمده: و قد ذکر الحافظ الذهبی فی میزان الاعتدال انه مات سنة ۲۷۹ و کان من انباء سبعین و قال العلامة ملا علی قادری فی شرح الشمایل بعد ان ذکر وفاته سنة ۲۷۹ «و له سبعون سنة» و قال الصلاح الصفدی فی «نکت الهمیان» و له سنة بضع و مأتین والله اعلم.

[2] منقول از دائرة المعارف اسلامی احمد السنتاوی.

[3] کشف الظنون جلد دوم.

سکن. و صاحب همین دائرة المعارف این را ضبط کرده است: ابوعیسی محمّد بن عیسی ابن سوره ابن شداد ترمذی منسوب است به ترمذ که در اعلی مجرای نهر جیحون بر مسیر شش فرسخ از بلخ قرار گرفته است.

بعضی گویند هنگامی‌که بدنیا آمد اکمه[1] و نابینا بود و بعد نابینائی او برطرف گردید، همین کتاب اضافه می‌کند جز اطلاعات کمی دربارهٔ او نداریم و نمی‌دانیم ترمذی کجا بدنیا آمده آیا در قریه بوغ یا شهر ترمذ چشم به جهان گشوده، سمعانی گوید در تعلیل نسبت او به بوغ یا اینکه در این قریه بوده است و یا در اینجا ساکن شده تا اینکه فوت کرده است. ملا علی قاری از ترمذی نقل می‌کند که او گفته جد من مروزی بود در ایام لیث بن سیار سپس از مروز به ترمذ نقل مکان کرده است.

در مورد وفات او ابوالاشبال احمد شاکر در مقدمهٔ سنن ترمذی[2] گوید: در تاریخ وفات او بطور جزئی و غیر جید اختلاف شده است سمعانی در الانساب در ماده الترمذی گفته در دهکدهٔ خودش بوغ که یکی از روستاهای ترمذ است در «**سنه نیف و سبعین مأتین**» فوت کرده است و در ماده البوغی گفته در سال ۲۷۵ در قریهٔ بوغ زندگی را بدرود گفته. یاقوت در قسمت اول از سمعانی تقلید کرده و ابن خلکان در مورد دوم از او پیروی کرده است، شیخ عابد، سندی به خط خودش بر نسخهٔ ترمذی ذکر کرده است که ترمذی در سال ۲۰۹ بدنیا آمده و ٦٨ سال زندگی کرده و در سال ۲۷۷ فوت کرده است احمد شاکر می‌افزاید این نظریه اشتباه است، صواب آن است که حافظ المزنی در التّهذیب از حافظ ابی‌العباس جعفر بن محمّد بن المعتز المستغفری نقل کرده است که گفته شب دوشنبه سیزده رجب سال ۲۷۹

---

[1] در البدایه و النهایه جزء ۱۱ صفحهٔ ٦٦ آمده: «یقال انه ولد اکمه». در مقدمهٔ ترمذی ابی الاشبال احمد محمّد شاکر در صفحهٔ ۷۸ گوید: و قد قیل انه ولد اکمه «نقل ذلك الحافظ المزنی فی التهذیب و ابن العماد فی الشذرات و غیرهما» و هذا خطاء یردّه، ما عرف من ترجمته.

[2] صفحهٔ ۹۱ چاپ مصر

ابوعیسی ترمذی در ترمذ[1] وفات یافته است، این قسمت مورد اعتماد علماء و تاریخ فوت او را در این سال قرار داده‌اند، مستغفری مؤرخ بزرگی بوده به خراسان مسافرت کرده و مدت مدیدی در آنجا اقامت داشته است چنان که ترجمهٔ او در الانساب سمعانی صفحهٔ ۵۲۸ و تذکرة الحفّاظ ذهبی (۲۸۳:۳) بر این دلالت دارد.

احمد شاکر باز می‌گوید با همهٔ آنچه که ذکر شد ترجیح می‌دهیم که ترمذی در قریهٔ بوغ[2] بدنیا آمده و در آنجا هم فوت کرده است. آنانکه گفته‌اند در ترمذ وفات یافته به این منظور بوده که در دهکده‌ای «بوغ» از دهات ترمذ که تابع آن بوده به رحمت حق پیوسته و مانند این نسبت زیاد است.

۸ـ **محلّ سکونت:** ترمذ.

۹ـ **شغل شخصی:** کسب و نشر علم و شغل و درآمد دیگری برای او پیدا نکردم.

۱۰ـ **نام پدر:** عیسی.

۱۱ـ **شغل پدر:** نامعلوم.

---

[1] در مقدمهٔ سنن ترمذی نوشتهٔ احمد شاکر صفحهٔ ۷۸ و ۷۹ آمده در ضبط کلمهٔ «تِرْمِذْ» اختلاف است آنچه که معروف و مشهور است بر زبانها به کسر تا و میم و سکون را بر وزن «اِسْمِد» می‌باشد چنان که صاحب قاموس آن را ضبط کرده است. سمعانی گفته: ترمذ شهری است قدیمی بر طرف نهر بلخ که آن را جیحون گویند. ابن خلکان گفته از کسی که آنجا را دیده پرسیده‌ام آیا در ناحیهٔ خوارزم است یا ماوراء النهر جواب داده در شمار ماوراء النهر است از آن طرف.

یاقوت گفته: مدینة مشهورة من امهات المدن راکبة علی نهر جیحون من جانبه الشرقی، متصلة العمل بالصغانیان (چغیانیان) و لها قُهُنْدُزٌ (کُهَنْ دِز «دژ قدیم») و ربضٌ یحیط بها سور و اسواقها مفروشة بالآجر و لهم شرب یجری من الصغانیان لآن جیحون یستقل عن شرب قراهم.

[2] بوغ به ضم با و سکون واو و غ معجمه دهکده‌ای از دهات ترمذ است که بین آنها شش فرسخ می‌باشد و محتمل است اهل این قریه باشد که نسبت او به این قریه یا شهر آن بوده زیرا به نظر نمی‌رسد که اهل شهر باشد و به دهات آن منسوب شود.

۱۲ـ نام فرزند: فرزندی برای او نیافتم.

۱۳ـ **شغل فرزند:** ـــــــــ

۱٤ـ **درآمد:** نامعلوم.

۱۵ـ **رابطه با حکومت:** خوب بوده است.

۱٦ـ **محل تحصیل:** ـــــــــ

۱۷ـ **استادان و شیوخ او:** در مقدمهٔ سنن ترمذی به قلم احمد شاکر آمده:[1] وی بسیاری از شیوخ را درک کرد و از آنها سماع حدیث نمود و عصر او عصر نهضت علمیهٔ عظیمه در علوم حدیث بود و این نهضت از امام محمّد بن ادریس شافعی مطلبی ناصر حدیث سرچشمه گرفته، زیرا او در این باره عموم مردم و اهل عراق و مخصوصاً اهل مصر را تعلیم کرد و معنی احتجاج به سنت و معنی عمل به آن با قرآن را نشان داد و اصول آن را تحدید و تحریر نمود.

و سپس ائمهٔ اصحاب کتب ستّه که طبقهٔ تالیهٔ عصر شافعی بودند با اینکه او را از لحاظ روئیت و سماع درک نکردند[2]، ولی اقران، معاصران، مناظران و شاگردان او را درک کرده و در این میان به‌حد نبوغ و عظمت مقام حدیثی رسیده بودند.

ائمهٔ ستّه از بسیاری از شیوخ روایت کرده‌اند بعضی از آنها از بعضی شیوخ منفرداً به روایت پرداخته‌اند و بعضی از آنها با بعضی دیگر شریک در روایت بوده‌اند، موافق با گفتهٔ احمد شاکر در دائرهٔ المعارف احمد سنتاوی و هیئت مؤلفین آمده ترمذی بسیاری از قدماء شیوخ را درک کرده و از آنان سماع حدیث را نموده است، او با جمیع اصحاب کتب ستّه فقط با نه نفر اشتراک روایت داشته است و آنها عبارتند از:

۱ـ محمّد بن بشار بُنْدار متولّد ۱٦۷ متوفّی ۲۵۲ هجری.

---

[1] صفحهٔ ۸۰

[2] زیرا شافعی رحمه الله قبلاً زندگی رابدرود گفته بود. مقدمهٔ ترمذی صفحهٔ ۸۰

۲ـ محمّد بن المثنی موسی متولّد ۱٦۷ متوفّی ۲۵۲ هجری.

۳ـ زیاد بن یحیی حسانی متوفّی ۲۵٤ هجری.

٤ـ عباس بن عبدالعظیم عنبری متوفّی ۲٤٦ هجری.

۵ـ ابوسعید الاشج عبدالله بن سعید کندی متوفّی ۲۵۷ هجری.

٦ـ ابوحفص عمرو بن علی الفلاس متولّد ۱٦۰ متوفّی ۲٤۹ هجری.

۷ـ یعقوب بن ابراهیم الدَوْرَقی متولّد ۱٦٦ متوفّی ۲۵۲ هجری.

۸ـ محمّد بن مَعمَر القیسی البحرانی متوفّی ۲۵٦ هجری.

۹ـ نصر بن علی الجَهضَمی متوفّی ۲۵۰ هجری.

ترمذی شیوخ و استادانی قبل از اینها را درک کرده و در کتابش از آنها روایت به عمل آورده است. از جمله عبارتند از:

۱ـ عبدالله بن معاویه جُمَحی متوفّی ۲٤۳ که عمر او متجاوز از صد سال بود.

۲ـ علی بن حجر المروزی متوفّی به ۲٤۰[1] که عمر او نود و یک سال بود.

۳ـ قطیبه بن سعید الثّقفی ابورجاء متولّد ۱۵۰ و متوفّی ۲٤۰.

٤ـ ابومصعب احمد بن ابی‌بکر الزهری المدنی متولّد ۱۵۰ متوفّی ۲٤۲.

۵ـ ابراهیم بن عبدالله بن حاتم هروی متولّد ۱۷۸ متوفّی ۲٤٤ هجری.

٦ـ محمّد بن ملک بن ابی‌شوارب متوفّی سال ۲٤٤ هجری.

۷ـ اسماعیل بن موسی فزاری السُدی متوفّی به سال ۲٤۰ هجری.

۸ـ سوید بن نصر بن سوید مروزی متوفّی ۲٤۰ در ۹۱ سالگی.

۹ـ محمّد بن ابی‌معشر نجیح سندی متوفّی به سال ۲٤٤ و قیل در سال ۲٤۷ در ۹۹ سالگی و ۸ روز.

---

[1] در مقدمهٔ صحیح ترمذی نوشته علی بن حجر مروزی متوفّی سال ۲٤٤ که نزدیک به صد سال عمر کرده است و من اصل این قسمت را از دائرة المعارف ستناوی اخذ کرده‌ام که فعلاً دسترسی به آن ندارم.

استادان و شیوخ او زیاد بوده‌اند وی رحمه‌الله نیز از قتیبه بن سعید و محمّد بن اسماعیل بخاری و ابراهیم بن عبدالله هروی و اسماعیل بن موسی سماع و اخذ نموده است.

او در حدیث بر بخاری تفقّه کرده و از او علم حدیث را اخذ نموده خریج و تلمیذ و از شاگردان او و به دوام در حضور او بوده و از او پرسیده و استفاده کرده و با او مناظره نموده و سپس موافق او شده و گاهی به عادت تحقیق و اثبات حق در بحث و مناظره رأی مخالف را پسندیده است امام بخاری شاهد دقّت نظر و مقامات علمی او بوده چنان که عادت کبار شیوخ است که از کوچکتر از خود نیز روایت کرده‌اند، امام بخاری حدیث واحدی را از امام ترمذی روایت کرده است[۱] و باز در بعضی از شیوخ مانند قتیبه بن سعید و علی بن حجر و ابن‌بشّار و غیره با بخاری شرکت جسته است[۲] و از خراسانیین و حجازیین و عراقیین نیز سماع حدیث کرده است.

۱۸ـ **نام مدارس:** مدارس و مکاتب و یا مساجد ترمذ و شهرهایی که به آنجا مسافرت کرده است.

۱۹ـ **نام مساجد:** مساجد شهرهای محلّ تحصیل او.

۲۰ـ **مسافرت:** به خراسان و حجاز و عراق در پی کسب علم و سماع مسافرت کرده است[۳].

---

[۱] مقدمهٔ صحیح ترمذی به قلم احمد محمّد شاکر صفحهٔ ۸۳.

[۲] در مقدمهٔ صحیح ترمذی به قلم احمد محمّد شاکر آمده: ابوعیسی ترمذی به شهرها به گردش پرداخته و از خراسانیها و عراقیها و حجازیها سماع کرده ولی گمان نمی‌کنم به بغداد رفته باشد و الاّ از سیدالمحدثین زعیم بغداد امام احمد بن حنبل روایت می‌کرد و یا حافظ ابوبکر خطیب ترجمهٔ او را در تاریخ بغداد می‌آورد. صفحهٔ ۸۳. نگارنده: می‌گویم چون به عراق رفته محتملاً به بغداد هم مسافرت کرده است.

[۳] مقدمهٔ صحیح ترمذی به قلم احمد محمّد شاکر صفحهٔ ۸۳.

۲۱ـ **اجازه از که گرفته:** به وجوهی که در قسمت بخاری قبلاً ذکر شد، از استادانی که از آنها سماع حدیث را کرده است.

۲۲ـ **کجا درس می‌داده:** بیشتر در مسجد یا مدرسه و مکتبهٔ معمولهٔ آن روزگار.

۲۳ـ **شاگردان نخبهٔ او وکسانی که از او روایت کرده‌اند:** محمّد بن محبوب مروزی یعنی ابوالعباس محبوبی محمّد بن احمد بن محبوب مروزی محدّث و شیخ و رئیس مرو که کتاب جامع ترمذی را از او روایت کرده است[۱]، احمد بن یوسف نسفی، هیثم بن کلیب شاشی صاحب المسند، مکحول بن فضل، محمّد بن محمود بن عنبر، حماد بن شاکر، عبد بن محمّد النسفیون، احمد بن علی بن حسنویه، امام بخاری[۲]، محمّد بن منذر بن شکر و غیر آنها از او روایت و سماع حدیث کرده‌اند.

۲٤ـ آثار علمی و تألیفات او

۱ـ صحیح ترمذی[۳] که مهمترین تألیفات او می‌باشد و جامع پنج هزار حدیث است، او در علم حدیث زبر دست بوده و به ملاحظات نقد ممتاز و مواضع خلاف بین مذاهب را در این کتاب بیان کرده است. شرحهایی بر این کتاب نوشته‌اند از جمله شرح «**تحفة الاحوذی**» لِمبارک فوری الهندی متوفّی به سال ۱۳۵۳ هجری می‌باشد.

در مقدمهٔ صحیح ترمذی[٤] آمده قاضی ابی‌بکر بن عربی در آغاز شرحی که بر

[۱] مقدمهٔ صحیح ترمذی به قلم احمد محمّد شاکر صفحهٔ ۸۳

[۲] مقدمهٔ صحیح ترمذی به قلم احمد محمّد شاکر صفحهٔ ۸۳

[۳] مقدمهٔ صحیح ترمذی صفحهٔ ۸۷ آمده: و فی کشف الظنون فی الکلام عن «الجامع الصحیح» للترمذی و هو ثالث الکتب الستة فی الحدیث و قد اشتهر بالنسبة اِلی مؤلّفِهِ فیقال جامع الترمذی و یقال له السنن ایضاً و الاول اکثر.

[۴] مقدمهٔ صحیح ترمذی به قلم احمد محمّد شاکر صفحهٔ ۸۹

صحیح ترمذی نوشته و «**عارضة الاحوذی**» نام داده و فصل نفیسی در مدح کتاب ترمذی نوشته و از آن به خوبی توصیف کرده است[۱].

امام ترمذی گوید: این کتاب را بر علماء حجاز و عراق و خراسان عرضه کردم به آن راضی بودند و کسی‌که کتاب من در خانهٔ او باشد مثل اینکه پیغمبر در خانهٔ اوست و صحبت می‌کند[۲].

در شرح تاج الاصول و مقدمهٔ ترمذی آمده که امام ترمذی گفته است این کتاب را بر علماء عراق و خراسان وحجاز نشان دادم به آن راضی بودند و آن را نیکو و مستحسن دانستند. : **مَنْ کانَ فی بیتِه هذا الکتاب فکانما فی بیته نبیٌ ﷺ یتکلّم**[۳].

کسی که این کتاب (صحیح ترمذی) در خانهٔ او باشد مثل اینکه پیغمبر در خانهٔ اوست و حرف می‌زند. این کتاب در مصر و قاهره و هند چاپ شده و بر آن شرحها نوشته‌اند.

۲ـ العلل: نصف این کتاب را در سمرقند تألیف کرده و در عید اضحی سال ۲۷۰ آن را به پایان رسانده است[٤].

---

[۱] از جمله گفته: و فیه اربعة عشر علماً و ذلك اقرب الی العمل و اسلم: اسند و صحّح و ضعّف و عدّد الطرقَ و جرَح و عَدَّلَ و اسمی و اکنی و وصلَ و قطع و اوضحَ المعمولَ به والمتروك و بیَّنَ اختلافَ العلماءِ فی الرّدِ والقبولِ لاثاره، و ذکر اختلافهم فی تأویله، و کلٌ عِلم مِن هذا العلومِ اصلٌ فی بابه، و فرد فی نصابه. صفحهٔ ۹۰.

[۲] در شرح تاج الاصول صفحهٔ ۱۵ اینطور از امام ترمذی منقول است: مَنْ کانَ کتابی فی بیتِه فکانما فی بیته نبیٌ ﷺ یتکلّم.

[۳] در مقدمهٔ صحیح ترمذی به قلم احمد شاکر آمده: ابوعلی منصور بن عبدالله خالدی از ترمذی نقل کرده که در شأن کتابش (الجامع) گفته: صنفتُ هذا الکتابَ فعرضته علی علماء الحجاز و العراق و الخراسان فرضوا به، و مَنْ کانَ فی بیتِه هذا الکتاب فکانما فی بیته نبیٌ ﷺ یتکلّم صفحهٔ ۸۸.

[٤] البدایه و النهایه جزء ۱۱ صفحهٔ ٦۷.

۳ـ الشّمائل المحمّدیه: که در کلکته واسلامبول و فاس ودهلی چاپ شده است، و محمّد بن قاسم جسوس شرحی به‌نام الفوائدالجلیلیه‌البهیه علی الشمائلِ المحمّدیه بر الشّمائل او نوشته و هر دو در قاهره به چاپ رسیده‌اند.

٤ـ کتاب التاریخ: کتاب التاریخ را در فهرست ابن ندیم یافتم در معجم المؤلّفین عمر رضا کحاله آمده از تصانیف او است:

جامع الصّحیح، الشّمائل فی الشمائل النبیﷺ و العلل فی الحدیث.

۵ـ رساله‌ای در خلاف و جدل (الجرح والتعدیل)، و تاریخ حافظ عمادالدین ابی‌الفداء در تاریخ البدایه و النهایه[1] گوید: او مصنفات مشهوره‌ای دارد از قبیل: الجامع، الشّمائل، اسماء الصّحابه و غیر ذلک.

٦ـ الزهد.

۷ـ الاسماء و الکنی. و غیر ذلک.

ابن حبان در کتاب الثّقات گوید: ابوعیسی از کسانی بود که جمع کرد و حفظ کرد و مذاکره نمود. عمر رضا کحاله گوید او محدّث و حافظ و فقیه و مؤرّخ بود. علاّمه طاش کبری زاده در کتاب مفتاح السّعاده گوید: او یکی از اعلام علماء حفّاظ بود و در فقه ید صالحی داشت حدیث را از جماعتی از ائمّه اخذ نمود و به درجهٔ صدر اول از مشایخ رسید[2].

ابوسعید ادریسی گوید: ابوعیسی در حفظ، ضرب المثل بود[3]. حاکم گوید: از

---

[1] جزء ۱۱ صفحهٔ ٦٦ البدایه و النهایه

[2] مقدمهٔ صحیح ترمذی به قلم احمد شاکر صفحهٔ ۸٦

[3] ادریسی گفته شنیدم از ابی‌بکر محمّد بن احمد بن حرث مروزی فقیه که می‌گفت از احمد بن عبدالله ابی‌داوود مروزی شنیدم می‌گفت از ابی‌عیسی محمّد بن عیسی حافظ شنیدم که می‌گفت: در راه مکه بودم و دو جزء را از احادیث یکی از مشایخ نوشتم و آن شیخ به نزدیکی ما عبور کرد و پرسیدم. گفتند فلان شیخ است. پیش او رفتم و گمان کردم دو جزئی که از او نوشته‌ام همراه دارم و دو جزء را در محمل گذاشته بودم فکر کردم همان دو جزء او می‌باشند هنگامی‌که به

عمر بن علک شنیدم گفت «ماتَ البخاریُ فَلَم یَخلفْ بخراسان مثل ابی‌عیسی» در علم و حفظ و ورع و زهد، و او اینقدر از خوف خدا گریست تا اینکه بینایی را از دست داد و چند سال به ضریری باقی ماند رحمه‌الله تعالی.

حضور او رسیدم از او پرسیدم و به من جواب داد چون نگاه به دو جزء کردم دیدم سفید هستند و عوضی برداشته‌ام تعجب کردم سپس شیخ در حفظ، آن احادیث را بر من قرائت می‌نمود و مرا نگاه می‌کرد و دید دوجزئی که در دستم می‌باشد سفید هستند بعد گفت از من خجالت نمی‌کشید گفتم نه و قصهٔ خویش را برایش بیان کردم و گفتم همهٔ آن احادیث را حفظ دارم. گفت بخوان. پس همهٔ آنچه برایم خوانده بود مرتب برایش خواندم باور نکرد و گفت قبلاً آن را حفظ کرده‌ای پس گفتم احادیثی غیر از این برای من بخوان. سپس چهل حدیث از غرائب حدیث را برای من خواند بعد گفت پس اینها را بخوان. و من همهٔ آن را آن طوری که تقریر کرده بود از اول تا آخر برایش بازگو کردم و حتی از یک حرف هم خطا نکرده بودم. پس گفت من مثل شما را ندیده‌ام. مقدمهٔ صحیح ترمذی صفحهٔ ۸۵. در پاورقی نوشته، در الانساب و التهذیب و تذکرة الحفاظ این حکایت نیز آمده است.

فصل پنجم

امام نسائی (رحمه‌الله)

۱ـ **اسم ونسب:** احمد بن علی بن شعیب بن علی بن سنان بن دینار ابن بحر نسائی، که یکی از اصحاب صحاح ستّه است. نسائی منسوب است به «نساء» که شهری است از شهرهای خراسان[1] عده‌ای از رجال برجسته و نامدار و اعیان علم و ادب از این شهر ظهور کرده‌اند. بین نسا و سرخس دو روز و بین مرو پنج روز و ابیورد یک روز نیشابور شش یا هفت روز است.

وجه تسمیه نساء به این جهت است که فاتحین مسلمین هنگامی‌که وارد خاک خراسان شدند قصد شهر نساء را کردند این خبر به اهل آنجا رسید همه فرار کردند و به‌غیز از زنان کسی بجا نماند و چون مسلمین وارد شدند، به‌غیر از زنان کسی را ندیدند، سپس گفتند اینها نساء هستند و با زنها مقاتله نتوان کرد ما اینها را بگذاریم تا مردهایشان بازگردند و به همین جهت این شهر به نساء معروف شد که امام نسائی منسوب به آن است.

در تاریخ حبیب السّیر آمده[2] در سنهٔ ثلث و ثلثمأة، ابو عبدالرحمان احمد بن

---

[1] و نسبته الی نساء به فتح النون و فتح السین المهملة و بعدها همزه و هی مدنیة بخراسان خرج منها جماعة من الاعیان ابن‌خلکان صفحهٔ ۶۰ جلد اول چاپ مصر به اهتمام محمّد محیی‌الدین عبدالحمید.

[2] تألیف غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی جزء سوم جلد دوم صفحهٔ ۲۹۰

شعیب النّسائی که یکی از صحاح ستّه مصنّف او است به عالم آخرت رحلت نمود، در تصبیح المصابیح مسطور است که نسـائی اول کتـابی مبسـوط در علـم حدیـث تألیف کرده آن را سنن کبری نام نهاد و بعد از اتمام آن نسخه روزی بعضی از امراء از او پرسیدند که جمیع احادیثی که در این کتاب نوشته‌ای صحیح است جواب داد: نه، گفتند که پس برای ما کتابی در سلک تحریر منتظم گردان که احادیث بـه تمـام صحیح باشد آنگاه صحاحی را که حالا مشـهور اسـت تصنیـف نمـود موسـوم بـه «مجتبی» گردانید و غرض علماء هرگاه نویسند که «رواه النسائی او اخرجهٔ النسائی» حدیثی است که در مجتبی مکتوب است و در بعضی از نسخ بـه نظـر درآمـده کـه نوبتی نسائی به دمشق رسید بعضی از متعصّبـان آن بلـده نـزد او مجتمـع گشـته و التماس نمودند که حدیثی در باب فضل حضرت معاویهﷺ بـرای مـا روایـت کـن نسائی گفت آیا حضرت معاویهﷺ با سر بـه سـر هـم رازی نیسـت و آن مـردم از شنیدن این سخن خشمناک شده نسائی را ایذاء نمودند وفات نسائی در وقتی‌کـه از مصر به دمشق می‌رفت در بلدهٔ رمله اتّفاق افتاد.

۲ـ **کنیه:** ابوعبدالرحمان.

۳ـ **لقب:** حافظ، شیخ الاسلام، قاضی و به نسائی شهرت دارد.

٤ـ **تاریخ تولّد:**۲۱۵(**خمس عشره و مأتین**)و قیل ۲۱٤. در معجم البلدان یاقوت حموی گوید: دربارهٔ تاریخ تولّد از او سؤال کردند گفت امکان دارد ۲۱۵ باشد.

۵ـ **محلّ تولّد:** نسی خراسان[1].

٦ـ **تاریخ فوت:** روز دوشنبه سیزدهٔ صفر یا شعبان سال ۳۰۳ هجری فوت کرده است، در حالیکه ۸۸ یا ۸۹ سال داشته است.

دارقطنی گوید: هنگامی‌که مورد امتحان عقیده در دمشق قـرار گرفـت و رنـج و آزار دید گفت مرا بسوی مکه حمل کنید او را به مکـه بردنـد در حالیکـه بیمـار و

[1] ابن‌خلکان گوید: رأیتُ بخطی فی مسوداتی ان مولده بنساء

علیل بود در آنجا فوت کرد و در بین صفا و مروه دفن گردید. ابن‌یونس و ابوجعفر طحاوی گویند او در فلسطین در ماه صفر این سال فوت کرده است.

او رحمه‌الله اهل زهد و جهد و اتقان و فقه بود، روزها یک در میان روزه داشت روزی روزه می‌گرفت و روزی افطار می‌کرد. حافظ ابوقاسم معروف به ابن‌عساکر گوید چهار زن داشته و به همه رسیده و تقسیمات شرعی را در بین آنها اجرا کرده است.

دارقطنی گوید: «**أُمتُحِنَ بِدمشق فأدْرَكَ الشَهادةَ**».

۷ـ **محلّ وفات:** مکه حرسها الله تعالی و قیل در رمله از خاک فلسطین فوت کرده است ولی ارجح آن است که در مکه فوت کرده و در بین صفا و مروه دفن گردیده است[1].

۸ـ **محل سکونت:** بیشتر مصر که در محلهٔ زقاق القنادیل ساکن و اقامت داشته است.

۹ـ **شغل:** قضاوت و وعظ و تبلیغ و نشر علم. از او دربارهٔ لحنی که در حدیث است سؤال کردند، گفت: اگر چیزی باشد که عرب به آن ناطق است با اینکه لغت غیر قریش هم باشد تغییر داده نمی‌شود چونکه پیغمبرﷺ با مردم به کلام و محاورهٔ آنها صحبت می‌کرد و اگر در لغت عرب آن لحن نبود رسول خداﷺ در این مورد به لحن سخن نمی‌گفت.

۱۰ـ **نام پدر:** علی.

۱۱ـ **شغل پدر:** نامعلوم.

۱۲ـ **نام فرزند:** فرزندی برای او نیافتم.

---

[1] در تاریخ البدایه و النهایه جزء (۱۱) صفحهٔ ١٢٤ آمده در مکه که شهری از فلسطین بود فوت کرد و در بیت‌المقدس دفن گردید با این عبارت «مات ابوعبدالرحمن النسائی بالرملة مدینة الفلسطین و دفن به بیت المقدس.

۱۳ـ شغل فرزند: ـــــــــ

۱٤ـ درآمد: نامعلوم.

۱۵ـ **رابطه با حکومت**: رابطهٔ او با حکومت وقت خوب بوده است و مخصوصاً مورد احترام امیر رمله بوده است و کتاب مجتبی را به دستور او از السنن الکبری اختصار کرده است. در شذرات الذهب آمده با امیر مصر به غزا رفت و او باشهامت و شجاعت توصیف می‌شد و باز گوید: و **كانَ رئيساً نبيلاً حسنُ البزةِ كبيرُ القدرة لَهُ أَرْبَعَ زَوجات يقسمُ لَهُنَّ و لا يخلو مِن سرية لِنهمتِهِ فی التَّمَتُّعُ و مع ذلِكَ كانَ يَصُومُ صَومَ داوُدَ وَ يَتَهَجّدُ. قالَ ابن‌مُظَفَّر: الحافظ سَمِعْتُهُم بِمِصرَ يَصفُونَ إجْتِهادَ النسائی فی العِباده باالليْلِ وَ النَّهار و انّهُ خَرَجَ إلیَ الغزو مَعَ امير مِصْرَ فوصفَ فی شهامَتِهِ وَ اقامَتِهِ السُّنَنَ فی فداءِ المُسلمينَ وَ إحتِرازهِ عَنْ مجالِس الامير.**

در تذکرة الحفّاظ الذهبی آمده: **كانَ مليحَ الْوجْهِ ظاهِرَ الدّمِ مَعَ كِبَرَ السّنٍّ يوثرُ لِباسَ البرودِ[1] النبويةِ وَ الخضرِ و يكثرُ الاِستمتاعَ لَهُ أَربَعُ زوجاتٍ يقسِمُ لَهُنَّ و لا يَخلو معَ ذلِكَ مِنْ سريةٍ و كانَ يكثر اكلَ الدّيكِ الكِبارِ تشترى لَهُ و تسمنُ و تُخصى.**

او قوی العارض، مستقیم الحجة، واضح البرهان بود و قوهٔ جسمیه را با قوهٔ عقلیه جمع می‌کرد.

ابوعلی نیشابوری گوید: از ائمهٔ حدیث چهار نفر را در وطن خود ودر سفرهای خود دیده‌ام: نسائی در مصر، عبدان در اهواز، محمّد بن اسحاق و ابراهیم بن ابی‌طالب در نیشابور. حاکم گوید: نسائی افقه مشایخ اهل مصر در عصر خود، و اعرف آنها بود در صحیح و سقیم از آثار و رجال.

وی به نزد قتیبه مسافرت کرد در سال دویست و سی در سن پانزده سالگی و گفته یک سال و دو ماه در نزد او بودم.

---

[1] البرود كحل تبرد به العين، ثوب برود ماله زبر البرود و ثوب مخطّط جمع برود

دارقطنی گوید: ابوعبدالرحمان نسائی در عصر خود مقدم است بر هر کسی‌که با این علم ذکر می‌شود. در تذکرة الحفّاظ نوشته شده او با پادشاهی که به غزا رفته بود از مجلس او پرهیز می‌کرد و انبساط در مأکل داشت و از خوردن شبهات احتیاط می‌نمود و بر این روش بود تا اینکه در دمشق بوسیلهٔ خوارج شهید گردید.

۱٦ـ **محلّ تحصیل:** شهرهای مصر، شام، دمشق، نیشاپور، خراسان و غیره.

۱۷ـ **استادان و شیوخ او:** احمد بن نصر نیشابوری و ابی‌شعیب موسی، قتیبهٔ بن سعید، اسحاق بن ابراهیم بن حبیب بن شهید، اسحاق بن شاهین، اسحاق بن منصور الکوسج، اسحاق بن موسی انصاری، ابراهیم بن سعید جوهری، ابراهیم بن یعقوب جوزانی، احمد بن بکار بن ابی‌میمونه، عیسی بن حماد، عیسی بن رغنه، حسن بن محمّد زعفرانی، اسحاق بن راهویه، هشام بن عمار، محمّد بن نصر المروزی، اباکریب، سوید بن نصرالشاه، سلیمان بن اشعث[1]، حارث بن مسکینی، محمود بن غیلان، محمّد بن بشار، علی ابن حجر، علی بن خشرم، مجاهد بن موسی، احمد بن عبده و غیره بوده‌اند[2].

۱۸ـ **نام مدارس:** مدارس یا مکاتیب و مساجد شهرهای آن روزگار مورد درس خواندن و درس دادن او بوده است.

۱۹ـ **نام مساجد:** مساجد شهرهائی که به آنجا رفته است.

۲۰ـ **مسافرت:** در پی کسب علم و حدیث به عده‌ای از شهرها از جمله مصر و شام و نیشابور و خراسان مسافرت کرده است و به دمشق[3] رفت و از آنجا از هشام بن عمار و دحیم و جماعت دیگری روایت حدیث نمود و جماعتی از حفّاظ و

---

[1] امام ابی‌داوود سلیمان بن اشعث سجستانی

[2] در البدایه و النهایه جزء ۱۱ صفحهٔ ۱۲۳ آمده مشایخی که مشافهةً از آنها روایت کرده در کتاب التکمیل ذکر کرده ایم و شرح حال او را نیز در آنجا نوشته‌ایم

[3] در سال ۳۰۲ البدایه و النهایه جزء ۱۱ صفحهٔ ۱۲٤

شیوخ مانند عبدالله ابن الامام احمد بطرسوس و ابوبشر دولابی با او اجتماع می‌کردند.

۲۱ـ **اجازه از که گرفته:** از استادانی که از آنها سماع حدیث کرده است.

۲۲ـ **کجا درس می‌داده است:** اغلب مسجد، گاهی در خانه و مدرسه‌ها و مکتبهای معموله.

ورع و امانت او

او رحمه‌الله دارای غایت پرهیز و ورع تقوی و شایستگی بود، در بین او و استادش حرث بن مسکین دلرنجی و خشونتی پیدا شد که در مجلس او خود را ظاهر نمی‌کرد و در هنگام تدریس و تحدیث استاد حاضر می‌شد و مخفیانه در گوشه‌ای که صدای او را بشنود و استاد بر او اطّلاع پیدا نکند می‌نشست و از او سماع حدیث می‌کرد. وی به جهت ورع و شایستگی اگر از این استاد چیزی را روایت می‌کرد می‌گفت «**هکذا قُرِئَ علَیهِ و انا اَسْمَعُ**» و نمی‌گفت در روایت از او حدّثنا و اخبرنا همچانکه در روایت دیگر از سایر مشایخ این را می‌گفت.

مکانت علمیهٔ او

وی رحمه‌الله یکی از ائمهٔ حافظین و اعلام دین بود، رکنی از ارکان حدیث حاذق و متفنّن و پهلودار و در علم به اقصی درجه آن رسید، ممارسهٔ مشکلات و معضلات نمود، قائد علم گردید، بر اهل عصر سیادت یافت و بر علماء آن غلبه پیدا کرد و او عمده و قدوهٔ آنها بود، مکانت او در بین اصحاب حدیث و عالمین به جرح و تعدیل در بین علماء معتبر بود. حاکم گوید بیشتر از یک دفعه از ابی‌الحسن دارقطنی شنیدم که می‌گفت ابوعبدالرحمان امام نسائی بر هرکس که به علم حدیث و به جرح و روّات و تعدیل آنها در زمان او یاد شود تقدم دارد.

ابوسعید عبدالرحمان بن احمد بن یونس صاحب تاریخ مصر گوید: نسائی امام در حدیث ثقهٔ ثابت و حافظ بود، به مصر قدم گذاشت و زمان درازی در آن اقامت کرد و خزانه‌های پوشیدهٔ علمی خود را در آن ظاهر نمود و پرده را از روی رموز خفیات خود برداشت، آتش او علماء را برافروخت به درجه‌ای منقاد او شدند و در نزد آنها به منزلهٔ بلندی نائل گردید و در مقامات علمی آن سهیم آنها شد. در البدایه و النهایه آمده ائمهٔ حدیث به فضل و تقدم او در این شأن گواهی دادند. «و قد ولی الحکم بمدینة حمص»

سُنَنُهُ الکُبری

تاج سبکی از شیخ خود حافظ ذهبی و پدرش امام سبکی نقل می‌کند: امام ابی‌عبدالرحمان نسائی احفظ از امام مسلم بود و سنن او بعد از صحیحین از هر سنن دیگری کمتر حدیث ضعیف دارد، و بعضی از شیوخ او گویند: در اسلام مانند مصنفهٔ او تصنیفی وضع نشده است و آن اشرف همهٔ مصنّفات است.

ابن منده و ابن سبکی و ابوعلی نیسابوری و ابواحمد بن عدی و خطیب و دارقطنی گویند: «**کُلُّ ما فی السننِ النسائی صحیح غیر تساهل صریحٍ**» حافظ ابوعلی می‌گوید:[1] برای نسائی شرطی است که شدیدتر است از شرط مسلم و به همین جهت بعضی از علمای مغاربه او را بر بخاری ترجیح می‌دهند وی رحمه‌الله شافعی مذهب بود و مناسکی برای حج بر مذهب امام شافعی رضی الله عنه دارد.

سید جمال‌الدین گوید:امام نسائی در اول امر کتابی تصنیف کرد که سنن الکبری نام داشت و آن کتابی جلیل، ضخیم الحجم و قطور بود و مانند آن در جمع طرق حدیث و بیان مخرج آن کتابی نوشته نشده بود.

---

[1] البدایه و النهایه جزء ۱۱ صفحهٔ ۱۲۳

۲۳ـ **شاگردان نخبهٔ او:** از فقها و محدّثین ابوبکر احمد بن محمّد معروف به ابن‌سنّی، حسن ابن رشیق عسکری بوده‌اند، و احمد بن عمیر بن جوصا، محمّد بن جعفر بن تلاس، ابوالقاسم بن ابی‌العقب، ابوالمیمون بن راشد، ابوالحسن بن خذلم، ابوبشر الدّولابی که از اقران او بود، ابوعلی حسین بن علی حافظ نیاموزی الطّبرانی، ابوسعید اعرابی، ابوجعفر طحاوی، ابوعلی حسین بن محمّد نیشابوری، حمزة الکنانی، حسن بن خضر السّیوطی، ابوالقاسم الطّبرانی، محمّد بن معاویه بن احمد اندلسی، محمّد بن عبدالله حیویه، محمّد بن هارون بن شعیب، ابراهیم بن محمّد بن صالح بن سنان، ابوبکر احمد بن اسحاق السنّی الحافظ و غیره از او روایت کرده‌اند.

۲۴ـ آثار علمی او

۱ـ السنن الکبری که تکرار زیاد دارد، هنگامی‌که کتاب سنن الکبری را تألیف کرد آن را تقدیم امیر رمله نمود گفت: ای ابا عبدالرحمان آیا همهٔ آن صحیح است جواب داد صحیح و غیر صحیح هم دارد امیر گفت صحیح آن را برای ما جدا و جمع کن. امام هم تمام احادیث صحیحه را جمع نمود و آن را «مجتبی» نام داد که اکنون در دست می‌باشد و از صحاح ستّهٔ مشهوره است.

۲ـ الخصائص فی فضل علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه که در قاهره چاپ شده است.

۳ـ کتاب الضعفاء و المتروکین من روات الحدیث که در هند به چاپ رسیده است.

٤ـ کتاب المجتبی فی مختصر السّنن الکبری، یا السّنن الصّغری که مسمّی به مجتبی النّسائی است و شیخ سیوطی شرحی را به‌عنوان زهر الربی بر آن نگاشته است. ابن اثیر گوید: هر گاه محدّثین بگویند رواه النسائی مراد آنها روایت از مجتبی نسائی است نه سنن الکبری و مجتبی نسائی یکی از کتب ستّه است و هرگاه روات بگویند: اصول خمسه یا کتب خمسه منظور آنها بخاری و مسلم و سنن ابی‌داوود و جامع ترمذی و مجتبی نسائی است.

۵ـ مسند علی.

٦ـ مسند مالک.

۷ـ فضائل صحابه.

۸ـ مناسک حج: بر مذهب امام شافعی و غیر ذلک.

خیر الدّین زرکلی در قاموس الاعلام گوید: در شهرها به جولان پرداخت و در مصر متوطّن شد و اقامت گزید «**ثمَّ خرجَ حاجاً فمات بمکّةَ لهُ اَلسُّنن الصُّغری و اَلسُّنَنُ الکُبری فی الحدیث و الصغری مِنَ الکتبِ الستة و له خصائص علی و مسند علی و مسند مالك و غیر ذلك**».

ذهبی در تذکرة الحفّاظ نقل می‌کند که امام نسائی گفته به دمشق رفتم منحرف از علی زیاد بود کتاب الخصائص را تصنیف کردم شاید خداوند آنها را هدایت کند. سپس کتاب فضائل الصّحابه را تألیف کرد.

در البدایه و النهایه[1] آمده که دارقطنی گفته: افقه مشایخ مصر در عصر خود بود و در تشخیص آثار صحیح از سقیم اعرف آنها بود، و اعرف آنها بود در تاریخ و رجال، هنگامی به این پایه رسید مورد حسد قرار گرفت[2] و به رمله رفت.

در مقدمهٔ سنن نسائی طبع مصر آمده چون به دمشق رفت اصحاب حضرت معاویه در شام دربارهٔ تفضیل حضرت معاویه بر حضرت علی سؤال کردند، گفت آیا حضرت معاویه سر به سر راضی نیست که در ردیف حضرت علی قرار گیرد تا اینکه بر او هم فضیلت داشته باشد.

---

[1] جزء ۱۱ صفحهٔ ۱۲٤.

[2] «و کان خروجه من مصر فی ثنیتین و ثلث مأة (۳۰۲). البدایه و النهایه صفحة ۱۲٤.

فصل ششم

امام ابن‌ماجه (رحمه‌الله)

۱ـ نام و نسب: محمّد بن یزید بن ماجه الربعی بالولاً القزوینی ربعی منسوب به ربیعه است که عده‌ای از قبایل می‌باشد و قزوینی منسوب به قزوین که شهری از شهرهای ایران[1] است که عده‌ای از علماء برجسته از آن برخاسته‌اند و این شهر مشهور بوده به باب الجنة.

محمّد بن یزید مشهور به ابن‌ماجه یکی از ائمّهٔ رجال حدیث و اعلام حفّاظ در قرن سوم هجری بود، او از کبار محدثّین و صاحب کتاب ششم از صحاح ستّه است که به‌نام سنن ابن‌ماجه معروف می‌باشد.

فرید وجدی در دائرة المعارف خود گوید او امام در حدیث بود و به علوم حدیث و مایتعلّق به آن عارف و آشنا بود، به عراق، بصره، کوفه، بغداد، مکه، شام، مصر و ری ارتحال و مسافرت نمود و حدیث را نوشت، او را است تفسیر قرآن کریم و تاریخ جید و کتاب او در حدیث یکی از صحاح ستّهٔ مشهوره است.

مؤلّف کتاب حبیب السّیر می‌نویسد: در سنهٔ ثلث و سبعین و مأتین ابن‌ماجه که

---

[1] ابن‌خلکان گوید «هذه النسبة الی قزوین هی من اشهر مدن عراق العجم» جلد سوم صفحهٔ ۴۰۸ چاپ مصر. به هر حال قزوین شهری است از شهرهای ایران، شاید قدیم این قسمت را عراق عجم دانسته باشند

مؤلّف یکی از صحاح سته است به عالم آخرت پیوست و هو ابوعبدالله محمّد بن یزید قزوینی و چنانچه در تصحیح المصابیح سمت تصریح پذیرفته ماجه لقب یزید است و ابن‌ماجه در سنهٔ خمسٍ و مأتین متولّد شد و چون به سن رشد رسید در تحصیل علم حدیث متوجه اقطار آفاق گشته و در آن مساعی باب جمیله به تقدیم رسانید و او را استماع احادیثی که میان او و حضرت رسالتﷺ سه کس واسطه‌اند میسّر شد و به عرف محدّثین آن احادیث را احادیث ثلاثیه گویند.

۲ـ **کنیه**: ابوعبدالله، ابن‌ماجه.

۳ـ **لقب**: حافظ، ماجه، ابن‌القزوینی.

٤ـ **تاریخ تولّد**: ۲۰۹ (تسعه و مأتین).

۵ـ **محل تولّد**: قزوین.

٦ـ **تاریخ وفات**: سال[1] ۲۷۳ هجری قمری در روز دوشنبه در ٦٤ سالگی فوت کرد و در روز سه‌شنبه هشت روز به رمضان باقی مانده دفن گردید. فرید وجدی در دائرة المعارف خود گوید در سال ۲۷۳ فوت کرد و برادرش ابوبکر بر او نماز خواند و دو برادرش ابوبکر و عبدالله و پسرش عبدالله متولّی دفن او بودند[2].

ابی‌جعفر بن ادریس در تاریخ خود گوید: ابوعبدالله بن ماجه در روز دوشنبه فوت کرد و در روز سه‌شنبه دفن گردید در حالی‌که هشت روز از رمضان سال ۲۷۳ مانده بود و از او شنیدم که می‌گفت من در سال ۲۰۹ بدنیا آمده‌ام.

۷ـ **محلّ وفات**: در تذکره‌ها محلّ وفات او را ننوشته‌اند اما به قرائن و از مفاد عبارت به نظر می‌رسد که در قزوین محلّ سکونت او فوت کرده باشد والله اعلم.

---

[1] ابن‌خلکان

[2] موافق با تاریخ البدایه والنهایه جزء ۱۱ صفحهٔ ۵۲ از جمله گوید: روز دوشنبه فوت کرد و سه‌شنبه هشت روز از رمضان مانده به سال ۲۷۳ در سن ٦٤ سالگی دفن گردید. ابوبکر برادرش بر او نماز خواند و ابوبکر با برادر دیگرش ابی‌عبدالله و عبدالله پسر محمّد بن یزید (امام ابن‌ماجه) متولّی دفن او بودند رحمه‌الله.

۸ـ **محلّ سکونت**: قزوین و شهرهائی که به آنجا مسافرت کرده است.

۹ـ **شغل**: کسب و نشر علم

۱۰ـ **نام پدر**: یزید بن ماجه.

۱۱ـ **شغل پدر**: نامعلوم.

۱۲ـ **نام فرزند**: عبدالله.

۱۳ـ **شغل فرزند**: ________

۱٤ـ **درآمد**: نامعلوم.

۱۵ـ **رابطه با حکومت**: بی‌طرف و خوب بوده است.

۱٦ـ **محلّ تحصیل**: شهرهای عراق (بغداد، بصره، کوفه) و بلاد عرب، حجاز، مکه، شام، مصر، ری و شهرهائی که به آنجا مسافرت کرده است.

۱۷ـ **استادان و شیوخ او**: استادان و شیوخی که از آنها استماع حدیث کرده: در دمشق: هشام بن عمار، دحیم، عباس بن ولید خلال، عبدالله بن احمد بن بشر بن ذکوان، محمّد بن خالد، عباس بن عثمان، عثمان بن اسماعیل بن عمران ذهلی، هشام بن خالد و احمد بن ابی‌الحواری بوده‌اند.

در مصر: اباطاهر بن سرح، محمّد بن رویح و یونس بن عبدالاعلی.

در حمص: محمّد بن مصفی، هشام بن عبدالملک الیزنی و عمرو و یحیی دو پسر عثمان.

در عراق: ابوبکر بن ابی‌شیبه، احمد بن عبده، اسماعیل بن ابی‌موسی فزاری، اباخیثمه، زهر بن حرب، سوید بن سعید، عبدالله بن معاویه خجمی و غیره.

ذهبی گوید: ابوعبداله محمّد بن یزید قزوینی ابن‌ماجه ربعی صاحب السّنن و التفسیر و التأریخ و محدّث آن دیار در سال ۲۰۹ بدنیا آمد و از محمّد بن عبدالله بن نمیر، جباره بن مفلس، ابراهیم ابن‌المنذر الخزامی، عبدالله بن معاویه، هشام بن عمار، محمّد بن رمح، داوود بن رشید و طبقات آنها روایت کرده است.

در شذرات الذهب آمده از ابی‌بکر بن شیبه و یزید بن عبدالله سماع حدیث کرده است. ابن‌خلکان گوید او در حدیث امام بود و به علوم آن و آنچه به آن علم تعلّق داشت عارف بود. به عراق، کوفه، بصره، بغداد، مکه، شام، مصر و ری برای کتابت حدیث مسافرت کرد و او صاحب تفسیر القرآن الکریم و تاریخ ملیح می‌باشد کتاب او در حدیث یکی از صحاح ستّه است.

۱۸ـ **نام مدارس:** مدارس و مساجد و مکاتب معمولهٔ محل تحصیل او در آن روزگار.

۱۹ـ **نام مساجد:** مساجد شهرهائی که محلّ تحصیل او بوده‌اند.

۲۰ـ **مسافرت:** به بصره، کوفه، بغداد، شهرهای عراق، مکه، بلاد عرب، شام، خراسان، مصر و ری جهت مسافرت حدیث مسافرت نموده و طلب حدیث و کسب تحصیل کرده و از اکابر مشایخ وقت به استماع احادیث شریفهٔ نبوی پرداخته است.

در البدایه و النهایه[1] آمده که به عراقین و مصر و شام مسافرت و ارتحال کرده است و می‌نویسد ابویعلی خلیل بن عبدالله خلیلی قزوینی گفته[2]: ابوعبدالله بن محمّد بن یزید بن ماجه و یزید به ماجه شناخته می‌شود که مولی ربیعه بوده و بعضی از مشایخ او را ذکر کرده که ما ترجمهٔ آنها را در کتاب «التکّمیل[3]» آورده‌ایم.

۲۱ـ **از که اجازه گرفته:** به وجوهی که در بحث بخاری گذشت نزد استادانی، که از آنها استماع حدیث کرده است.

۲۲ـ **کجا درس می‌داده است:** بیشتر مسجد و یا خانه و مدرسه‌ها و مکتبهای معموله.

---

[1] جزء ۱۱ صفحهٔ ۵۲

[2] در کتاب علوم الحدیث

[3] تألیف حافظ ابن‌کثیر صاحب البدایه و النهایه

۲۳ـ **شاگردان نخبهٔ او و آنانکه از او روایت کرده‌اند:** ابوحسن علی بن ابراهیم بن سلمه قطان، ابوعمرو احمد بن محمّد بن ابراهیم ابن‌حکیم، ابوطیب ابن روح بغدادی، محمّد بن عیسی الابهری و سلیمان بن یزید قزوینی. در کتاب البدایه و النهایه آمده: کبار قدما از او روایت کرده‌اند، از جمله ابن‌سیبویه، محمّد بن عیسی صفّار، اسحاق بن محمّد، علی بن ابراهیم بن سلمه القطان، جدی احمد بن ابراهیم، سلیمان بن یزید و غیره. (به نقل از ابویعلی خلیل بن عبدالله خلیلی قزوینی)[1].

۲٤ـ آثار علمی او

۱ـ کتاب السّنن که ششم صحاح ستّه است و اولین کسی‌که این کتاب را سادس صحاح ستّه قرار داد ابوالفضل بن طاهر مقدسی بود. و سپس حافظ عبدالغنّی مقدسی است و بر این کتاب شیخ جلال‌الدین سیوطی شرح لطیفی را نوشته که مصباح الزّجاجه نام دارد و ابوالحسن محمّد صادق بن عبدالهادی سندی متوفّی سال ۱۱۳۸ هجری حاشیه و تعلیقاتی بر این شرح نگاشته است و در دهلی و قاهره چاپ شده است.

ابن‌ماجه رحمه‌الله گوید: این نسخه یعنی السّنن را به ابی‌زرعه رازی نشان دادم نگاه در آن کرد و گفت گمان می‌کنم اگر این نسخه در دسترس مردم قرار گیرد سایر جوامع تعطیل می‌شوند. یعنی با وجود این کتاب مردم از جوامع دیگر مستغنی می‌گردند.

۲ـ تفسیر قرآن که تفسیر ابن‌ماجه معروف است.

۳ـ تاریخ ابن‌ماجه[2] از عصر صحابه تا عصر خودش.

---

[1] البدایه و النهایه جزء ۱۱ صفحهٔ ۵۲

[2] در البدایه و النهایه جلد ۱۱ صفحه ۵۲ آمده «و لابن‌ماجه تفسیر حافل و تاریخ کامل من لدن الصحابة الی عصره»

٤ـ تاریخ قزوین.

علاّمه دهخدا در لغت نامه گوید: وی را در تفسیر و تاریخ ید طولانی بود علاوه بر سنن او را تفسیری است و نیز کتابی در تاریخ و نیز در تاریخ قزوین دارد.

استاد محمّد فؤاد عبدالباقی در خاتمهٔ طبع سنن ابن‌ماجه گوید: ابویعلی خلیلی گوید «**و عدد کتبه اثنان و ثلاثون کتاباً**». ابوالحسن صاحب ابن‌ماجه گفته در سنن هزار و پانصد باب است و چهار هزار حدیث در آن جمع می‌باشد. حافظ عمادالدین ابی‌الفداء ابن‌کثیر در تاریخ البدایه و النهایه گوید: کتاب سنن مشتمل است بر سی و دو کتاب و هزار و پانصد باب و چهار هزار حدیث «**کُلُّها جَیِّدٌ اِلاّ الْیَسیر**».

کتاب او بر علم و عمل و تبحر و اطّلاع و اتباع او بر کتاب خدا و سنّت رسول در اصول و فروع دلالت دارد. وی رحمه‌الله اهل حفظ و ورع و شرع و اتقان و زهد و عرفان بود. بعضی دربارهٔ او گفته‌اند:

اِبنُ یزید ماجَه الْقَزوینی	راو جَلا عَوارِفَ الْفُنون

در تهذیب التّهذیب ابن‌حجر آمده که این اشخاص از او روایت کرده‌اند: علی بن سعید بن عبدالله الغدانی، ابراهیم بن دینار الجرشی الهمدانی، احمد بن ابراهیم القزوینی جد ابی‌یعلی خلیلی، ابوطیب احمد بن روح المشعرانی، اسحاق بن محمّد القزوینی، جعفر بن ادریس، حسین بن علی بن برانیا، سلیمان بن یزید قزوینی، محمّد بن عیسی الصفّار، ابوالحسن علی بن ابراهیم بن سلمه قزوینی حافظ، ابوعمر، احمد بن محمّد بن حکیم المدنی الاصبهانی و غیره.

امام رافعی در تاریخ قزوین در ترجمه آن آورده است: وی محمّد بن یزید است و ماجه لقب یزید می‌باشد و در مرثیه او محمّد بن اسد القزوینی ابیاتی را گفته است که مطلع آن چنین شروع می‌شود:

لَقَدْ اوهی دعائم عرش علمٍ	و ضَعْضَعَ رکنَهُ فقدُ ابن‌ماجه

و یحیی بن زکریا الطّرایفی او را مرثیه گفته است چنان که گوید:

اَیا قبرَ ابن‌ماجه غشت قطرا   مساءً بالغداة و بِالْعَشِیِّ

رافعی می‌افزاید آنانکه مشهور هستند به روایت السنن: ابوالحسن قطان، سلیمان بن یزید، ابوجعفر محمّد بن عیسی، ابوبکر و حامد الابهری است و از آنهائی که روایت از او کرده‌اند سعدون و ابراهیم بن دینار می‌باشند.

استاد محمّد فؤاد عبدالباقی در خاتمهٔ طبع سنن ابن ماجه گوید: جملهٔ احادیث سنن ابن ماجه ٤٣٤١ می‌باشد. از این احادیث ۳۰۰۲ حدیث را کتب خمسهٔ دیگر همهٔ آنان یا بعضی از آنان اخراج و نقل کرده‌اند، و بقیهٔ احادیث که عدد آنها ۱۳۳۹ حدیث است در کتب خمسه نیست و زائد بر آنهاست در بیان زواید گفته می‌شود: از این احادیث زائد ٤۲۸ حدیث رجال آن ثقة و صحیحه الاسناد است.

۱۹۹ حدیث حسنة الاسناد است.

٦۱۳ حدیث ضعیفة الاسناد است.

۹۹ حدیث واهیة الاسناد یا منکره یا مکذوبه است.

و این کتابی که در بین و دفتین آن ۳۰۰۲ حدیث متّفق علیه آمده، این احادیث را اصحاب کتب خمسه در کتابهای خود آورده‌اند. مع الوصف ابن ماجه این احادیث را از طرقی غیر از طرق آنها روایت می‌کند. همین تأییدیه، قوهٔ فوق قوهٔ آن را برای احادیث می‌بخشد.

سپس امام ابن‌ماجه با اعداد فوق ٤۲۸ حدیث صحیحه الاسناد که رجال آن ثقه می‌باشند اضافه می‌کند و ۱۹۹ حدیث حسنهٔ الاسناد می‌آورد و این کتاب دارای همین مزیت و مزایای دیگری است.

در دائرة المعارف بطرس بستانی نوشته: «وَ لَهُ تفسیرُ الْقُرآنِ وَ تاریخٌ مَلیحٌ وَ کِتابُهُ فی الحَدیثِ اَحَدُ الصِّحاحِ السِّتّةِ وَ تاریخُ قزوین وَ کِتابُهُ السُّنَنُ اَلمَنسُوبُ اِلَیْهِ» یعنی او را است تفسیر قرآن و تاریخی ملیح و تاریخ قزوین و کتاب السّنن که به سنن ابن‌ماجه معروف است و کتاب او در حدیث یکی از صحاح ستّه است.

امام ابن‌ماجه از بزرگان و مشاهیر علوم حدیث و تفسیر و تاریخ می‌باشد. اهل زهد و ورع و حفظ و اتقان، خوش بیان و شیرین زبان، روشن‌دل و پاک روان بود.

رَحِمَهُ اللهُ تَعالی مَعَ اَلأئِمَةِ الخَمْسَةِ الْباقِيَةِ وَ جَميعِ الْمُحدِّثينَ وَ الْمُؤمنينَ وَ ايّانا بِالْخَيْرِ وَ السَّعادَةِ. وَ صَلّیَ اللهُ عَلی سَيِّدِنا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ و اَوْلادِهِ و اَزْواجِهِ و اَصْحابِهِ وَ اَتباعِهِ و اَتباعِ اتباعِهِ اِلی يَومِ الدّينِ.

تهران، ملاّ محی‌الدین صالحی ۱۳٤٨/٩/٢٦

بخش سوم

خاتمه

در خاتمه دربارهٔ ترجمهٔ احوال عده‌ای از اصحاب دیگر مشهور حدیث که نام آنها در بسیاری از کتابهای فقهی، دینی، حدیثی، شرعی، تفسیری، و غیره به چشم می‌خورد بطور اختصار به بحث می‌پردازیم.

حافظ ابوبکر بن خزیمه

محمّد بن اسحاق بن خزیمهٔ نیشابوری در سال ۲۲۲ متولّد شد و از اسحاق بن راهویه، محمّد بن ابان مستملی، احمد بن منیع و بشر بن معاذ سماع حدیث کرده است.

شیخان خارج از صحیحین از او روایت کرده‌اند. و هکذا احمد بن مبارک و ابوعلی نیشابوری نیز از او روایت کرده‌اند. وی رحمه‌الله در سال ۳۱۱ زندگی را بدرود گفت و «**کتاب الصّحیح**» او در صدر کتابهای صحاح قرار گرفته است.

امام دارمی

ابومحمّد عبدالله بن عبدالرحمن بن فضل بن بهرام (یا مهران) بن عبدالصّمد در سمرقند بدنیا آمد، در خراسان و بلاد شام و عراق و مصر و حجاز طلب حدیث نمود، از شاگردان او مسلم، ابوداوود، ترمذی و نسائی بوده‌اند. از مصنّفات او «**التّفسیر**» و «**المسند**» یا **جامع‌الصّحیح**» می‌باشد که در هند چاپ شده است.

او از اکابر علماء و محدثّین است و سنن نبویه را در شهر خود انتشار داد و در سال ۲۵۵ هجری قمری در هفتاد و پنج سالگی در مرو وفات یافت و در همانجا دفن گردید. محمّد بن اسماعیل بخاری از شنیدن خبر وفات او بسیار متألّم شد و گریست و این شعر را خواند:

اِن عشت تفجَعْ بالاحبّةِ کُلِّهم وفنأنفسِكَ لا ابالكَ اَفْجَعُ

دارمی احمد

احمد بن سعید بن صربن بن سلیمان، سرخسی المولد، نیشابوری المنشأ، دارمی القبیلة ابوجعفر الکنیه: از مشاهیر فقهاء و محدثّین اسلامی است و دارای حافظهٔ قوی بوده است و برای استماع حدیث به سیر و سیاحت پرداخته و از نصر بن شمعیل و علی بن حسین واقد و مشایخ دیگر استماع حدیث نموده و در بغداد به روایت حدیث سرگرم بوده است و مسلم و بخاری از او روایت کرده‌اند و عاقبت به نیشابور رفت و در سال ۲۰۳ بدیار دیگر شتافت.

حافظ ابوحاتم ابن حبّان

محمّد بن حبان بستی شافعی از اصحاب حدیث می‌باشد و او از ابی‌عبدالرحمن نسائی، عمر بن موسی بن مجاشع، ابایعلی موصلی، ابابکر بن خزیمه و جماعتی دیگر از خراسان و مصر سماع حدیث کرده است.

حاکم، ابوالحسن محمّد بن احمد زوزنی و محمد بن احمد بن منصور بوتانی از او سماع حدیث کرده‌اند و در مسند قضا زمانی بر سمرقند به سر برده است. حاکم گوید: ابن‌حبان از اوعیهٔ علم در فقه و لغت و حدیث و وعظ بوده است. وی از عقلاء رجال بوده و به شهرهای نیشابور و بخارا مسافرت کرده است و در بست سجستان متولّد گردید و سپس بسوی وطنش سجستان مراجعه نموده و در آنجا به سال ۳٥٤ فوت کرده است. کتاب الصّحیح او که مسمّی به «**تقاسیم و انواع**» است در علم حدیث مشهور می‌باشد. امیر علاءالدین فارسی متوفّی سال ۷۳۹ آن را بر نظام مسانید ترتیب داده و آن را «**بالاحسان فی تقریب صحیح ابن‌حبان**» نام داده است.

حافظ بزاز

ابوبکر احمد بن عمر بصری حافظ صاحب «**مسند کبیر**» از علمای درجه اول عالم اسلام است، در زهد و تقوا او را قرین امام احمد شمرده‌اند و در سال ۲۹۲ هجری در شهر رمله زندگی را بدرود گفت.

حافظ ابوعبدالله حاکم

محمّد بن عبدالله الضّبی النیشابوری معروف به ابن‌البیع از ائمّهٔ حدیث و حفّاظ بوده، در سال ۳۲۱ هجری بدنیا آمد و به شهرهای عراق، حجاز، خراسان، ماوراءالنّهر و ری در پی کسب علم مسافرت کرد. از ابی‌عباس اصم، محمّد بن عبدالله بن صفّار و ابی‌عمرو بن سماک روایت کرده است و دارقطنی، ابوذر هروی، ابویعلی خلیلی و ابوبکر بیهقی از او روایت نموده‌اند. از تألیفات مهم او کتاب «**المستدرک علی الصّحیحن**» است. وی در سال ٤٠٥ در نیشابور وفات کرده است.

طبرانی، ابوالقاسم

سلیمان بن ایوب بن مطیر لخمی در سال ۲۶۰ هجری در طبریهٔ شام متولّد شده و به مسند الدنیا شهرت دارد. وی از مشاهیر محدّثین و حفّاظ عالم اسلام در عصر خود بود و در پی کسب تحصیل به شهرهای عراق و حجاز و مصر و بلاد و جزیره مسافرت نمود و سی و سه سال (۳۳) به سیر و سیاحت پرداخت و از بیشتر از هزار تن از مشایخ، حدیث را استماع نمود. سی سال بر روی حصیر خفت و به جمع و حفظ احادیث و اخبار شاغل و به تصنیف و تألیف پرداخت، مهمترین و مشهورترین تألیفات او «**معجم الصغیر**»، «**معجم الاوسط**»، «**معجم الکبیر**» است. وی سرانجام در اصفهان توطّن اختیار کرد و ابونعیم اصفهانی و جمعی دیگر از مشایخ حدیث را از او روایت کرده‌اند. طبرانی در روز شنبه ۲۸ ذیقعده یا شوال سال ۳۶۰ هجری در صد سالگی در همانجا وفات یافت و به خاک سپرده شد و ابونعیم اصفهانی صاحب کتاب «التّرغیب» بر او نماز خواند.

حافظ ابونعیم اصفهانی

ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی جامع بین حدیث و فقه و تصوّف بود و از لحاظ قوه حافظه در میان شیوخ عصر خود نظیر نداشت. وی در سال ۳۳٦ متولّد و در یکشنبه ۲۱ محرم سال ٤۳۰ فوت نمود. بعضی از تألیفات او عبارتند از: «**حلیة الاولیاء**»، «**معجم الصّحابه**» که حافظ ابن‌کثیر در البدایه و النهایه گفته: «**وَ هُو عِندی بخطه**»، «**دلائل النبوة**» و کتابی در «**طب نبوی**» و «**تاریخ اصفهان**» و غیره.

امام ابوزرعهٔ رازی

ابوزرعهٔ عبیدالله بن عبدالکریم قرشی مولاهم الرازی، حافظ از اعلام ائمّهٔ محدّثین است و به جهت کسب علم و حدیث به شهرها مسافرت کرد و از ابی‌نعیم

و قعنبی سماع حدیث نمود. ابوحاتم گوید: بعد از او از لحاظ علم و فقه و صیانت و صدق کسی نخواهد آمد و کسی را در شرق و غرب نمی‌شناسم که در این شأن مثل او باشد. اسحاق بن راهویه گوید: هر حدیثی که ابوزرعه در حفظ نداشته باشد اصلی ندارد. محمّد بن مسلم[1] گوید: من و ابوحاتم در هنگام احتضار ابوزرعه آنجا بودیم دیدیم او در حال نزع است، به ابی‌حاتم گفتم من از ابی‌زرعه حیا می‌کنم که شهادت را بر زبان او تلقین کنم، اما بیا تا ما حدیث شهادت را به یاد او بیندازیم شاید که آن را بشنود و شهادت به یادش آید. گوید: شروع کردیم و گفتم: «حَدَّثَنی» محمّد بن بشار بسلسلهٔ حدیث تا به معاذ بن جبل رسیدم او گفت: **قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: مَنْ کانَ آخِرَ کلامِهِ لا اِلهَ اِلاَّ الله.** چون به «**هأ الله**» رسید قبل از اینکه به «**دَخَلَ الجَنَّة**» برسد جان را به جان آفرین تسلیم کرد و داخل جنّت شد او رحمه‌الله در سال ٢٦٤ درگذشت[2].

وی از افراد برجستهٔ دهر از لحاظ حفظ و ذکاء و دین و اخلاص و علم و عمل و فقیه و وارع و زاهد و عابد و متواضع و خاشع بود.

از شیوخ او حرمله و ابوحفص فلاس و جماعت دیگری و مسلم و ابن‌خاله‌اش حافظ ابوحاتم و ترمذی و ابن‌ماجه و نسائی و ابن‌ابی‌داوود و ابوعوانه و سعید بن عمرو بردغی، ابن‌ابی‌حاتم محمّد بن حسین قطان وغیره ازاو اخذ و روایت کرده‌اند.

در تذکرة الحفّاظ ذهبی آمده که بخاری گفته است از عبدالله بن احمد بن حنبل شنیدم که می‌گفت ابازرعه بر ما وارد شد پدرم به من گفت «**یا بُنَّی قد اعتضتُ عَنْ نوافِلی بمذاکرةِ هذاَ الشیخ**» ای پسرم به جای نمازهای نافله‌ام به مذاکره با این شیخ اکتفا کردم. در البدایه و النهایه آمده هرگاه با امام احمد بن حنبل اجتماع می‌کرد

---

[1] محمّد بن مسلم و ابوحاتم و ابوزرعه هر سه رازی (ری) هستند.

[2] شذرات الذهب

امام احمد بر نمازهای مکتوبه اقتصار می‌کرد و تنها نمازهای واجب را می‌خواند و اکتفا به مذاکرهٔ او نمازهای مندوبه را انجام نمی‌داد.

ابوحاتم رازی

محمّد بن ادریس بن المنذر بن داوود بن مهران حنظلی رازی، که یکی از ائمّهٔ حفّاظ و عارف به علل حدیث و جرح و تعدیل بود. در پی کسب علم و حدیث به اقطار و امصار رفت و از شیوخ عصر اخذ و سماع نمود. و خلق کثیری از جمله ربیع بن سلیمان و یونس بن عبدالاعلاء که از او هم بزرگتر بوده‌اند اخذ و روایت کرده‌اند و به بغداد رفت و از اهل بغداد ابراهیم حربی و ابن‌ابی‌دنیا و محاملی وغیره از او به اخذ و روایت پرداخته‌اند.

وی رحمه‌الله قرین و پسرخالهٔ ابی‌زرعه و در سال ۱۹۵ هجری قمری متولّد و در شعبان سال ۲۷۷ زندگی را بدرود گفت. گویند وی گفته هرکسی یک حدیث صحیح بیاورد و در پیش من نباشد یک درهم به او می‌دهم با این وجود کسی نتوانسته حدیث صحیحی بیاورد و آن حدیث در حفظ ابی‌حاتم نباشد.

حافظ ابوبکر بیهقی

احمد بن حسن بیهقی شافعی در سال ۳۸٤ بدنیا آمد و در سال ٤٥٨ در خسروجرد قریهٔ بیهق زندگی را بدرود گفت. در رجال المنجد نوشته در خسروجرد بدنیا آمد و در نیشابور فوت نمود.

از حاکم و ابی‌الحسین علوی روایت حدیث کرده، در بغداد از هلال حضار سماع نمود و در مکه و کوفه نیز سماع حدیث را کرده است. ابوالقاسم زاهر بن طاهر و غیره از او روایت کرده‌اند.

وی رحمه‌الله کثیر التّصنیف بود و مؤلّفات او به هزار جزء رسیده است. زاهد و

وارع و قانع و به کم در دنیا راضی بود. اولین کسی که نصوص امام شافعی را جمع نمود او بود. امام الحرمین گوید: کسی منّت بر شافعی ندارد الاّ اینکه شافعی بر او منّت دارد، لکن بیهقی را منّتی است بر شافعی به جهت تصانیف او و نصرت و رواج دادن به مذهب شافعی.

کتاب «**السنن الکبری و الصّغری**» در علم حدیث از مؤلّفات او است که به ترتیب مختصر مزنی ترتیب داده شده‌اند. سنن الکبری مستوعب و جامع احادیث است. وی در مؤلّفات خود ملتزم شده است حدیثی که بداند موضوع است نیاورد. امام سبکی گوید کسی مانند الکبری از لحاظ تهذیب و ترتیب وجود تصنیف نکرده است.

امام دارقطنی

علی بن عمر بن احمد بن مهدی بغدادی دارقطنی شافعی مُکنّی به ابی‌الحسن، فقیه، حافظ، محدّث، فاضل، رجالی و از اکابر محدّثین و فقهای شافعیه است. وی در محلّهٔ دارقطن[1] که طایفه‌ای است در بغداد «حیٌ فی بغداد» متولّد شد و در طلب حدیث به شهرهای بصره و کوفه وواسط و شام و مصر مسافرت کرد و کوشش و جد و جهد و نقد فراوانی در راه کسب حدبث نمود.

از مؤلّفات او «**کتاب السّنن**» است که به «**سنن دارقطنی**» معروف است و در هند به چاپ رسیده و نیز از تألیفات او «**المختلف و المؤتلف**» می‌باشد. او رحمه‌الله از شیخ ابوالقاسم بغوی و جمعی دیگر از مشایخ روایت کرده و در مذهب شافعی تفقّه نموده و در علم حدیث مسلّم تمام اهل عصر خود و از ائمّهٔ حدیث و در فقه و تفسیر و شعر و علوم ادبیه و معرفت حال روات و موارد اختلافات فقهاء دستی توانا داشته است.

---

[1] محلّة الکبیره فی بغداد. طبقات الفقهاء

ابوبکر برقانی و ابوطیب طبری و حافظ ابونعیم صاحب حلیة الاولیا و غیره از او روایت کرده‌اند و اکثر دواوین عربی از جمله دیوان سید حمیری را از بر داشته است و او در دوم یا هشتم ذیقعده یا دوم ذیحجه سال ۳۸۵ در بغداد وفات یافت و در جوار قبر «معروف کرخی» مدفون گردید.

بغوی، ابوالقاسم

حافظ عبدالله بن محمّد بن عبدالعزیز مُکنّی به ابوالقاسم از محدّثین بزرگ عالم اسلام و در عهد خود محدّث عراق بود. از احمد بن خلیل و ابن‌المدینی و مشایخ مسلم و بخاری و مشایخ بسیار دیگر روایت کرده و اخذ علم و حدیث نموده است. عمری دراز کرده به‌حدی که مرجع استفادهٔ آباء و اولاد بلکه اجداد و احفا بوده. کتاب «**السّنن علی مذاهب الفقهاء**» و کتاب «**المسند**» و کتاب«**معجم الصّغیر**» و کتاب «**معجم الکبیر فی الصّحابه**» از تألیفات او است و در سال ۳۱۷ هجری قمری در یکصد و سه یا چهار سالگی در شب عید فطر در بغداد زندگی را بدرود گفته است.

حافظ شهرزوری

حافظ ابواسحاق ابراهیم بن محمّد بن عبید بن جهینهٔ شهرزوری از بزرگان حدیث و ائمّهٔ اثر و اجلّهٔ علماء بوده است چنان که ذهبی گوید تا سال ۳۲۰ زنده بوده است. از ابوزرعهٔ رازی، حسن بن محمّد زعفرانی، عمر بن عبدالله اودی، محمّد بن عبدالرحمن مقری و طبقات آنها روایت کرده است.

مرجع روایت اهل ری و قزوین بوده. احمد بن علی بن حسین رازی، ابوبکر بن یحیی فقیه، علی بن احمد قزوینی، احمد بن حسین قزوینی، احمد بن عمر بن شجاع و غیره از او روایت حدیث کرده‌اند.

حافظ ابوالقاسم ابن‌عساکر

علی بن ابی‌محمّد حسن بن هبت‌الله بن حسین معروف به ابن‌عساکر دمشقی ملّقب به ثقة الدین از اعیان فقهاء شافعیه و در علم حدیث مهارت خدادادی داشت و در پی کسب علم و حدیث به شهرها و اطراف و اکناف رفت در بغداد از پانصد نفر از اصحاب برمکی و تنوخی و جوهری سماع حدیث کرد و به شهرهای خراسان و دمشق و نیشابور و جبال و اصفهان مسافرت نمود و کتابهای مهمی را تصنیف کرد و تاریخ کبیر را برای دمشق را در هشت مجلّد نوشت.

وی رحمه‌الله در اول محرم سال ٤٩٩ (**تسع و تسعین و اربعمأة**) در دمشق تولّد یافت و دوشنبه بیست و یکم رجب سال ٥٧١ در همانجا فوت کرد و در کنار پدرش در مقابر باب الصّغیر در دمشق دفن گردید و شیخ قطب‌الدین نیشابوری بر او نماز خواند در حالتی که سلطان صلاح‌الدین ایوبی کُردی در هنگام نماز بر او حاضر بود.

ابن‌صلاح عثمان

ابن‌صلاح عثمان بن عبدالرحمن بن عثمان بن موسی بن ابی‌نصر نصری اربلی کُردی شهرزوری[۱] شرخانی دمشقی حافظ شافعی مکنّی به ابی‌عمر و ملقّب به تقی‌الدین و معروف به ابن‌صلاح که پدرش[۲] لقب صلاح‌الدین داشته. از اکابر فقهای

[۱] یاقوت حموی در معجم البلدان گوید: شهرزور در اقلیم چهارم است. طول آن هفتاد درجه و یک سوم و عرض آن سی و هفت درجه و نصف ربع است و آن کورهٔ واسعی است در جبال بین اربل و همدان که زوربن ضحّاک آن را احداث کرده است که می‌گویند: «شهرزور» و اهل این نواحی همه کرد هستند.

[۲] در البدایه و النهایه آمده پدرش مدرّس مدرسهٔ اسدیه بود در حلب که واقف آن اسدالدین شیرکوه ابن‌شاذی بود.

شافعیه و از اساتید قاضی ابن‌خلکان بوده است. وی فقیهی بوده مفسّر، محدّث، رجالی، ادیب، لغوی و علاوه بر علوم دینیه در لغت و ادبیات و بسیاری از علوم متداولهٔ دیگر، نیز خطی وافر داشته. بعضی از آثار او عبارتند از:

۱ـ **الفتاوی**: که به فتاوای ابن‌صلاح معروف و بعضی از شاگردانش آن را جمع و تدوین کرده‌اند.

۲ـ **فوائد الرحله**: و آن حاوی قواعد غریبه از علوم متنوعه می‌باشد که در رحلت و مسافرت خراسان تحصیل کرده.

۳ـ **علوم الحدیث**: که از مهمترین تألیفات در این موضوع می‌باشد و به انحاء مختلفه محلّ توجه اکابر، و به مقدمهٔ ابن‌صلاح نیز موسوم و در مصر و هند چاپ شده است.

ولادت او در قریهٔ شرخان از قراء شهرزور و از مضافات اربل در سال پانصد و هفتاد و هفت (۵۷۷) هجری بوده و وفاتش در سال ششصد و چهل و سه یا شش هجری در دمشق اتّفاق افتاد و در مقابر صوفیه مدفون گردید[1].

امام نووی (رحمه‌الله)

یحیی بن شرف‌الدین بن بری بن حسن بن حسین بن محمّد بن جمعهٔ دمشقی حورانی نووی البلده، ابوزکریا الکنیه، شافعی المذهب، محی‌الدین اللّقب، از مشاهیر و مدقّقین علماء و محدّثین بزرگ اسلام که حافظ حدیث و به تمامی انواع آن بصیر و بسیار مدقّق بوده و در ترویج فقه شافعی اهتمام تمام به کار برده است و همواره لباس سفید در بر و عمامهٔ سنجابی به سر و اوقاتش تنها در وظایف علمیه مصروف بوده و در شبانه روز یک دفعه در شب صرف غذا کرده و یک مرتبه نیز در وقت سحر آب خوردی و در مذاکرات علمیه و دینیه با تمام وقار و سکینه

[1] نقل از ریحانة الادب

بودی. از تألیفات او است:

۱ـ **آلاذکار المنتخبهِ مِن کلامِ سَیدِ الابرار.**

۲ـ **الاربعون حدیث النبویه:** که چهل حدیث نبوی صحیح در اصول و فروع دین بوده و از صحیح بخاری و صحیح مسلم اقتباس شده.

۳ـ **التّبیان فی آداب حملة القرآن.**

٤ـ **التّقریب و التّیسیر لمعرفة سنن البشیر النّذیر.**

٥ـ **تهذیب الاسماء**، در رجال.

٦ـ **روضة الطالبین و عمدة المفتین**، در فقه شافعی.

۷ـ **ریاضُ الصّالحین**، من کلام سید المُرسَلین.

۸ـ **مقاصد النووی**، در توحید و عبادت تصوف.

۹ـ **المنهاج** فی شرح صحیح مسلم بن حجاج.

۱۰ـ **منهاج الطالبین و عمدة المفتین.** و غیر اینها که تماماً در مصر و قاهره و غوطا و مکه چاپ شده‌اند.

وفاتش در سال ششصد و هفتاد و ششم یا هفتم هجری قمری در مولد خود «نوی»[1] دمشق در چهل و پنج یا شش سالگی واقع شد[2].

الحافظ ضیاءالدین مقدّسی

محمّد ین عبدالواحد مقدّسی سعدی صالحی صاحب کتاب المختاره در سال ٥٦٩ بدنیا آمد و از دمشقیین، بغدادیین، اصفهانیین، نیشابوریین و هرویین سماع حدیث کرد و از بیشتر از پانصد شیخ نوشته دارد و از تضعیف و تصحیح و تلیین و

[1] «نوی» دهی بوده است در دمشق

[2] نقل از ریحانة الادب

جرح و تعدیل سعی جمیل را مبذول داشته است.

عمر ابن الحاجب شاگرد او می‌گوید: «**شیخنا ابوعبدالله شیخ وقتِهِ و نسیج وحده علماً حِفظاً وَ ثقةً وَ دیناً مِنَ العلماءِ الرّبانییّن و کان شدیدَ التحّری فی الروایةِ مجتهداً فی العبادةِ**» ابن‌نقطه و ابن‌بخار و برزلی و عمران بن الحاجب الکُردی از او روایت کرده‌اند. در انواع علوم تألیفات زیادی دارد مهمترین آنها در علم حدیث «**المختار مِمّا لیسَ فی الصّحیحین اَو احدهما**» است که نود جزء ار آن را نوشته ولی تأکمیل نکرده است. وی رحمه‌الله در سال ٦٤٣ فوت نمود.

ابوالبرکات المجد ابن‌تیمیه

مجدالدین عبدالسّلام بن عبدالله الحرانی معروف به ابن‌تیمیه الکبیر او الجدّ، وی جدّ ابی‌العباس احمد بن عبدالحلیم معروف به ابن‌تیمیه شیخ ابن‌القیم است. وی در سال ۵۹۰ بدنیا آمد ودر سال ٦٥٢ از دنیا رفت. از احمد بن سکینه و ابن‌طبرزد و یوسف بن کامل سماع حدیث نمود و میاطی و امین‌الدین بن شقیر و محمّد البزّاز از او نقل حدیث کرده‌اند.

وی فقیه و مقرء و محدّث بود، ابن‌مالک گفته فقه بـرای شیخ مجد نرم شد همچنان که آهن برای داوود نرم گردید. او در حجاز و عراق و شام و شهر خود حران کسب حدیث کرد و مصنّف و مدرّس و ناظر در علوم معقول و منقول بود. مهمترین تألیفات او کتاب «**اَلْمُنتفی مِن اَحادیثِ الاحکام**» است و آن کتابی است مشهور، محرر شوکانی متوفّی سال ۱۲۵۰ در نیل الاوطار شرحی بر آن نوشته است.

حافظ ابن‌حجر عسقلانی

احمد شهاب‌الدین ابوالفضل بن کنانی عسقلانی مصری، امیر المؤمنین فی الحدیث در سال ۷۷۳ در مصر متولّد و در سال ۸۵۲ در همانجا زندگی را بدرود

گفت و در زادگاه خود نشأت و پرورش یافت و محلّ اقامت و منزل او نیز در همانجا بود.

در طلب علم و حدیث به شهرهای بیت‌المقدس، دمشق، یمن، مصر و مکّه مسافرت کرد و از سراج بلقینی، حافظ بن ملقّن، حافظ عراقی و نور هیثمی سماع علم و حدیث کرد..

شاگردانش سخاوی و علماء مصر و غیره از او روایت کرده‌اند و در خانقاه خود در بیبرس مدت بیست سال املاء علم و حدیث می‌کرد و والی قضاء قضات شافعی در مصر بود. سپس به تصنیف و تألیف پرداخت و اولین تألیفات او «**تعلیق التّعلیق**» است که تعلیقات بخاری را در آن وصل کرده است و باز «**بلوغ المرام بادلة الاحکام**» از مؤلّفات او است و کتاب «**فتح الباری بشرح البخاری**» او از بهترین شروح بخاری می‌باشد.

النّور الهیثمی

علی نورالدین بن ابی‌بکر بن سلیمان هیثمی شافعی در سال ۷۳۵ بدنیا آمد و در سال ۸۰۷ هجری از دنیا رفت، در رحلات و مسافرتها به حج و غیره ملازم شیخ خود شیخ زین عراقی بود و با دختر شیخ خود ازدواج کرد و با او استخراج حدیث می‌نمود و اکثر تصانیف شیخ زین عراقی را در خدمت او بر او خواند و حافظ ابن‌حجر عسقلانی بر نور هیثمی قرائت نمود و در پیش او درس خواند. وی در علم حدیث تصنیفات بسیاری دارد و مهمترین آنها «**مجمع الزواید و منبع الفوائد**» است که زواید معاجم ثلاثهٔ طبرانی و مسند امام احمد و مسند البزار و مسند ابی‌یعلا را با حذف اسانید در آن جمع کرده است.

حافظ سراج بلقینی

سراج الدین ابوحفص عبدالرحمن عمر بن رسلان بن نصیر بن صالح بن عبدالخالق بن عبدالحق الکنانی القاهری الشافعی العسقلانی الاصل بلقینی. محدث فقیه اصولی، مجتهد بیانی و نحوی، مفسر و متکلّم و ناظم بود و در شعبان سال ۷۲۲ در بلقینه از بلاد غربیهٔ مصر بدنیا آمد و در قاهره نشأت یافت و در سال ۷۴۰ به حج رفت و رهسپار دمشق گردید و متولّی قضا شد و بعد از مرگ اسنوی در مالکیهٔ قاهره به تدریس پرداخت و در ذیقعدهٔ سال ۸۰۵ هجری در قاهره زندگی را بدرود گفت.

از تصانیف او: **ترجمان شعب الایمان، حاشیه بر کشّاف زمخشری، حواشی بر مهمات روضه در فروع فقه شافعی، العرف الشّذی علی جامع التّرمذی فی الحدیث، زهرالربا فی فنون المعان والبیان والبدیع و کتاب التّدریب فی الفقه علی مذهب الامام الشّافعی** و غیره می‌باشند.

الحافظ السخاوی

محمّد ابوالخیر ابوعبدالله بن عبدالرحمن ملقّب به شمس‌الدین سخاوی الاصل القاهری المولد و النشأة الشّافعی المذهب الحافظ النسّابه المؤرّخ در سال ۸۳۱ در قاهره متولّد شد، ملازم شیخ خود احمد بن حجر عسقلانی بود و علوم او را به ارث برد و اکثر تصانیف او را از او سماع و اخذ کرد و در حدود بیشتر از چهار صد نفر اخذ حدیث کرده است و در طلب علم به شهرهای حجاز و حلب حماة و بعلبک و دمشق مسافرت کرد. در علم حدیث و تاریخ به درجهٔ ریاست و کمال رسید و مرجع علماء و اهل تخصیص بود، علماء جرح و تعدیل و نقد الرجال در امامت او نزاع نکرده‌اند. از العلم البلقینی و الشّرف المناوی و ابی‌بکر قلقشندی روایت کرده است.

شیوخ و شاگردان او مانند: فخر دیمی و شرف عبدالحق سنباطی و بهاء علقمی از او روایت کرده‌اند و قبل از اینکه سن او به بیست سال برسد شروع به تألیف و تدوین نمود، مهمترین و زیباترین مؤلّفات او در علم حدیث: «**المقاصد الحسنه فی بیان کثیر من الاحادیثِ المشتهره علی الا السنه**» است که در مصر چاپ شده. وی رحمه‌الله در سال ۹۰۲ فوت کرد و در بقیع در جوار مرقد امام مالک دفن گردید.

حافظ شیخ جلال‌الدین السیوطی

عبدالرحمن ابوالفضل جلال‌الدین بن ابی‌بکر خضیری سیوطی شافعی در سنۀ ۸۴۹ در قاهره بدنیا آمد در کودکی پدر را از دست داد و قرآن را حفظ کرد در حالیکه هشت سال داشت. از جلال الدّین محلّی و زین عقبی و تقی شمنی و کافیجی و غیره اخذ علم و حدیث کرده است.

علقمی و داوودی و غیره از او اخذ کرده‌اند. شیخ سیوطی از رجال علوم و فنون بود و در هر فنی تألیف دارد و به کثرت تألیفات مشهور است، مؤلّفاتش در حال حیات او در آفاق و اقطار جهان شهرت پیدا کرد، اهل تحقیق و اتقان و زهد و عرفان و اعلم زمان خود در علم حدیث و فنون آن از لحاظ رجال و اسناد و استنباط بود. و در افتاء و تدریس مرجع خاص و عام و سمت تدریس و افتاء را داشت. تألیفات او در فقه و حدیث و لغت و نحو و تاریخ و اجزاء حدیث به‌حد وفور رسید.

هنگامی‌که سن او به چهل رسید تجرد و انقطاع را به جهت عبادت اختیار کرد و از تدریس و افتاء دست کشید و در روضه اقامت را اختیار کرد تا اینکه در سال ۹۱۱ زندگی را بدرود گفت. تألیفات او را تا پانصد نوشته‌اند و به شهرهای شام وحجاز و یمن و هند و مغرب مسافرت کرد، در علوم تاریخ و تفسیر و حدیث و فقه و نحو و معان و بیان و بدیع و لغت نابغه بود.

از جمله مؤلّفات او: «**طبقات الحفّاظ**»، «**طبقات المفسرین و نقایه**» است، «**جمع الجوامع حدیثیه**» نیز از تألیفات او می‌باشد که خواسته است جامع تمام احادیث باشد لکن آن را به اتمام نرسانید، «**جامع الصغیر**» نیز از مؤلّفات اوست که علاّمهٔ مناوی شرحی بر آن نوشته است و علقمه شاگرد شیخ سیوطی نیز شرحی بر آن دارد، حاوی للفتاوی نیز از تألیفات او می‌باشد، الفیه فریده با شرح آن در نحو بهترین کتاب است که نگارنده آن را در مدرسهٔ دولت آباد ولد بیگی روانسر به درس خوانده و حفظ کرده‌ام شیخ در مقدمهٔ این کتاب گوید:

فائقةً الفیةَ ابْنَ مالِكِ لِكونِها واضِحَةَ الْمسالِكِ

المحدّث ضیاءالدین کمشخانوی

احمد ضیاءالدین بن مصطفی کمشخانوی حنفی نقشبندی خالدی در سال ۱۲۲۷ هجری قمری در ولایت طرابزون ترکیه بدنیا آمد، بسوی آستانه مسافرت کرد و درک حضور حافظ امین بن مصطفی شهری را نمود و با او حدیث را استخراج کرد. از عبدالرحمن خرپوتی کُردی و سید احمد بن سلیمان اروادی هنگام حضور به آستانه در سال ۱۲٦٦ هجری اخذ علم و حدیث کرد و دارای اجازه از مصطفی مبلط[1] و اهل جهد و تحقیق بود و به حج رفت و سه سال در مصر اقامت را اختیار کرد و در خلال این سه سال کتاب «**راموز الاحادیث**» خود را نوشت و به پایان رسانید و آن را در جامع سیدنا حسین هفت مرتبه ختم کرد، از جمله کسانی که از او اخذ کرده و اجازهٔ اخذ حدیث را داشته‌اند شیخ محمّد نجیب مطیعی مفتی دیار مصریه بود.

سپس بسوی آستانه مراجعه کرد و مدتی دیگر به تصنیف و ارشاد و نشر حدیث

---

[1] متوفّی سال ۱۲۸۰ می‌باشد

سرگرم بود تا اینکه در سال ۱۳۱۱ هجری قمری زندگی را بدرود گفت و در مقبرهٔ سلطان سلیم دفن گردید.

از جمله اصحاب او عبدالله داغستانی، اسماعیل قریمی، اسماعیل مرجانی، احمد فلبوی و رحمت الله هندی می‌باشند. مؤلّفات او را تا پنجاه مؤلّفه نوشته‌اند. ازجمله: راموز الاحادیث است که به طریقهٔ جامع الصّغیر سیوطی ترتیب داده شده است و در سال ۱۲۹٤ از تألیف آن فراغت حاصل کرده. راموز به معنی دریا و اصل و نمونه است و کتاب راموز را هفتاد مرتبه در خانقاه خود ختم کرد.

وی رحمه‌الله اهل زهد و عرفان بود هدیه را مخصوصاً فقراء و علماء بذل می‌کرد، ناشر علم و کثیر الصّدقات بود، سه مکتب خیریهٔ مرصده لاطّلاع جماهیر در ریزه، واوف، ابیورد داشت و بر اینها اوقافی از خود عاید نمود و ترجمهٔ حفّاظ و محدّثین را نوشت و بعضی از شاگردان او راموز الاحادیث را در خدمت او می‌خواندند و به بحث و تحقیق می‌پرداختند.

حافظ مبارکفوری

محمّد عبدالرحمن بن عبدالرحیم بن بهادر مبارکفوری در سال ۱۲۸۳ هجری قمری در قریهٔ مبارکفور که دهکدهٔ بزرگی از توابع اعظم کره از ایالت بوبی هند می‌باشد بدنیا آمد و به زبانهای عربی و فارسی وارد و آشنایی داشت و قرائت می‌کرد و به شهرهای نزدیک مسافرت نمود، در عهد نواب صدیق خان قنوجی بر حسام‌الدین مؤی و فیض‌الله مؤی و عبدالله غازی فوری قرائت و تدریس کرد. از سید نظیر دهلوی بهاری و حسین بن محسن یمانی انصاری خزرجی سعدی اخذ علم و حدیث نمود، عده‌ای از مدارس را تأسیس کرد و شخصاً در آنها به تدریس می‌پرداخت. سپس در منزل خود اعتزال را اختیار کرد و به جهت تألیف و عبادت منزوی شد و رغبت و دعوت حکومت سعودیه را در تدریس علوم حدیث در حرم

مکه اجابت نکرد و به تدریس در مدرسهٔ «دارالحدیثیه» در دهلی رغبت ننمود.

آوازهٔ علم و شهرت او در جهان پیچید و در هند از هر طرف بسوی او می‌شتافتند و از علم او عدهٔ کثیری ذینفع و مستفید و مستفیض شدند. از جمله کسانی که از او اخذ علم و حدیث کرده‌اند: ابوالهدی عبدالسلام مبارکفوری و محمد بن عبدالقادر هلالی مغربی و نعمت‌الله بردوانی است.

علاماء و دانشمندان به تقدم و امامت او اعتراف کرده‌اند تا حدی که اباطیب محمّد شمس الحق عظیم آبادی مؤلّف «**غاية المقصود بشرح سنن ابی‌داوود**» در شرح سنن ابی‌داوود از او استغاثه می‌کرد و استمداد می‌نمود و مدت چهار سال در حضور او ماند و از محضر او مستفید بود.

وی رحمه‌الله شرحی را به‌نام «**تحفة الاحوذی فی شرح جامع الترمذی**» در چهار مجلّد با مقدمه نوشت که مورد اهمیت زیادی می‌باشد و او در سال ۱۳۵۳ هجری قمری جهان فانی را وداع گفت و به جهان ابدی به جمع محدثّین سلف پیوست.

رَحِمَهُ اللهُ وَ اِیّانا وَ جَمیعَ المُسْلِمینَ

بخش چهارم

ملحقات

چون در مقدمه و متن این کتاب مطالبی بالذّات و یا بالتّبع به عنوان ملحقات این کتاب مفید دانستم و از طرفی دربارهٔ مدارس و مساجد و نوع تحصیل توضیحات بیشتری منظور بود بنابراین مباحثی که ضمن تألیف یادداشت کرده بودم بعد از خاتمه بر این کتاب افزودم امیدوارم مورد قبول واقع شود. از جمله مطالبی از کتاب «ایرانشهر» که به بحث ما مربوط است نقل می‌گردد.

دین اسلام[1] که برای اصول برادری و برابری قرار گرفته بر روی مبادی و اصولی قرار دارد که در مرحلهٔ اولی و اساسی قرآن مجید را تعلیم می‌دهد قرآن مجموعهٔ وحی محمدی است مرکّب از صد و چهارده سوره و هر سوره مرکّب است از چندین آیه و مسلمانان برآنند که کلیهٔ دستورهای معاش و معاد ایشان در قرآن مندرج است و خیر دنیا و آخرت از آن کتاب مبین حاصل می‌گردد.

در نزد اسلامیان مجموعهٔ روایاتی وجود دارد که به‌نام احادیث شناخته می‌شوند و آنها عبارت است از چندین هزار روایت که از کلمات پیغمبر نقل شده و آن را سنّت گویند. علمای روحانی در تمام ممالک اسلام از جمله کشور ایران برای احادیث وزن و سندیت قائلند و منابع حدیث به شرط صحت قول راویان برای حل مسائل زندگی بعد از قرآن نزد مسلمانان اعتبار اساسی دارد.

اکثریت اسلامیان تابع چهار مکتب فقهی عمده می‌باشند که این مکاتب در قرن

---

[1] ایرانشهر ـ مطابق با جزوهٔ جغرافیا درس استاد دکتر گونیلی

هشتم میلادی؛ دوم هجری در سراسر ممالک اسلام بوجود آمده و در رأس هر یک عالمی روحانی قرار داشته که به نوبت خود مؤسّس آن مذهب و مکتب بوده است و مسلمانان جهان بر طبق فتوای ایشان رفتار می‌کنند آن چهار عبارتند از:

۱ـ **حنفیه**: پیروان ابوحنیفه نعمان بن ثابت که اکثریت مسلمانان هند، پاکستان، ترکیه، افغانستان و آسیای مرکزی تابع او می‌باشند و او را امام اعظم می‌خوانند.

۲ـ **مالکیه**: پیروان مالک بن انس که مردم شمال افریقا (لیبی، تونس، الجزایر، مغرب اقصی) به مذهب او هستند.

۳ـ **شافعیه**: پیروان محمّد بن ادریس شافعی که اکثریت مردم عراق، شام، مصر و قسمتی از افریقا مذهب او را متابعت می‌نمایند.

٤ـ **حنبلیه**: پیروان احمد بن حنبل که مذهب او در عربستان، حجاز، فلسطین، شام و قسمتی از افریقا متداول است.

در زمان حاضر اقلیت بزرگی از اهل سنّت و جماعت در ایران نیز وجود دارد که قبل از عصر سلطنت شیعی صفویه تا امروز باقی مانده و در نقاط سرحدّی و حواشی دور دست زندگی می‌کنند. سنّیان ایران نیز به نوبت خود تابع یکی از مذاهب اربعهٔ فوق می‌باشند.

۱ـ کرد در ناحیهٔ غرب ایران مرکز آن سنندج اکثراً شافعی.

۲ـ ترکمان (کوکلان یموت) در شمال ایران ناحیهٔ گرگان اکثراً حنفی.

۳ـ بلوچ در بلوچستان جنوب شرق ایران مرکز آن بمپور[1] و ایرانشهر، حنفی.

٤ـ بنادر جنوب در ناحیهٔ غربی سواحل خلیج فارس مرکز آن بندر لنگه، شافعی.

۵ـ طوالش در ساحل غربی دریای مازندران و مرکز آن هشتپر اغلب شافعی.

٦ـ ایلات شرقی طوایف بربری و تیموری خراسان مرکز آن خواف، حنفی.

۷ـ لارستان ناحیهٔ جنوب شرقی فارس مرکز آن بستک و اوز، شافعی.

---

[1] مرکز فعلی آن زاهدان است.

ضمناً جمعیت کل مسلمانان جهان در حال حاضر افزون بر یک هفتصد میلیون نفر[1] می‌باشد.

توضیح دربارهٔ مدارس در صدر اسلام[2]

وضع تعلیم و تربیت در صدر اسلام مختصّ به یک محلّ نبوده و در هر جا امکان داشته مسجد و مکتب خانه یا صحرا به تعلیم و تربیت می‌پرداخته‌اند. و در مکاتب مألوفه در مجتمعات اسلامیه کودکان برای تعلّم قرائت و حفظ قرآن جمع می‌شدند.

در هنگام اسلام عمر بن خطاب‌ رضی الله عنه منقول است که چون به خانهٔ خواهرش رفت که دربارهٔ اسلام مخفیانهٔ او و دامادش تحقیق کند یکی از صحابه را دید که در خانه به آنها قرآن تعلیم می‌داد[3].

احمد امین در کتاب ظهیر الاسلام گوید: ربیع بن سلیمان ۱۷٤ ـ ۲۷۰ که از شاگردان شافعی و از مشهورترین فقها و محدّثین عهد طولونی است، در مسجد جامع فسطاط تدریس می‌کرد و سپس احمد بن طولون از او درخواست نمود در مسجدی که بنا کرده بود تدریس کند.

و باز در همین کتاب گوید: در عهد طولونی و اخشیدی مدارسی نبود و درس را در مصر در مسجد عمر و مسجد ابن‌طولون ودر خانه‌های امراء و وزراء و علماء تدریس می‌کردند و در آنجا نیز بازاری بود بازار وراقین می‌گفتند کتاب را در آن می‌فروختند و احیاناً در دکانهای این بازار مناظره به عمل می‌آمد.

---

[1] حالا در سال ۱۳۸۰ خورشیدی جمعیت مسلمین جهان بیشتر از یک میلیارد نفر است.

[2] مربوط به بحث مدارس در صفحهٔ ٥٤ و بعد.

[3] استاد زین‌العابدین رهنما در کتاب پیامبر گوید: این مردی که قرآن را به سعد داماد عمر و فاطمه خواهرش تعلیم می‌داد و برای آنها می خواند خبّاب بن الارت از عشیرهٔ بنی تمیم بود.

مسجد نخستین مراکز تعلیم در تمدن اسلامی

جامعهٔ اسلامی در آغاز کار جامعهٔ ساده و بی آلایشی بود که بر اساس تعلیمات دینی تشکیل یافته و بیش از هر چیز به تربیت دینی اهمیت داده است، به همین جهت مراکز اجتماعات دینی برای مسلمانان در حکم قدیمترین مراکز تعلیمی هم بوده است و حتّی بخواهیم از مدارس کهنه و و اولیه کشورهای اسلامی آغاز سخن کنیم باید مساجد را مورد توجه قرار دهیم. و بعد از آن هم که ساختن مدرسه برای تعلیم علوم شرعی معمول شد معماری مخصوص مساجد در آنها واقع گردید و همگام مدرسهٔ مسجد نیز به پشتوانهٔ مدرسهٔ محلّ تعلیم و تربیت بود، و به همین جهت مدرسه را گاه مسجد و یا بالعکس مسجد را گاه مدرسه نیز می‌نامیدند و این اشتراک اسامی و ربط و آمیزش آنها با یکدیگر در تمام اعصار اسلامی معمول بوده و حتّی گاه وقت مقابر و زوایا یعنی عبادتگاههای زهّاد و یا صوفیه و خانقاه و رباطها نیز برای استفاده از آموزش و پرورش بکار می‌رفتند

در کتب تاریخ و رجال که ایرانیان دورهٔ اسلامی نوشته‌اند بارها به مساجدی باز برمی‌خوریم که محلّ تعلیم علوم دینی و ادبی بود، مثلاً در سیستان یکی از فرمانداران عرب به‌نام عبدالرحمن بن سمره در قرن اول هجری مسجد آدینه‌ائی ساخت که حسن بصری عالم معروف دینی در قرن اول و دوم هجری مدتی در آنجا سرگرم تدریس و تعلیم مسائل دینی بوده و در بخارا که معروف به «قبةالاسلام» شده بود از چند مسجد برای تعلیم شرعی استفاده می‌شد.

و ابن‌قتیبه در سیستان و بلخ و هرات مساجد زیادی را اسم می‌برد و در فارس نیز حلقه‌هایی در مسجد جامع عتیق تشکیل می‌یافت.

در درجهٔ نخست علم قرائت قرآن و تفسیر و حدیث و فقه در مساجد و همچنین تعلیم زبان و ادب عربی مورد توجه بود، معمولاً بر گرد استادانی که در مساجد حاضر می‌شدند گروه شاگردان حلقه می‌زدند و این مجامع حلقه نام داشت،

این رسم از پیغمبر اسلام شروع شد به این معنی که پیغمبر هنگام جواب سؤالات اصحاب در مسجد مدینه می‌نشست و مردم بر گرد او حلقه می‌زدند و سخنان او را می‌شنیدند و حفظ می‌کردند، حلقه‌های درس گاه کوچک وگاه بزرگ بوده، در مسجد درجه دوم و سوم بیش از یک حلقه تشکیل نمی‌شده، در صورتی‌که در برخی از مساجد بزرگ عده‌ی حلقه‌های درسی به سی و چهل می‌رسید و هر حلقه منسوب و مخصوص به استادی و به موضوع در رشته‌ای بوده و گاه این حلقه را مجلس نامیده‌اند مانند مجلس اسعد بن مسعود عتبی در قرن پنجم در جامع نیشابور و مجلس نفتویه (٢٤٤ـ ٣٢٣) در مسجد انبارییین در واسط.

از حلقه‌های معروفی که در ایران تشکیل می‌شد یکی آن است که شیخ ابوحامد عبدالله جوینی پدر امام الحرمین جوینی[1]در نیشابور داشت. در مساجد معمولاً وسایلی برای کمک طالبان علم نیز وجود داشت و این کمک خرج که به‌نام «اجرا» موسوم بود از محلّ موقوفاتی که بر جوامع و مساجد وقف می‌کردند پرداخته می‌شد.

تعلیمات عالیه در ایران اسلامی همواره مورد توجه بوده و بعد از حملهٔ اعراب به ایران و در قرن سوم و چهارم هجری مراکزی برای علوم در میان ایرانیان از خوزستان گرفته تا خراسان و ماوراء النّهر وجود داشت و همین مراکز است که بعد از شیوع اسلام در استخدام تمدن اسلامی درآمد و به‌نام اسلام مشهور شد[2].

نخستین مدارس در ایران

ایرانیان در ایجاد مدارس تعلیمی در همهٔ ملل اسلامی سمت تقدّم دارند و در این مورد از قرن چهارم هجری شروع به کار کردند. تاریخ بنای مدارس در ایران به

---

[1] متوفّی به سال ٤٣٨

[2] ایرانشهر

دو دوره تقسیم می‌گردد.

۱ـ دورۀ پیش از نظام الملک یعنی پیش از ایجاد مدارس نظام الملک طوسی[1] مدارس دارای تشکیلات وسیع و انتظاماتی از قبیل وظایف استادان وشاگردان و خادمان و شعبی مانند: کتابخانه‌ها و دارالشّفاها و مستمری برای معلّمان و طالبان علم و خدام و کارکنان دیگر بود. ولی از ایجاد نظامیه به بعد به همۀ امور بطور مضبوط و شایسته توجه کردند.

از جمله مدارس قدیم ایران مدارسی است که در قرن چهارم در خراسان ایجاد شد مانند مدرسه‌ای که در طابران از عمال طوس برای الحاتمی دانشمند قرن چهارم[2] ایجاد شد. در نیشابور که از مراکز بزرگ علمی ایران بود مدارس بسیاری از همین قرن وجود داشت. مانند مدرسه‌ای که برای النیسابوری فقیه معروف شافعی به سال ۳۹٦ ساخته بودند و یکی از بزرگان به‌نام ابن‌فورک[3]خود مدرسه‌ای بنا کرد و برای دانشمندی به‌نام رکن‌الدین اسفراینی[4]مدرسه‌ای که از همۀ مدارس سابق مهمتر بود بنا نمود.

در نیمۀ اول قرن چهارم در نیشابور چند مدرسۀ مشهور بود از آن جمله است: «بیهقیه» که امام ابوالحسن محمّد بن شعیب البیهقی[5]مفتی شافعیان در کوی سیار نیشابور بنا کرد و آن را مدرسۀ بیهقی می‌خواندند.

۲ـ با توضیحی که داده شد معلوم می‌گردد که قبل از نظام‌الملک و قبل از افتتاح نظامیه بغداد به سال ٤٥۹ هجری در ایران مدارس دیگری نیز معمول بوده است و

---

[1] متوفّی سنۀ ٤٨٥ هجری

[2] متوفّی به سال ۳۹٦

[3] متوفّی به سال ٤٠٦

[4] متوفّی به سال ٤١٨

[5] متوفّی به سال ۳۲٤

از اینکه عده‌ای از دانشمندان مانند ابن‌خلکان و ذهبی صاحب کتاب تاریخ مشهور «تاریخ الاسلام» که نظام‌الملک را نخستین بانی مدارس در اسلام پنداشته است به این منظور بوده که نظام الملک نخستین بانی مدارس به طور مضبوط و تکمیل است و الاّ پیش از او مدارس دیگری در نیشابور وجود داشته، از قبیل: مدرسهٔ بیهقیه و مدرسهٔ سعدیه که امیر نصر بن سبکتکین برادر سلطان محمود والی نیشابور آن را بنا کرد و مدرسهٔ دیگری از بناهای ابوسعید و اسماعیل بن علی بن المثنی استرآبادی واعظ و صوفی. و مدرسهٔ چهارمی که استاد ابواسحاق اسفراینی بنا کرد و تا آن موقع مانندی نداشته است موجود بوده.

غیر از نیشابور در شهرهای دیگر ایران هم مدارس کهنی وجود داشت مثلاً در سبزوار ناحیهٔ بیهق پیش از نظامیهٔ بغداد مدرسه‌ای بوسیلهٔ خواجه امیرک از بزرگان قرن چهارم بنا شده. ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی که تا سال ٤٠١ هجری وزارت سلطان محمود غزنوی را داشت در بلخ مدرسه و کتابخانهٔ بزرگی احداث نمود.

به هرحال به طور کل می‌توان گفت که نظام‌الملک نخستین کسی بود که مدرسه را بطور مضبوط تحت شرایط خاصی و توجه به حال استادان و طلاّب و با راتبه و جیره مقرر کردن برای آنها بنا و دایر کرد و هرگونه وسایل آسایش طلاّب را جهت تحصیل مهیا نمود. و حتی گویند یکی[1] از دانشمندان به نظام‌الملک گفت این برنامه و راتبه و وسایل آسایشی که برای طلاّب تهیه کرده‌اید ممکن است اشخاص تنبل و تن‌پروری را به حلقهٔ طلاّب علوم دینی درآورد، طلاّب باید در کسب تحصیل کوشا و قبول سرد و گرمی‌ها کنند و به مسافرتها و شهرها جهت اکتساب دانش بروند و به هر آداب و اصولی آگاه و از دانش و تجربه و اندوختهٔ هر استادی ثمر برگیرند و کسب فیض کنند و بتوانند بیشتر از مزایای علمی دانشمندان استفاده نمایند.

---

[1] گویند این دانشمند امام حجة الاسلام محمّد غزّالی بوده است.

مسلّم است که نظام‌الملک در زمینهٔ راتبه و جیره و نفقهٔ طالبان مکمل و مبتکر بود و در امر آموزش و پرورش و ایجاد مقرری و ماهانه و تسهیل وسایل تحصیل مخصوصاً برای مدارس نظامیه در قلمرو اسلامی نخستین بانی می‌باشد.

نظام‌الملک حسن بن علی طوسی[۱] صاحب کتاب معروف «سیاستنامه» وزیر دانشمند سلجوقیان قبل از مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد مدرسه‌ای در نیشابور بنا نمود که به‌نام وی نظامیه خوانده می‌شد، بنای این مدرسه برای امام الحرمین ابوالمعالی عبدالملک بن عبدالله جوینی[۲] صورت گرفت و امام الحرمین مدت سی‌سال در این مدرسه تدریس کرد و در تمام این مدت تدریس و خطبهٔ روز جمعه و محراب و منبر و مناظره را انجام می‌داد و هر روز سیصد تن از دانشمندان و طالبان علم و اولاد بزرگان برای استفاده از دروس او حاضر می‌شدند و از میان همین گروه حجة الاسلام محمّد غزّالی دانشمند بزرگ اسلامی[۳] و اوحدالدین محمّد انوری شاعر معروف ایران است.

در نظامیهٔ بغداد که در شمار بزرگترین مدارس اسلامی بوده گروهی از بزرگترین دانشمندان ایران مانند: شیخ ابواسحاق شیرازی و امام محمّد غزّالی تدریس کرده‌اند. یکی از بزرگترین شاعران ما یعنی سعدی شیرازی در این مدرسه تعلیم یافت و راتبه می‌گرفت، این مدرسهٔ بزرگ مشهور قرن پنجم که توسط نظام‌الملک ایجاد شده بود در سال ٤٥٩ هجری پایان یافت مباشر آن ابوسعید احمد بن محمّد نیشابوری صوفی بود. و نظام‌الملک موقوفات کثیری برای آن تعیین کرد چنان که نه تنها برای اجرت کارکنان و استاد و شاگرد کافی بود بلکه مقدار زیادی از آن در راه طالبان علم صرف می‌شد.

---

[۱] متوفّی سال ٤٨٥ هجری قمری

[۲] متوفّی سال ٤٧٨ هجری

[۳] متوفّی سال ٥٠٥ هجری

مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد ساختمانی باشکوه و عالی و کم‌نظیر داشت و نظام‌الملک برای ساختمان آن ۲۰۰۰۰۰ (دویست هزار) دینار از مال خود خرج کرد و نام خود را برفراز آن نوشت و در اطراف آن بازارها ساخت و وقف مدرسه کرد و دکاکین و گرمابه‌ها و مخزنها خرید و بر آن وقف کرد و هر سال بر نفقات استادان و شاگردان ۱۵۰۰۰ (پانزده هزار) دینار صرف می‌شد و شش هزار شاگرد در آن زندگی می‌کردند که به تعلیم فقه و تفسیر و حدیث و نحو لغت و ادب و امثال اینها غیر از فلسفه و شعب و فنون عدیده می‌پرداختند، از استادان بزرگی مانند شیخ ابواسحاق شیرازی[1] و ابن‌صباغ[2] و حجة الاسلام غزّالی و نظایر اینها استفاده می‌شد و عنوان مدرّسی همیشه از عناوین مهم علمی محسوب می‌شده و این مدرّسان از جانب نظام‌الملک یا پسرانش که تولیت آن را به عهده داشتند و بعد از آن بوسیلهٔ خلفاء و وزراء و حکّام بغداد که این سمت را داشتند معین می‌شدند[3].

مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد تا دیرگاه وجود داشت ودر حوادث سال ٦٨٧ هجری ابن‌فوطی از تعیین مدرّس برای آن نام برده است.

در نظامیهٔ بلخ رشیدالدین محمّد بن عبدالجلیل بلخی معروف به «وطواط»[4] شاعر و نویسندهٔ معروف مؤلّف کتاب «حدائق السّحر» تحصیل کرده است.

در شهرهای مرو و هرات و موصل نیز مدارسی به‌نام نظامیه موجود بوده و

---

[1] متوفّی سال ٤٩٦ هجری

[2] متوفّی به سال ٤٧٧ هجری

[3] مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد در کنار دجله و قسمت شرقی بغداد در کوی «سوق الثلاثا» سه‌شنبه بازار واقع بود. سبکی صاحب «طبقات الشافیعه» گوید نظام‌الملک مدرسه‌ای در بغداد، مدرسه‌ای در بلخ، مدرسه‌ای در نیشابور، مدرسه‌ای در هرات، اصفهان، بصره، مرو، آمل، طبرستان و موصل بنا کرد و گویند در هر شهر از شهرهای عراق و خراسان مدرسه‌ای داشت و از این گذشته بیمارستانی در نیشابور و رباطی در بغداد بنا نهاده است.

[4] متوفّی به سال ٥٧٣ هجری

نظامیهٔ هرات تا قرن نهم هجری باقی بـود چـون جـامی شـاعر و ادیـب و عـارف معروف تحصیلات ادبی خود را در همین مدرسه انجام داده بود.

در همان ایام که نظام‌الملک به ایجاد مدارس مشغول بود و بیشتر مدارس خـود را به معلّمان و محصّلان شافعی اختصاص می‌داد، سلطان ملکشاه سلجوقی به تقلید از وزیر خود به انشاء مدارس توجهی کرد و از آن جمله در اصفهان مدرسـه‌ای بنـا کرد و بر دو فرقهٔ شافعی و حنفی وقف نمود[1].

چون وقف در اسلام همواره در خدمت تعلیم و تربیت و مـدارس و مسـاجد و معلّم و محصّل بوده و از وسائل خیریهٔ مهمی بوده که در اسـلام پی‌ریـزی شـده و قانون وقف اسلامی در عالم انسانی و خدمت به خلق همراه با احسـاس عـاطفی و نوع دوستی صلاح خیر دین و دنیا را در بر دارد و از ابواب مهم فقه و حدیـث بـه شمار می‌رود لذا ما نیز با استفاده از مندرجات کتاب «ایرانشـهر» مختصـری دربـارهٔ وقف و کیفیت آن می‌نویسیم.

نخستین وقف در اسلام

در کتاب ایرانشهر مسطور اسـت: در کتـاب صحیـح بخـاری آمـده کـه پیغمبر اکرمﷺ زمینی را وقف کرد و منافع آن را برای ابن‌سبیل صدقه داد.

فرید وجدی در دائرة المعارف خود حدیثی را نقل می کند که هنگامی‌کـه عمـر بن الخطّاب خلیفهٔ دوم زمینی را از خود که به‌نام «تمغ» بود می‌خواست صدقه دهد پیغمبر اکرمﷺ فرمود اصل آن را برای صدقه قرار بده چنان که فروخته نشود و بـه ارث نرسد و بخشیده نشود.

در کتاب صحیح ترمذی[2] از ابن‌عمر رضی الله عنه مروی است که حضرت عمر رضی الله عنه زمینی را

---

[1] ایرانشهر

[2] جلد سوم صفحهٔ ٦٥۹ رقم ۱۳۲۵. ضمناً این حدیث را مسـلم و بخـاری نـیز روایـت کرده‌انـد.

در خیبر به غنیمت اصابت کرد و به پیغمبر خداﷺ گفت: **اَصَبْتُ مالاً بخَیْبَرَ، لَمْ اُصَبْ مالاً قَطُّ اَنْفَسَ عِنْدی مِنْهُ. فَما تامُرنی قالَ اِنْ شِئْتَ حَبَسْتَ اَصْلَها وَ تَصَدَّقْتَ بِها.** سپس حضرت عمرؓ آن را صدقه داد (وقف کرد) به طوری که اصل آن فروخته نگردد و بخشیده نشود و به ارث نرسد چنان که فقراء و نزدیکان و بندگان (الرقاب) و فی سبیل الله و ابن‌سبیل و مهمان از عواید آن استفاده کنند و متولّی آن اگر به انصاف و معروف چیزی از آن بخورد گناهی متوجّه او نیست و دوست غیر متمول نیز می‌تواند از آن بخورد.

در کتب شیعه و سنّی این حدیث از پیغمبرﷺ روایت شده است: هر گاه پسر آدم بمیرد عمل او قطع می‌شود مگر از سه چیز: صدقهٔ جاریه (وقف) یا دانشی که از آن سود برد یا فرزند صالحی که برای او به خیر دعا کند.

در صحیح ترمذی[1] از ابی‌هریرهؓ روایت شده است که پیغمبرﷺ فرموده: **اِذا ماتَ الاِنْسانُ اِنْقَطَعَ عَمَلُهُ اِلاّ مِنْ ثلاث صَدَقَةٍ جاریةٍ و عِلْمٍ یُنْتَفَعُ بِهِ وَ وَلَدٍ صالِحٍ یدعُو لَهُ.**

« به قراریکه مشهور است در محله نخاولهٔ مدینه محله‌ای به‌نام باغ صبا و باغ مرجان وجود دارد از موقوفات حضرت حسن مجتبی یا حضرت علی بن حسین است ؓ.»[2]

وقف[3] در لغت به معنی حبس و محدود ساختن است و شرعاً عبارت است از حبس و محدود ساختن مالی به‌طوریکه اصل آن باقی بماند و از سود و عوائد آن

پاورقی صحیح ترمذی.

[1] صحیح ترمذی جلد سوم صفحة ٦٦٠

[2] ایرانشهر

[3] شرح شرقاوی امام زکریای رازی بر التحریر امام ابوزرعـة رازی جلد دوم صفحـة ۱۷۲ چاپ بیروت.

امکان انتفاع باشد و منافع آن به‌مصرف مباح و مورد وقف مصروف شـود. و اصل[1] آن آیهٔ شریفه: «لَنْ تَنالوا البِرَّ حتّی تُنْفِقوا مِمّا تحبّون» است. در حاشیه الشرقاوی[2] علی التحریر آمده: چون اباطلحه این آیه را شنید، بهترین اموال خود که باغ و حدیقـه‌ای در برحاء بود وقف کرد. بعضی گفته‌اند: جای قبلی مسجد نبوی بوده کـه بـه قصر بنی‌جذیله معروف بوده است. در شرح تحریر امام ابی‌زکریا انصاری آمده: اصـل در وقف خبر صحیحین است که حضـرت عمرﷺ زمینی را اصابت کـرد یعنـی در غنیمت خیبر زمینی در سهم او افتاد، پیغمبرﷺ به او گفت اگر میل دارید اصلش را حبس و وقف کنید و منافعش را صدقه بدهید، حضرت عمرﷺ آن را وقـف نمـود بر این قرار که اصل آن فروخته نشود و بخشیده نگردد و به ارث نرسد.

ارکان وقف عبارتند از: **۱ـ واقف ۲ـ موقوف ۳ـ موقوف علیه ٤ـ صیغه.**

از زمان پیغمبر بزرگوار اسلام هنوز چند قرنی نگذشته بود که سـطح موقوفـات بطور شگفت انگیزی رو به توسعه گذاشت که مورد استفادهٔ عموم و خصـوص در شهرها و دهستانها و قصبات قرار گرفت.

در دورهٔ خلفای عباسی که به عصر طلائی تمدن اسـلامی شـهرت دارد رقبـات موقوفات و درآمد آنها در تمام کشورهای اسلامی رو به توسعه گذاشت چنان که از مصارف موقوفات همه گونه وسایل زندگی طبقات بی‌بضـاعت و فقـیر بـه خوبـی فراهم بود که مسلّماً طلاّب نیز از این بـهره، برخـوردار بوده‌انـد. پایـهٔ موقوفـات و صدقهٔ جاریه بر روی خیر و امور اجتماعی گذارده شده است.

تمام کشـورهای وابسـته بـه تعلیـم و تربیـت و بهداشـت و امـور اجتمـاعی و عام‌المنفعه که امروز در کشورهای مترقّی بودجه‌ها و اعتبارات سنگین برای آنـها در نظر گرفته‌اند در دوره‌هائی که هنوز خبری از آن مؤسّسات نبـود در دنیـای متمـدن

---

[1] حاشیهٔ الشرقاوی علی التحریر جلد دوم صفحهٔ ۱۷۳

[2] تألیف الشیخ عبدالله بن حجازی الشرقاوی جلد دوم صفحهٔ ۱٤۳ طبع دارالمعرفه بیروت لبنان.

مغرب زمین نبود در کشورهای اسلامی رایج و مورد عمل و اجرا بود.

خواجه نظام‌الملک که بیش از نیم قرن به اقتدار و تدبیر وزارت کرد چنان که قبلاً اشاره شد از واقفین بزرگ و نیکوکاران و در تأسیس مدارس امور خیریه در عالم اسلامی شهرت بسزائی دارد.

جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلامی جمع درآمد موقوفات او را بالغ بر ششصد هزار دینار (۶۰۰۰۰۰) ذکر کرده است و جمع درآمد موقوفات مدرسهٔ نظامیه بغداد را شصت هزار دینار (۶۰۰۰۰) نوشته که مبتنی بر دلائل تاریخی است[1].

گرچه بر اثر ایراد بحث وقف به مناسبت مقام تا حدی از مطلب دور شدیم با این وجود باز رشتهٔ سخن را بدست می‌گیریم و بحث دربارهٔ مدارس را ادامه می‌دهیم: چنان که در مقدمه گفته شد حضرت ابوبکرﷺ در موارد لزوم با کبار صحابه مشورت می‌کرد حضرت عمرﷺ نیز این روش را داشت، در زمان حضرت عمرﷺ که اسلام در اثر فتوحات پی‌درپی توسعه یافت در عراق با تمدن ایران و در مصر و شام با تمدن روم مواجه شدند که در جزیرة العرب و مدینه مرکز اسلام سابقه نداشت لذا برای جوابگوی خواسته‌ها و سؤالات وارده و تازه[2] عبدالله بن مسعود صحابی معروف به عراق اعزام گردید و عبدالله بن عمر مأمور افتاء در مصر شد و عبدالله بن عباس در مکه اقامت گزید و در مدینه حضرت علی ابن ابی‌طالب و سایر صحابهﷺ بودند.

در هریک از این مراکز مکتب و مدرسه‌ای برای نشر معارف اسلامی تشکیل می‌یافت که فقهای نامی از آن مدارس به وجود آمدند. از جملهٔ، بزرگترین مدارس در مرکز اسلام بوجود آمد و فقهائی چون ابوبکر بن عبدالرحمن (ابوالقاسم) بن

---

[1] به نقل از ایرانشهر

[2] مقدمه پیرامون قیاس تألیف جمال‌الدین جمالی

ابی‌بکر، عروة بن زبیر، سعید بن مسیب، سلیمان بن یسار، خارجه بن زید بن ثابت و عبیدالله بن عبدالله که به فقهای سبعه معروف‌اند بیرون آمدند و این مکتب به‌نام **مکتب مدینه** معروف بود.

مکتب ابن‌عباس: در مکهٔ معظّمه مکتبی به ریاست عبدالله بن عباس تشکیل شد و رجالی چون عکرمه، محمّد بن عطا، مجاهد بن جبیر برخاست و از ابن‌عباس این عده اخذ کرده‌اند: عطا بن ابی‌رباح طاووس، مجاهد، سعید بن جبیر، عبیدالله بن عبدالله بن عتبه بن مسعود، ابوشعشاء، جابر بن زید، ابن‌ملیکه، عکرمه، میمون بن مهران و عمر بن دینار.

مکتب عراق: مدرسهٔ عراق به سرپرستی ابن‌مسعود اداره می‌شد، مردان بزرگی مانند علقمه بن قیس، مسروق، قاضی شریح بن حارث، سعید بن جبیر، شعبی و غیره تربیت یافتند و عدهٔ کثیری از عبدالله بن مسعود اخذ فقه و حدیث کرده‌اند مانند: اسود، عبیدهٔ السلمانی، اعور و غیره.

مکتب مصر: مدرسهٔ مصر به قیادت عبدالله بن عمروعاص‌ﷺ اداره می‌شد، در این مکتب شاگردانی چون: جریحه و زید بن ابی‌حبیب تربیت یافتند.

مکتب مدینه: در مدینه مدرسه‌ای به ریاست ابی بن کعب وجود داشت و شاگردانی چون ابوالعالی، محمّد بن کعب القرضی و زید بن اسلم تربیت شدند.

موضوع بحث در این مکتبها تفسیر قرآن و آشنائی به امور اسلامی و سنّت نبوی و کیفیت استنباط و اخذ احکام از قرآن و سنّت و اجماع صحابه بود.

سبزواری در کتاب الادب و الحکمه گوید: اسلام در اول امر همچنان که توحید را آورد مردم را نیز به وجوب تعلیم دعوت می‌کرد بنابراین برحسب اقتضاء علمی در کنار هر معبد و مسجدی که شعایر اسلامی در آن اقامه می‌شد مدارس و مکاتبی برای تعلیم عام مجانی ساختند، از این تاریخ تعلیم عام مجانی از جمله خیراتی بود که از نتایج تمدن اسلامی در عالم انسانی به وجود آمد.

احادیثی بدین عنوان مورد قبول مسلمانان است

۱ـ طَلَبُ الْعِلْمِ فریضَةٌ عَلی کُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمةٍ

۲ـ أُطْلبوا الْعِلمَ مِنَ الْمَهدِ اِلی اللَّحد

۳ـ أُطْلبوا الْعِلمَ وَ لَوْ بالصّین

بنابراین طلب علم از صدر اسلام به بعد فریضه بوده و مردم از گهواره تا گور جویای دانش بوده‌اند و زنان مسلمان در محیط خانه حتّی‌الامکان طلب علم کرده‌اند و همهٔ مسلمانان مکلّف و موظّف بوده و هستند که حداقلّ سورهٔ حمد و اخلاص را بخوانند و بدانند. تدوین و کتابت در اوایل قرن اول در عهد پیغمبر ﷺ معمول بوده و مسلمین به کتب و علوم و تعلیم و تربیت عنایت داشته‌اند.

بحثی از مدارس دینی کردستان

مدارس کردستان نمونه‌ای از مدارس تعلیم و تربیت در قرون اولیهٔ اسلام

در اینجا بحثی از مدارس معموله امروزهٔ مناطق کردستان که بیشتر شباهت به مدارس و طرز تحصیل در قرنهای اولیه اسلام دارند به میان می‌آوریم مناطق زیبا و روح‌افزای مناطق کردستان مانند اعصار اولیه اسلامی دارای مساجد و مدارسی است، گرچه این مدارس و مساجد ساده و بی‌آلایش است اما روحانیت و شکوه معنوی و ایمان و علاقه و اعتقاد به خدا و پیغمبر و قرآن و شرع مقدّس اسلام به همه جا پرتو افکن شده است.

در بعضی از دهات و قصبات و شهرها مساجدی ساخته شده است و بیشتر در کنار این مساجد حجره‌هایی به‌نام حجرهٔ فقیه (طلبه) و مدرّس بنا شده که مورد تدریس و تدرّس استاد و تلمیذ می‌باشند.

حجرهٔ تدریس استاد از حجرهٔ محلّ سکونت فقهاء جدا است و گاهی مدرّس در حجرهٔ فقها نیز تدریس می‌کند. در این مدارس غالباً یک استاد و مدرس به‌نام «ماموستای گه‌ورَه» استاد بزرگ مقام ریاست را دارد و دورهٔ علوم عالی را به محصّلین که دورهٔ متوسطهٔ علوم قدیمه را می‌خوانند و «مستعدّ» نامیده می‌شوند تدریس می‌نماید.

مستعدّین نیز طبقهٔ ابتدائی را درس می‌دهند که این طبقه را «سُخْتَه» می‌گویند. سخته‌ها نیز به طبقهٔ اوّلی که پائین‌تر از خود هستند و «قُتابی» نام دارند درس می‌دهند. و در تمام ادوار مسجد گام به گام مدرسه و بلکه بیشتر از مدرسه محلّ تدریس و تدرّس و تعلیم و تربیت و دور و تکرار و عبادات طلاّب و دانش آموزان است و مخصوصاً برای سخته‌ها همیشه محلّ تعلیم و تعلّم است و گاهی که مدرسه نیست به جای مدرسه هم محلّ تعلیم و تدریس می‌باشد.

طبقات علمی و تحصیلی این مدارس قدیمه چهار گروه هستند:

۱ـ **استاد**: «ماموستای گه‌وره» که همیشه عنوان «ملاّ» که بزرگترین سمت استاد است بعد از «ماموستا» قرار دارد. مثلاً می‌گویند: ماموستا ملاّ عبدالمجید.

۲ـ **مستعد**: پیش از اسم اینها همیشه ملاّ می‌آید مثلاً می‌گویند: ملاّ محی‌الدین.

۳ـ **سخته**: این سخته‌ها اگر نزدیک باشد به کتاب تصریف «ملاّ علی» یا «جامی» برسند باز قبل از اسم آنها به عنوان احترام ملاّ می‌آید. مثلاً می‌گویند ملاّ احمد.

٤ـ **قتابی**: این گروه از الفبا شروع می‌کنند و عنوانی ندارند فقط به‌اسم کوچک خود خوانده می‌شوند. از طرفی دیگر بغیر از استاد بزرگ هر سه طبقه را فقیه می‌نامند.

وظیفهٔ استاد

وظیفهٔ استاد آن است که همیشه آماده باشد مستعدّین را در روزهای تحصیل درس بدهد و غیبت نکند و از وضع تعلیم و تربیت هر سه طبقه آگاه باشد و همه را تشویق کند و به سؤالات و خواسته‌های آنان پاسخ دهد و بطور کلی در رفاه خاطر آنها و تأمین تحصیل و رفاه زندگی و حفظ احترام وشئون آنها با محبت و عاطفه پدرانه بکوشد. در حقیقت استاد یک استاد واقعی و یک مربی حقیقی و یک پدر روحانی و غمخوار و دلسوز برای محصّلین به شمار می‌رود و مقام استاد

به‌اندازه‌ای پدر پیش طلاّب مقدّس و بزرگ و محترم است که طلاّب سعی می‌کنند به تمام معنی از او پیروی نمایند و مشتاقانه از او سرمشق بگیرند وجود محبوب و مقدس و عزیز استاد مظهر ترقّی و تعالی و سعی و کوشش شبانه‌روزی دانشجویان است، و اجرای امر او را از جمیع وجوه مایهٔ سعادت دو جهانی خود می‌دانند، شکی نیست که ادب و احترام برای استاد و در نظر گرفتن مقام مقدّس استادی او در پیشرفت و پیروی دانشجو بسیار مفید و مؤثّر و عالمانه و عاقلانه است و در واقع دو اصل کلّی «محبت» از طرف استاد و «ادب» از جانب محصّل اساس و پایهٔ آموزش و پرورش مدارس دینی کردستان را تشکیل می‌دهد که این دو اصل در جوامع علمی و اعتقادی اهمیت بسزائی در استقبال از علم دارند و مهمترین روش برای پیشرفت تعلیم و تربیت در جوامع انسانی و روحانی است. محلّ سکونت استاد در مواقع درس و فحص و بحث و گاه ضرورت حجرهٔ خود و در سایر اوقات منزل خود می‌باشد.

وظیفهٔ مستعدّ

مستعدّ تدریس سخته‌ها را به عهده می‌گیرد امور حجره و دستور نظافت و درست کردن طعام و چای و تمام لوازم و تأمین زندگی محصّلین از لحاظ خوراک و مطالعه و خواب و برنامه‌های درس به عهدهٔ مستعدّین است. بایستی کارهای مدرسه را آنها ترتیب بدهند و اداره بکنند در عین حال که درس می‌خوانند مدیر مدرسه و مدرّس دروس سخته‌ها هم هستند.

مستعدّین شخصاً کاری انجام نمی‌دهند و آقا هستند اما دستور کارهای مدرسه که بوسیلهٔ سخته‌ها انجام می‌گیرد باید اینها صادر کنند و ترتیب کارها را بدهند. مستعدّها مجاز هستند دربارهٔ امور حجره هرگونه تصمیمی بگیرند و می‌توانند سخته‌ها را در حجره عزل و نصب کنند. البته کار حجره فقط بدست ساکنین حجره

صورت می‌گیرد که شبانه روز در آنجا زندگی می‌کنند اینها باید دو کار بکنند، درس بخوانند و دستور کارهای مدرسه را نیز صادر کنند ضمناً مستعدّان از یک طرف مدرّس درس سخته‌ها هستند و از طرف دیگر شاگرد و در واقع این نوع تدریس مهمترین اثر ترقّی را در پیشرفت علم و دانش در امر آموزش و پرورش در بر دارد که مستعدّین علاوه بر اینکه در خدمت استاد درس می‌خوانند درسهای گذشتهٔ خودشان را به تدریس دروس سخته‌ها تکرار می‌کنند و به یاد می‌آورند و در عین حال هم معلّم و هم متعلّم می‌باشند و محلّ سکونت اینها حجره فقهاء و یا حجرهٔ مدرّس است.

وظیفهٔ سُخْته‌ها

اولاً در نزد مستعدّین درس می‌خوانند و ثانیاً قتابیها را درس می‌دهند و تمام کارهای حجره را این طبقه انجام می‌دهند و مستعدّین محترم و یک نوع فرمانده و مخدوم و سخته‌ها خادم و کارگزار و به احترام استادی به آنها احترام می‌گذارند. گاهی از وجود قطابیها برای کارهای داخلی و خارجی حجره استفاده می‌کنند. محلّ سکونت اینها حجره است.

وظیفهٔ قتابیها

این دسته که کودکان از هفت سال به بالا هستند به محیط علمی و دینی وارد می‌شوند و به منظور داخل شدن در رشتهٔ فقهی الفباء و قرآن را شروع می‌کنند و برای طبقات بالاتر از خود احترام قائل هستند و دروس خود را در محیط و حیاط و ایوان مدرسه و مسجد و مخصوصاً در صفّه‌های مساجد و مدارس می‌خوانند و می‌آموزند و غالباً محلّ سکونت اینها منازل پدر و مادرهایشان است هنگامی می‌توانند مقیم حجره باشند که در مقام سخته‌ها قرار گیرند.

این طبقات و کتابهای اصلی و درسی آنها

۱ـ **قتابیها**: درس اول را به‌نام خدا، یا الله، یا فتّاح، یا رزّاق شروع می‌کنند بعد الفباء و وجوه آن را با حرکات و سکنات یاد می‌گیرند و« **بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم**» را قبلاً می‌آموزند و سورة الْحمد را قبلاً بطور حروف شناسی به هجی می‌خوانند و تا آخر سورهٔ تبارک و یا سورهٔ عم برای کسانی‌که زیرک باشند و زودتر حروف هجا را بشناسند به هجی می‌خوانند، به طور معمولی حدّاقل سورهٔ عم و تبارک به هجی خوانده می‌شود و سپس قرائت قرآن را به طور ساده «سایه» شروع می‌نمایند تا قرآن را ختم می‌کنند و در عین حالیکه مشغول قرائت قرآن هستند کتابهای ابتدائی دیگر را از زبانهای فارسی و کُردی و لغتهای منظوم کُردی مانند کتاب: احمدی شیخ معروف نودهی و لغت منظوم فارسی نصاب الصّبیان ابونصر فراهی را می‌خوانند و نماز و آداب دین در همین ایام به این طبقه یاد داده می‌شود و در طرز پوشیدن لباس آنها مجاز هستند ولی باید مؤدّب و نظیف باشند غالباً همین قتابیها در حالیکه هنوز قتابی هستند عوامل جرجانی و تصریف زنجانی عربی و بعضی از کتابهای ابتدائی فارسی را مانند کلاس اول و دوم و سوم می‌خوانند.

۲ـ **سُختِه‌ها**: این طبقه برنامهٔ تحصیلی آنها از تصریف زنجانی و عوامل جرجانی شروع می‌شود. تصریف زنجانی از علم صرف صحبت می‌کند و باید محصّلین به طور حفظی حداقل تا فصل مضاعف آن را به تفصیل و تقریری که استاد برای آنها بیان می‌کند بر مصداق: «**خُذُوا العِلمَ مِنْ اَفْواهِ الرِّجال**». فرا گیرند یعنی استاد کتاب را بدست می‌گیرد و گاه وقت در حالیکه هر دو با هم قدم می‌زنند و یا نشسته‌اند درس را برای شاگرد تقریر می‌کنند و شاگرد بدون اینکه کتاب در دست داشته باشد و یا بتواند کتابی را نگاه کند به طور حفظی درس را می‌آموزد و تا فصل مضاعف بدون مراجعه و نگاه به کتاب باید مانند آب روان تصریف را در حفظ داشته باشد. این شیوهٔ تصریف شاید یادگارهای قرون اولیه اسلام باشد. از مضاعف

به بعد که شاگرد در علم صرف که پایه لغت و علوم عربی است تسلطّی پیدا کرد دیگر استاد کتاب را از رو تدریس می‌کند و به شاگرد اجازه می‌دهد که کتاب را از رو بخواند، بعضی از استادان تا آخر تصریف طریقهٔ تدریس حفظی را به شاگرد انتخاب می‌کنند که در واقع این روش علمی و این نوع تدریس در وجود محصّل به تمام معنی کارگر می‌افتد.

سپس کتابهای نحوی به ترتیب عوامل جرجانی، متن عوامل (عوامل پال اظهار)، انموذج زمخشری، شرح یا شرح و متن آن و یا متن آنها را می‌خوانند. بعد اظهار برکوی و سپس تصریف ملا علی در علم صرف، وضع و استعاره را در علم وضع و علم بیان و بعد به شرح جامی در علم نحو شروع می‌کنند.

سخته‌ها هر کتابی بخوانند باید درست آن را بفهمند و یاد بگیرند و آن را تا پایان حفظ کنند و درس هر روز را قطعاً باید در همان روز حفظ نمایند و اگر طلبه‌ای نتواند درس روزانه‌اش را حفظ کند روز دیگر نباید درس بخواند، خواندن درس مشروط به حفظ داشتن درس روز قبل است و همچنان هنگامی‌که کتابی را تمام کند باید حتماً تمام آن را در حفظ داشته باشد و الاّ وظیفهٔ شروع به کتاب دیگری را ندارد یا اگر شروع کند شخصاً خجالت می‌کشد و شرمنده است. این سخته‌ها علاوه بر کتابهای اصلی حفظی و اختصاصی کتابهای فرعی و غیر حفظی را نیز مورد استفاده و مطالعه و قرائت و سماع قرار می‌دهند مانند: هدایه و صمدیه در نحو و شرح عوامل، گلستان سعدی و کلیله و دمنه فارسی و فتح القریب و فتح المعین و منهاج عربی در فقه شافعی و حساب و هندسه و غیره را نیز می‌خوانند و اگر این کتابها را حفظ نکنند مانعی ندارد، با وجود این دسته از همین تاریخ اشعار شعراء و قصاید را رفته رفته از بر می‌کنند و دیگر باید «قبا و سلته» لباس روحانی را بپوشند و دستمال کُردی را هم بر سر می‌بندند.

۳ـ **مستعدّها:** این طبقه کسانی هستند که پایهٔ علمی آنها لااقلّ به کتاب

شرح جامی رسیده باشد و مشهور است کسانی که به این کتاب می‌رسند درخود احساس یک نوع غرور می‌کنند زیرا از مقام سخته‌گری و انجام دادن کارها به مقام مستعدّی و ارتقاء و احترام رسیده‌اند دیگر می‌توان این طبقه را به عنوان دانشجو معرفی کرد و سخته‌ها را به‌نام دانش‌آموز.

کتابهای اصلی و حفظی دروس محصّلین بدین قرار است:

«شرح جامی» ـ «سیوطی یا فریدهٔ سیوطی» در نحو که کافیه متن جامی و شعرهای الفیهٔ ابن مالک یا الفیهٔ فریده را باید حفظ نمایند و «شرح نظام» در صرف باید متن آن «شافیه» ابن‌حاجب را از بر کنند بعد رساله‌ای از منطق مانند رسالهٔ «فناری» با «ایساغوجی» یا «کبری منطق» فارسی را بخوانند و حفظ نمایند و بعد «عبدالله یزدی» یعنی حاشیهٔ ملاّ عبدالله را می‌خوانند و قطعاً باید «تهذیب المنطق» علامه تفتازانی و متن آن را از بر کنند وسپس «گلنبوی آداب» را در علم آداب قرائت می‌کنند و حتی‌الامکان آن را باید حفظ کنند و بعد «مقولات عشر» را در علم فلسفه می‌خوانند سپس در کلام «شرح عقاید» تفتازانی را می‌خوانند و متن آن «عقاید نسفی» را حفظ می‌کنند و بعد کتاب «مختصر المعانی» یا «مطول» تفتازانی در علوم بلاغه را می‌خوانند و متن آن «تلخیص» علاّمه قزوینی را از بر می‌کند.

البته قبل از کتاب مختصر و مطول یا بعد از آن کتاب «گلنبوی برهان» در علم منطق را می‌خوانند و بعد جمع‌الجوامع شیخ جلال‌الدّین محلّی را در علم اصول می‌خوانند و متن آن را باید حفظ کنند و بعد «فلکیات و هیأت و حساب و هندسه» شیخ بهائی را قرائت می‌کنند وسپس به عنوان آخر ماده کتاب «شرح تهذیب الکلام» شیخ عبدالقادر مهاجر کُردی را در فلسفه و کلام قرائت می‌کنند ومتن آن «تهذیب الکلام» ملاّ سعد تفتازانی را حتی الامکان حفظ می‌نمایند و بر مصداق «وَ عَلَیْکُمْ بِالْمُتونِ» بیشتر متنها را حفظ می‌کنند. مقارن با قرائت این کتابها، کتاب «فتح المعین» و «منهاج» امام نووی و منهج قاضی زکریا انصاری و کتاب انوار اردبیلی و تحفهٔ

شیخ ابن‌حجر و غیره را در علم فقه می‌خوانند. و کتابهای حدیث و قرآن با ترجمه و تفاسیر از جمله تفسیر جلالین و بیضاوی و غیره نیز مورد تدریس و تدرّس آنها است.

و در فارسی کتابهائی مانند: تاریخ معجم فضل‌الله قزوینی را به درس می‌خوانند و به طور کلّی در این دوره به مطالعهٔ تمام علوم متداوله از قبیل: ادبیات، تاریخ، لغت، فقه، حدیث، قرآن، اصول و عقاید، علوم بلاغه، فلسفه، کلام، منطق، طب، حکمت، مناظره، رجال، فارسی و عربی و کُردی، شعر و قصیده، جغرافی، خطابه، نویسندگی، حساب و هندسه، تحقیق، حسن خط، استخراج مسائل، رمز، معما، علم عروض، قوافی و علوم هنری و صنعتی می‌پردازند خلاصه تمام علوم معموله تا آنجائی‌که فرصت یابند و امکان داشته باشد مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهند.

اما اساس دانستن این علوم و مبنای استفاده از آنها را بر قرآن، شرع، لغت، صرف و نحو می‌دانند. اگر دراین پنج علم درست آگاه باشند می‌توانند به آسانی از سایر علوم استفاده کنند و معتقدند اگر کسی درست صرف و نحو و لغت را بداند درک سایر علوم برای او آسان است.

این طبقه چگونه درس می‌خوانند

۱ـ باید هر روز درس امروز را حفظ کنند.

۲ـ درسی که فردا می‌خوانند باید شب به دقت با مراجعه به حواشی و شرح مطالعه نمایند به طوری که همهٔ آن یا بیشتر آن را بفهمند که در هنگام درس خواندن مسلط و آماده باشند و حتّی از حواشی و خارج سؤالاتی از استاد می‌پرسند و استاد باید به تمام سؤالات آنها پاسخ دهد.

۳ـ بعد از اینکه صبح آن را در حضور استاد خواندند و درست فهمیدند و رفع اشکالات را نمودند باید فوراً به گوشه‌ای بروند تنها یا با رفیقی که سامع او بوده

است آن درس را با تقریرات استاد تکرار و بازگو کنند یا به کُردی «پیا بچن» در این هنگام دیگر نهار و نماز می‌رسد، نهار می‌خورند و نماز را می‌گذارند و دیگر بعد از ظهر است اگر نتوانند قبل از ظهر بعضی از درسها را تکرار و بازگو کنند باید بعد از ظهر آن را بازگو نمایند.

٤ـ باید همین بعد از ظهر درس امروز را از بر کنند.

٥ـ شب باید درسهائی که فردا می‌خوانند قبلاً مطالعه کنند ودروس «سخته‌هائی» که تدریس آن را به عهده دارند نیز قبلاً شب مطالعه نمایند و سایر اوقات فراغت، درسها را چه در روز و چه در شب بطور حفظی تکرار و دور نمایند.

٦ـ کتابهائی که در حفظ دارند باید دور و تکرار کنند به‌حدی که مطالب آن برای آنها ملکه گردد و بیشتر قاعده در این است که آهسته قدم زنان این طرف و آن طرف خرامان می‌گردند و درسهای حفظی را از حفظ قرائت و تکرار می‌کنند، گاهی وقت در بسیاری از محلّهای زیبا و تفریحی و یا گوشه و کنارها دور از مزاحمت دیگران قدم زنان هر یکی از طرفی مشغول تکرار دروس و کتابهای حفظی هستند.

ضمناً کتابهای درسی دو قسم‌اند: حفظی: که قطعاً باید محصّلین بخوانند و بدانند و حفظ کنند و از بر مدتها دور نمایند، کتابهای غیر حفظی را نیز باید بدانند و بخوانند و تکرار و مطالعه کنند.

هدف محصّلین

هدف محصّلین فقط جنبهٔ معنوی دارد و تنها به دو معنی درس می‌خوانند:

۱ـ برای رضای خدا و رسول.

۲ـ به منظور دانستن. که اینها می‌گویند: دانائی توانائی است و از همه چیز برتر و بهتر است و اگر دین و دانش داشته باشند در دنیا و آخرت کامروا و محترم و در

رفاه هستند.

امتحانی بطور رسمی از آنها به عمل نمی‌آید اما گاهی وقت سؤالهائی به میان می‌آید، قطعاً دانش‌آموز باید در حدود کتاب درس خود بداند و کتاب خود را حفظ داشته باشد و کتابهائی که برای او تعیین شده، تدریس کند و باید به خوبی از عهدهٔ تدریس آنها برآید و الاّ خجالتی خودش برای او به منزلهٔ نمرهٔ صفر است.

استاد خوب شاگردش خوب است و شاگرد خوب شاهد توانائی و قدرت علمی استاد می‌باشد. می‌توانیم بگوئیم معرف یک استاد شاگردان او هستند و شاگردان نیز چه زیرک و چه کودن معرف استاد هستند، شاگرد اگر احساس کند استاد به خوبی از عهدهٔ تدریس او بر نمی‌آید پیش او درس نمی‌خواند و به جای دیگر می‌رود، استاد هم از این قسمت ناراضی نیست و بلکه به شاگرد اختیار می‌دهد که در نفع و مصالح خود بکوشد. و اختیار مکان و هرگونه نقل و انتقالات به عهدهٔ شاگرد است.

روش و طریقه تدریس استاد

استاد باید به هر شاگردی مخصوصاً درس او را بر او تقریر کند و ممکن است این شاگرد سا معینی داشته باشد، هر استادی در حدود معین در روز تدریس می‌کند یعنی به تعداد محصلین مستعدّ باید کتابهای مورد قرائت اختصاصی آنها را تدریس کند و این تدریس هم بر سبیل نوبت است مثلاً اگر هفت مستعد درمدرسه باشند باید استاد هفت درس را در هفت کتاب تدریس کند و طریقهٔ خواندن این کتابها هم به نوبت است.

استاد باید هر شب درس فردای شاگرد را مطالعه کند به طوری که طبق مطالب متن و شرح و حاشیه به محصّل پاسخ بدهد. محصّل در هنگام درس اختیار دارد هرگونه سؤال مربوط به دروس و هرگونه اشکالات را از استاد بپرسد و استاد باید

به او پاسخ دهد.

اَلّبته استاد و مدرسّین و مستعدّین هر درسی که فردا تدریس می‌کنند باید شب قبل مطالعه کنند و الاّ وظیفهٔ تدریس آن درس بدون مطالعه را ندارند مگر اینکه استاد بسیار مسلّط باشد و در پاسخ سؤالات محصّل وا نماند و خجلت نکشد.

ادب و احترام نسبت به استاد در تمام شئون از طرف محصّل رعایت می‌شود اما در هنگام تدریس به شاگرد اختیار هر گونه اظهار نظر داده می‌شود و استاد هم ناراحت نیست و اگر استادی سهل انگاری کند و درس محصّل را قبلاً مطالعه نکرده باشد و اشکالات شاگرد را درست نتواند حل نماید شاگرد متأثّر و فوراً می‌گوید من دیگر امروز درس نمی‌خوانم و همین چند سطر که خوانده‌ام برای امروز کافی است و استاد هم درک می کند و حق را به محصّل می‌دهد.

طرز زندگی و اعاشهٔ استاد: غالباً استاد نیز مثل دیگران کفیل تأمین اعاشهٔ خود و خانوادهٔ خود هستند و از وجود غلّه و گلّه که لازمهٔ زندگی کُردها است استفاده می‌کنند و بیشتر مالکین محلّ و نیکوکاران و اشخاص ذی‌نفوذ محلّی و مذهبی در رفاه و تأمین تکمیل زندگی او سهم دارند.

استاد مجانی تدریس می‌کند و حق‌التّدریسی از متعلّمین دریافت نمی‌نماید سؤال و جواب محصّلین از همدیگر و بحث و مذاکره و مناظره و قیل و قال نیز متداول و اشکالات خود را از همدیگر می‌پرسند و همه با هم باید همکاری کنند و هر طبقه نسبت به طبقهٔ دیگر باید احترام بگذارند و رعایت و حفظ احترام و درجهٔ علمی و مقام بالاتر دیگری را بنمایند.

در این محیط دینی و علمی امتیاز طبقاتی لغو است. پسر چوپان و پسر رئیس قبیله در محیط علمی در یک سطح و یک ردیف هستند، امتیاز آنها به علم و تقوا است. هرکسی مقامات علمی او و کتاب تحصیلی او بالاتر باشد محترم و بزرگتر است. ادب در تمام طبقات مهمترین شرط اصلی تعلیم و تربیت در این مدارس

است هر سخته مادامی‌که سخته باشد باید کار کند و هر مستعدی محترم و فرمانده است صمیمیت و برادری و برابری به حدّی که در بین محصّلین و برادران و پدران روحانی استوار است در هیچ جامعهٔ علمی دیگر سابقه ندارد. طبقات پائینتر مطیع محض طبقات بالاتر هستند از بزرگان و طبقات بالا «عفو» و «عاطفه» از طبقات پائین «ادب» و «احترام» همیشه منظور نظر و جزو اصول تعلیم و تربیت در بین آنها است. این طبقات در هر جا که باشند روابط حسنه و روحانی در بین دارند و مانند دستگاه ارتش و نظامی هر طبقه نسبت به مافوق در هر جا احترام قائل است و حق تقدم به بالاتر از خود می‌دهند و هرکس کتاب درسی او در درجهٔ بالاتر باشد درجهٔ او هم بالاتر است و مقام استادی در هر مکان و هر زمان محترم و محفوظ است.

تعطیلات محصّلین

به استثنای روزهای سه‌شنبه و جمعه و عید قربان و رمضان که تعطیل است سایر روزها که روز تحصیل هستند، باید شبانه‌روز به تحصیل و عبادت اشتغال ورزند و روزگار خود را حتی برای نیم ساعت به غفلت نگذرانند اما در روزهای تعطیل مخصوصاً روز سه‌شنبه و جمعه که در هفته تعطیل می‌باشند هیچ درسی نمی‌خوانند فقط به تفریحات سالم و ورزش می‌پردازند وگاهی مطالعهٔ آزاد تفریحی خارج از درس انجام می‌دهند برای کسانی که در روزهای تعطیل درس بخوانند و یا دور کنند این مثل را به سمع می‌رسانند:

«**مَنْ حَصّلَ یَوْمَ التَعْطیلْ قد عَطّلَ یَوْمَ التَّحصْیلْ**» کسی که روز تعطیل تحصیل کند در روز تحصیل تعطیل می‌شود.

این محصّلین عصر شبهای سه‌شنبه و جمعه دیگر تعطیل می‌کنند و به بازی به صحرا می‌روند. بازیهائی که در بین آنها مرسوم است عبارت است از: «سه باز» که مخصوص آنها و یک نوع پرش مسابقه‌ای است و «توپان» که یک نوع توپ بازی

دسته جمعی دو طرفه است و «توپان جغزین» که آن هم یک نوع توپ بازی دسته جمعی دو طرفه است که به صورت حلقه صورت می‌گیرد و غیر اینها. که این بازیها جنبهٔ تفریحی و ورزشی دارند.

در شبهای تعطیل غالباً ضیافتی درست می‌کنند و بعد از شام و نماز عشاء فصلی از قصیدهٔ برديه را یکی از آنان به صوتی دانشین قرائت و پس از پایان هر شعر دیگران به درود و سلام این بیت را عموماً به صدای بلند تکرار می‌کنند.

مَوْلایَ صَلِّ وسَلِّـم دائمـاً أَبَدا عَلی حَبیبِکَ خَیرِ الْخَلْقِ کُلِّهِمِ

و بقیه شب را به بازی و خنده و مسابقه‌های هوشی و فکری و خواندن بعضی از آوازهای محلّی بوسیلهٔ محصّلینی که حسن صوت دارند اجرا می‌گردد و صبح روزهای تعطیل نیز تا ظهر را به بازی و تفریح و استراحت بسر می‌برند دیگر بعدازظهر به تحصیل و دور می‌پردازند. در ماه مبارک رمضان فقهاء رسماً درس نمی‌خوانند و از درسهای اصلی و حفظی تعطیل می‌باشند، اما اختیاراً بعضی از دروس فرعی را قرائت می‌کنند و سایر اوقات به صیام و قیام و عبادت می‌پردازند و مردم را ارشاد می‌کنند و وعظ و تبلیغ را به عهده می‌گیرند.

کتابهایی که محصّلین حفظ می‌کنند باید از هر علمی لااقّل متن کوچکی را همیشه حفظ داشته باشند و حتّی‌الامکان آنها را به طوری که از یادشان نرود حفظ نمایند. هر کتاب حفظی که می خوانند باید آن را حفظ کنند و آنها را دور و تکرار نمایند و تا کتابی دیگر را حفظ نکنند نباید دست از دور و تکرار و بازگو کردن آن بردارند مگر اینکه مطالب آن کتاب برای آنها ملکه گردد.

طرز اعاشهٔ محصّلین

وضع زندگی محصّلین از طرف اشخاص نیکوکار با جیره و راتبه مقرره از طرف اهالی و یا مالک محلّ و رئیس قبیله که مقرر گردیده به خوبی اداره می‌شود

و این محصّلین آزادانه و بدون اینکه از کسی هم منّتی بکشند در حالیکه وضع درسی و اعاشهٔ آنها از طرف اشخاص نیکوکار به طور خیلی محترمانه تأمین است به تحصیل خود ادامه می‌دهند و از طرز اعاشهٔ خود با کمال عزّت نفس به هر عنوان راضی هستند و از تحصیل و سکنی و وسیلهٔ اعاشهٔ نسبی مجانی برخوردارند و گاهی برای تکمیل آن و کمک تحصیلی دسته جمعی خود نیز زحمتهائی متحمّل می‌شوند مثلاً یکی از آداب مرسومه در بهار «راتبهٔ فقیان» است طلاّب به همراهی استاد و رئیس قوم و اشخاص ذی‌نفوذ و کدخدا و محترمین محلّ در فصل بهار هنگام وفور کره چند روز را به راتبه تخصیص می‌دهند و عموماً به در خانه‌های دهکده یا دهات قلمرو می‌روند و بر در هر خانواری با تشریفاتی که رفته‌اند می‌گویند (راتبهٔ فقیان رحمتی خواتان لی وی) راتبهٔ فقهاء را بدهید رحمت خدا بر شما. آن خانه آنچه کرهٔ یومیه را داشته باشد در کمال خرسندی آماده کرده و مفتخراً به طلاّب می‌دهد.

این کره‌ها که به ده من پنجاه من روغن کرمانشاهی می‌رسد جمع می‌کنند و به مصارف دسته جمعی مدرسه می‌رسانند.

جیره و مقررّات یومیه توسط سخته‌ها و یا نیکوکاران چه خورش و چه قند و چای و پول هر روزه یا هر ماهه از منزل نیکوکاران وصول و به حجره آورده می‌شود و به مصرف می‌رسانند. هدف این نیکوکاران جز رضای خدا و خدمت به خلق چیزی دیگر نیست و این اشخاص خیّر از محصّلین: «**لا یُریدونَ جَزاءً وَ لا شُکوراً**» است. این طبقات که آنها را فقیه و روحانی می‌نامند می‌گویند اینها ملائکهٔ روی زمین هستند.

تمام مراسم عبادات و قضاوت و حلال و حرام و امور دینی و دنیوی بوسیلهٔ این طبقه اجرا می‌شود و به تمام معنی طبقات روحانی مرجع امور دینی و دنیائی و اداری و هرگونه سؤال و جواب مردم می‌باشند و به هر حال طلاّب و روحانیون در

میان مردم صاحب نفوذاند و در نزد هر طبقه‌ای محترم می‌باشند.

محصّلین در نقل و انتقال و تغییر مکان مجازند و به هر جائی در هر نقطه از مناطق کرد نشین بروند محترم و با استقبال خوب روبرو می‌شوند و در هر حجره و مدرسه که محلّ «جا» خواستگاری کنند و به آنها جا داده شود کاملاً وضع معاش آنها مهیا است. و مدرسه به اندازهٔ ظرفیت و بودجهٔ محصّلین دانشجو و دانش‌آموز می‌پذیرد و وضع زندگی محصّلین در هرجا که باشند رضایت بخش است. به‌علاوه این طبقه قانع هستند و به اقلّ زندگی هم به منظور کسب دین و دانش راضی می‌باشند.

هر محصّلی درس مخصوص و کتاب درسی خود را باید شخصاً در خدمت استاد بخواند. استاد نیز هر روز اندازه‌ای از کتاب درس که برای محصّل ضبط شود و شب آن را مطالعه کرده باشد بر شاگرد تقریر و قرائت می‌نماید و بسیار وقت عدهٔ دیگر از محصّلین پایین تر از این شاگرد یا بالاتر یا هم‌ردیف او که سامع نامیده می‌شود به منظور بصیرت و تقویت دروس خود این درس را سماع می‌کنند و این دو نفر یا بیشتر را سامع و مسموع گویند و اشکالات خود را بدقّت از استاد می‌پرسند. و حلقهٔ درس کتاب‌های اصلی و حفظی به طوری که درس از جنبهٔ خصوصی متوجه عموم گردد کمتر مرسوم است و بلکه هر شاگردی باید به علاقه و الفت، تمام دروس اختصاصی خود را تنها و به‌نام خود از استاد فرا گیرد و درس دسته جمعی را به عنوان درس اختصاصی خود قبول ندارند. بدین طریق استاد در صدر مجلس قرار می‌گیرد و شاگرد با ادب و احترام در جلو او زانو می‌زند و می‌گوید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحمانِ الرَّحیمِ

«بارَکَ اللهُ تَعالی فی جمیعِ مَقاصِدِکَ» و استاد در پاسخ می‌فرماید **«اِیّانا و اِیّاکَ الرَّحمه»** سپس درس شروع می‌شود و شاگرد در مطالبی که فهمیده است فقط «بلی قربان» را

می‌گوید و در حالیکه نفهمبد از استاد توضیح می‌خواهد. چون درس به پایان رسید محصّل خطاب به استاد می‌گوید «رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْكَ» مدرّس هم متقابلاً گوید «عَلَيْنا وَ عَلَيْكَ الرَّحْمَه».

هر محصّلی باید درس اختصاصی را تنها بخواند و مدرّس هم متکلّم وحده مخصوصاً و به خاطر او باشد، در این صورت دانش‌آموز به تمام معنی متوجه تقریر استاد و سراپا برای شنیدن تدریس آماده و مستمع است.

محصّل هنگامی‌که کتابی را به پایان می‌رساند در پایان آخرین درس کتاب با گفتن «رحمة الله عليك» و سلام دست استاد و سامعین را می‌بوسد و ادای احترام می‌کند و استاد نیز به سلام و احترام او پاسخ می‌دهد و برای او به خیر و تقوا و توفیق و تشویق دعا می‌نماید و همچنین بقیهٔ رفقا نیز دست او را می‌بوسند برای او به خیر و سعادت دعا می‌کنند.

و چون کتاب دیگر را شروع کند در این موقع جشن و ضیافتی را به عنوان «مفتوحانه» یا «مختومانه» به محصّلین مدرسه می‌دهد و بعد قرائت کتاب دیگر را در خدمت استاد شروع می‌کند.

یادآور می‌شود محصّلین در هنگام تحصیل مادامی‌که محصّل باشند اصولاً اختیار همسر نمی‌کنند و زن نمی‌گیرند مگر اینکه فارغ‌التّحصیل باشند و اجازه نامهٔ علوم قدیمه را بگیرند و یا اینکه ترک تحصیل کنند. محصّلین در حین تحصیل معمولاً باید محصّل محض باشند و کارهائی که مربوط به تحصیل نیست دنبال نکنند و تنها فکر آنان باید دربارهٔ تحصیل و متعلّقات آن و شغل آنان فقط تعلیم و تعلّم و عبادت باشد. بنابراین در ایام تحصیل فکر خود را به زن مشغول نمی‌کنند و در این مورد ضرب‌المثلی دارند که می‌گویند:

اَلْعِلْمُ مَذْبوحٌ بَيْنَ فَخذَی المَرأةِ

پایان تحصیلات علوم قدیمه (دوازده علم علوم قدیمه)

چون مستعدین کتابهای درسی را به خوبی خواندند و دانستند و حفظ کردند سپس شرح تهذیب الکلام شیخ عبدالقادر مهاجر کُردی را بر تهذیب الکلام علاّمه تفتازانی می‌خوانند و پس از پایان علوم دوازده‌گانه موفقیت علمی خود را جشن می‌گیرند.

توضیحاً طلاّب و علماء دین در حالی‌که به تعلیم و تعلّم قرآن و حدیث و شرع و تفسیر که هدف اصلی و اساسی آنها است مشغول‌اند: دوازده علم دیگر را مخصوصاً برای آگاهی از راز و اعجاز قرآن و صنایع لفظی و معنوی آن استخدام کرده‌اند.

فارغ‌التّحصیل‌های علوم قدیمه باید علوم دوازده‌گانه مشهور ذیل را در استخدام قرآن و حدیث و شرع فرا گیرند آن موقع گواهینامهٔ فارغ‌التّحصیلی به آنان داده می‌شود. بعد از قرآن، حدیث، فقه، شرع و تفسیر دوازده علم دیگر چنین مشهوراند:

۱ـ علم صرف ۲ـ نحو ۳ـ لغت و وضع ٤ـ منطق ٥ـ آداب ٦ـ عقاید- کلام ۷ـ معان ۸ـ بیان ۹ـ بدیع ۱۰ـ اصول ۱۱ـ حساب ۱۲ـ هندسه و هیأت[1].

جشن فارغ‌التّحصیلی

پس از پایان آخر مادهٔ تحصیلی «تهذیب الکلام» مجلس جشن ختم تحصیلی با دعوت بزرگان علم و ملاّهای دیگر و اهالی و سایر طبقات مختلف و بزرگان و رئیس قبیله با یک ضیافت باشکوه از طرف رئیس قبیله با رقص و پایکوبی که مخصوص خود طلاّب و جوانان و اشخاص مذهبی متدین است صورت می گیرد و حتّی پیرمردها نیز در این جشن شرکت می‌کنند ولی زنان در این جشن دخالتی ندارند مگر اینکه از دور مراسم جشن را ببینند. این مراسم گاهی تا یک هفته طول

[1] موافق با تقریر استاد بزرگوارم جناب آقای ملاّ عبدالمجید مدرّس مدرسهٔ دولت آباد روانسر

می‌کشد بعد از صرف نهار در آخرین روز جشـــن خاتمـهٔ تحصیلـی مجلـس ختـم منعقد می‌گردد، هرکسی در مجلس عشره‌ای از قرآن می‌خواند و قصیدهٔ برديه را نيز قرائت می‌کنند. سپس استاد بزرگ با تشریفات خاصّی عمامهٔ سفید و خرقهٔ اجازه را بر مستعدّ فارغ‌التّحصیل (ماموستا) شده می‌پوشاند «توضیحاً تا این تـاریخ طـلاّب و محصّلین وظیفهٔ عمامه سفید بستن را ندارند مگر اینکـه بـه همیـن صـورت مجـاز شوند».

در این هنگام از طرف استاد و مردم نسبت به همین مستعدّ فارغ‌التّحصیل دعا به خیر و تقوا و سعادت و سلامت می‌شود. و بعد اجازه نامهٔ رسمی را که بـه سلسـله مراتب اجازه به علی بن ابیطـالب‌ﷺ و رسـول خـداﷺ و جـبرئيل‌ﷺ و خـداﷻ می‌رسد، استاد در حال قیام موقّرانه بر او قرائت می‌نماید و برای او دعای خیر دین و دنیا و صلاح و تقوا می‌کند و به او اجازهٔ فتوا و وعظ و تبلیغ و تدریس می‌دهــد. سپس حضّار دست شخص مجاز را می‌بوسند و برای او دعای خیر می‌کنند. او هـم دست آنها را می بوسد و از آنان سپاسگذاری می‌کند.

و چون این شخص فارغ‌التّحصیل دیگر از محیط آرام خانوادگی علمی و روحانی خارج می‌شود و از استاد و دوستان و رفقای دوران تحصیل جدا می‌گردد یک نوع دلتنگی و گریه بر او دست می‌دهد اشک در چشمان او حلقه می‌زند و استاد نیز بـا عاطفهٔ پدرانه گاهی تحت تأثیر این صحنه قرار می‌گردد و در فراق او متأثر می‌شـود و اشک می‌ریزد. حضّار نیز با وجد و حالت از مشاهدهٔ آن منظرهٔ روحانی و جدائی متأثّر می‌شوند و اشک شوق و تأثّر در دیدگان آنها نیز حلقه می‌زند.

بدین صورت یــک قتـابی بـه درجـهٔ اسـتادی و ارشـاد خلـق نـایل مـی‌گـردد فارغ‌التّحصل بعد از آنکه اجازه گرفت بیشتر میل دارد تدریس کند و هیچ محصّلـی در هنگام تحصیــل بغیر از تدریـس و تعلیـم چـیزی دیگـر پیش‌بینـی نمی‌کنـد و حتّی‌الامکان ایده‌آل محصّلین تدریس و ارشاد خلق و خدمت به مردم است.

توضیح دربارهٔ مساجد

مساجد در دوران اولیهٔ اسلام ـ چنان که در کتاب ایرانشهر آمده ـ در زمان پیغمبر اسلام و خلفای راشدین چنان که در همهٔ شئون سادگی و بی‌آلایشی حکمفرما بود در ساختمان معابد و مساجد نیز همین حالت وجود داشت.

مساجد در زمان پیغمبر در مدینه و مکه عبارت بود از قطعه زمینی محصور که چند ستون در آن استوار و سقفی از حصیر و لیف خرما بر آنها نهاده شده بود تا مؤمنان از گزند آفتاب و باران در امان باشند و به آسانی عبادت خود را انجام دهند، منبر ساده‌ای نیز برای خطابه و وعظ و تعلیم و تربیت در گوشه‌ای از آنجا تشکیل داده بودند، دیگر هیچگونه ساختمان باشکوه و تزئینات و صنایع معماری و تصاویر و نقوش معمولهٔ اعصار بعد در آن مساجد وجود نداشت ولی روحانیت و عظمت و شکوه معنوی بر سراسر آن پرتو انداخته بود و همان محلّ ساده و بی آلایش و پیرایش جایگاه نماز جماعت و جمعهٔ مؤمنان و محلّ مواعظ پیغمبر بزرگ اسلام و شور مسلمانان در امور دینی و اجتماعی بود.

در زمان رسول خداﷺ در کنار مساجد ایوان و صفه‌هائی ساخته می‌شد که محلّ تعلیم و تربیت قرار می‌گرفت. و عده‌ای که اولین بار در صفهٔ مسجد مأوا

گرفتند به اصحاب صفه[1] مشهورند. احمد بن یوسف دمشقی قرمانی در کتاب اخبارالدّول گوید: اصحاب صفه‌ رضی الله عنه در زمان رسول خدا ﷺ فقرائی بودند بی‌منزل و بی‌عشیره در مسجد می‌خوابیدند و در سایهٔ آن می‌آرامیدند و صفه مسجد محلّ و مأوای آنان بود که به اصحاب صفه معروف و منسوب شدند.

رسول خدا ﷺ برای صرف شام عده‌ای از آنان را همراه خود به منزل می‌برد و سایر صحابه دیگران را نیز برای صرف شام به منزل خود دعوت می‌کردند. از مشاهیر اصحاب صفه: ابوهریره، وائله بن الاسقع و ابوذر غفاری رضی الله عنهم بودند.

دوران سادگی مسجد کوتاه بود، بعد از زمان پیغمبر و خلفای راشدین از اواسط قرن اول هجری که فتوحات اسلام گسترش یافت و حکومت اسلامی در دست امویان و عباسیان به صورت سلطنت درآمد ساختمانهای بزرگ و باشکوهی به‌نام مدارس و مساجد در کشورهای شام و مصر و عراق و پس از آن ایران و هند و افریقا و مغرب «مراکش و تونس و اسپانیا» بنیان گزارده شد و موقوفات بسیاری برای اداره و ادامهٔ آنان تعیین گردید.

چنان که قبلاً گفته شد مساجد نخستین مدارس و نخستین مراکز تعلیم و تربیت در تمدّن اسلامی بوده و مساجد و مدارس و حجره‌های کوچک و خانه‌های متصّل به مسجد مورد تدریس و تدرّس بوده‌اند.

بحثی از مسجد جامع بخارا: محمّد بن جعفر الزشخی در تاریخ بخارا ترجمهٔ

---

[1] در کتاب زندگی پر افتخار علی آمده: در مسجد مدینه محلی به‌نام صفه موسوم بود و کسانی که در آن می‌نشستند به عنوان اصحاب صفه موسوم بودند در زمان پیغمبراکرم ﷺ و حضرت ابوبکر رضی الله عنه محل استراحت فقراء بود و در آنجا سایبانی بوجود آوردند که فقراء و بینواها بتوانند در آن استراحت کنند در دوران خلافت حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه در عربستان فقیر وجود نداشت تا اینکه در صفه استراحت نماید و آنجا یک مدرسهٔ عالی شد که حضرت علی بن ابیطالب رضی الله عنه در آن تدریس می‌کرد و این صفه اولین مدرسهٔ اسلامی به شمار می‌آمد که محل تعلیم و تعلم مسلمین بود.

ابونصر قباوی گوید: «قتیبه بن مسلم مسجد جامع بنا کرد اندر بخارا به سال نود و چهار و آن موضع بتخانه بود مر اهل بخارا را فرمود: هر آدینه در آنجا جمع شدندی چنان که هر آدینه منادی فرمودی هر که به نماز آدینه حاضر شود دو درهم بدهم و مردمان بخارا به اول اسلام در نماز قرآن به پارسی خواندندی و عربی نتوانستندی آموختن و چون وقت رکوع شدی مردی بود که در پس ایشان بانگ زدی «بکنیتا نکینت» و چون سجده خواستندی کردی بانگ کردی «نکونیا نکونی».»

در کتاب تاریخ الفقه‌الاسلامی آمده که طاش کبری‌زاده ذکر می‌کند: هارون‌الرشید خلیفهٔ عباسی پیش امام مالک فرستاد که در مجلس او حاضر شود و امین و مأمون پسران او از وی سماع حدیث کنند، سپس هارون به او گفت: ای اباعبدالله لازم است که با ما معاشرت کنی و به مجلس ما بیائید تا بچه‌های ما از شما «المؤطا» را سماع کنند و بیاموزند، امام مالک گوید: به او گفتم خدا امیرالمؤمنین را معزّز گرداند این علم از شما سرچشمه گرفته اگر آن را معزّز گردانید معزّز می‌شود و اگر خوار گردانید خوار می‌گردد. مردم بسوی علم می‌آیند علم بسوی مردم نمی‌رود و هارون او را تصدیق کرد و به پسرانش گفت به مسجد بروید تا اینکه با مردم سماع حدیث کنید، سپس امام مالک گفت به شرط اینکه گام را به جلو بر مردم نگذارید و بنشینید در هر جائی که مجلس برای شما خالی است، آنها به این شرط قبول کردند. و همچنین بود هنگامی‌که هارون الرشید قصد حج را کرد چون به مدینه رسید بسوی امام مالک فرستاد که کتاب مؤطا را بیاورد به مجلس او. امام مالک به نزد او نرفت و خلیفه گفت قسم به خدا من نمی‌شنوم مگر در خانهٔ شما نباشد به این صورت خلیفه جهت سماع حدیث به خانهٔ او رفت، که این دو صورت می‌رساند هم مسجد و هم خانه جای تعلیم و تربیت و سماع بوده است.

مساجدی با سبکهای خیلی قدیم در بعضی از مناطق تاریخی و صعب‌العبور کردستان که خیلی قدیمی هستند دیده می‌شود. در پاوه مسجدی به‌نام مسجد

عبدالله بن عمرﷺ یا مسجد حضرت عبداللهﷺ که به قرار در هنگام فتح ایران در عهد خلافت حضرت عمرﷺ توسط عبدالله پسرش ساخته شده است هنوز باقی و با خطوطی که از در و پیکر مستحکم و چوبی آن نقر شده بطور ناخوانی دیده می‌شود می‌گویند این همان ساختمان اولی مسجد است که عبدالله بن عمرﷺ ساخته است و اصل ستونهای چوبی بسیار محکم و بزرگ و تاریخی آن کماکان باقی است که طلاّب در این مسجد وحجره‌های آن هنوز مشغول تحصیل می‌باشند.

مسجد قدیمی دیگری در قریهٔ «ریژاب» (زهاب) «حلوان» در غرب کرمانشاه با همین استحکام منسوب به عبدالله بن عمرﷺ وجود دارد که آن را خیلی مقدس و متبرک می‌دانند. در خیلی جاها در مناطق کوهستانی و جالب و حساس کردستان هنوز مساجدی به‌نام حضرت عبدالله بن عمرﷺ وجود دارد که از اماکن مقدس به شمار می‌روند.

تحصیل طالبان علم در قرون اولیهٔ اسلام بیشتر در مسجد و محیط آن بوده و همچنین اصحاب صحاح ستّه نیز در مساجد و مدارس تدریس و تدرّس نموده‌اند ولی مدارکی بدست نیامد که اسم معین مساجد یا مدارس شهرهائیکه مورد تعلّم و تعلیم آنها بوده ذکر کنم.

تاریخ مساجد

در کتاب تاریخ المساجد الاثریه تألیف: حسن عبدالوهاب مفتش الآثار العربیه در مصر چنین ذکر شده است. مسجد بجائی می‌گویند که در آن از خدا سجده برده شود. زجاج می‌گوید هر جائی که عبادت در آن به عمل آید مسجد است. چنان که پیغمبرﷺ فرمود: «**جُعِلَتْ لِیَ الاَرْضُ مَسجداً وَ طَهورا**».

اوّلین مسجد: اوّلین مسجدی که در اسلام بنا شد، مسجد قبا است که آن را مسجد التقوی نیز می‌گویند چنان که خداوند عالم دربارهٔ آن می‌فرماید:

«لَمَسْجِدٌ اُسِسَ عَلَیَ التَّقْوی مِنْ اَوَّلِ یَومٍ اَحَقُ اَنْ تَقُومَ فیهِ.»

ابوسعید خدری روایت می‌کند که به پیغمبر خدا گفته‌اند: مسجدی که بر تقوا بناء و تأسیس شده است چنان که در آیهٔ اشاره به آن شده کدام است، فرمود: مسجدی. ای مسجد المدینه البته این معارض اوّل نیست زیرا هر دو مسجد بر تقوا بنیان گذاری شده‌اند.

امام فخرالدین رازی در تفسیر کبیر گوید بعضی گفته‌اند: مسجد التقوی مسجد قبا می‌باشد ولی اکثر بر آن‌اند که مسجد التقوی مسجد رسول خداستﷺ. مساجد نخستین مراکز عبادت است و مانند شعائر و پرچمهای اسلامی با صدای «الله اکبر» و اذان برفراز شهرهای فتح شده به اغراز و اهتزا از در آمده است. عمر ابن خطابؓ هنگامی‌که شهرها را فتح کرد به ابوموسی اشعریؓ که والی بصره بود نوشت که در آنجا مسجد جامع را بنا نماید و برای قبایل نیز مسجدی بسازند. در روزهای جمعه بسوی مسجد جامع جهت نماز جمعه بشتابند، و برای سعد بن ابی‌وقاصؓ که حاکم کوفه بود نوشت که به همین دستور مسجد جامع را آنجا بنا کند و به عمرو بن عاصؓ حاکم مصر نیز همین فرمان را نوشت که در دهکده‌ها متفرق نشوند بلکه وارد شهرها گردند و در هر شهری مسجدی بنا نمایند. و قبایل کوچری مسجد را بنا نکنند.

مؤمنان دستاویز به امر و فرمان عمرؓ شدند و طبق فرمان و عهد او رفتار کردند و نماز جمعه را در مسجد جامع هر شهر با تشریفات خاص ادا می‌کردند. در مصر نماز جمعه را درمسجد جامع عمرو بن عاصؓ در فسطاط که اوّلین مسجد جامعی بود که در فسطاط در مصر بنا شده بود می‌خواندند و بعد از آنکه فضل بن علی بن عبدالله بن عباس مسجدی را مشهور به «جامع العسکر» در سال ۲٤٥ هجری در مصر بنا کرد دیگر این مسجد را مسجد جامع قرار دادند و نماز جمعه در آن صورت می‌گرفت.

چون بحث فسطاط به میان آمد شایسته می‌دانم یک موضع عـاطفی و دلپذیـری که مورّخین در تاریخ اسلام آورده‌اند نقل کنم.

استاد علی پاشا صالح در کتاب اصول فن خطابه می‌گویـد: در تـاریخ فتوحـات اسلام داستانی از فتح مصر و تأسیس شهر «الفسطاط» و وجه تسمیهٔ آن ثبـت شـده که شنیدنی است. فسطاط در لغت به معنی خیمه و خرگاه یا سراپرده اسـت هنگـام بسیج خبر رسید که بر چادر فرمانده لشکر فاخته‌ای یا کبوتری آشیانه نهاده و تخـم گذاشته و جوجه‌هایش سر از تخم برون آورده‌اند ولی قوهٔ پرواز ندارند فرمانده امر داد سراپرده به حال خود باقی باشد و لشکر کوچ کنـد و چنـد تـن از سـپاهیان در آنجا به پاسداری بمانند تا جوجه‌ها بال در آورند و پرواز کننـد سـال دیگـر لشـکر بازگشت و شهری به یاد سراپردهٔ فرمانده به‌نام «فسطاط» در آنجا بنـا نـهادند، آوازهٔ این کار نیک همه جا پیچید و مردم ناتوان درمانده در همهٔ کشورها چنـان طرفـدار اسلام شدند که خودشان لشکریان اسلام را به بلاد خود دعوت می‌کردند[1].

---

[1] استطراداً موضوع عاطفه آمیز ادیسون مخترع برق را از کتاب استاد بزرگـوارم علـی پاشـا صـالح استاد دانشگاه تهران نقل می‌کنم که می‌نویسد یکی از وعاظ نصرانی مردم را به محبت و مـهربانی نسبت به همدیگر دعوت می‌کرد ضمـن وعـظ قصّـه‌ای دربـارهٔ ادیسـون مخترع بـزرگ امریکـا (۱۹۳۱_۱۸٤۷) نقل کرد که خلاصه‌اش این است: یکی از روزهای پاییز ادیسون در اطراف محـلّ آزمایشگاه خود قدم می‌زد و دربارهٔ یکی از مشکلات علمی خود به فکر فرو رفتـه بـود نـاگـهان پرندهٔ کوچکی را در درختی افتاده بود دید بـه فراسـت دریـافت کـه پرنـدهٔ نـاتوان از دسته‌های پرندگان مهاجری که بسوی نواحی جنوبی در آن فصل پرواز می‌کنند باز مانده است رشتهٔ افکـار عمیق خود را رها کرد پرنده را برداشت و به توجه و پرستاری او پرداخـت دیـری نپائید پرنـده جان گرفت و برای پرواز آماده شد لکن نجات دهندهٔ وی اطمینان نداشـت کـه پرنـدهٔ نـاتوان از عهدهٔ چنین سفر طولانی برآید جعبهٔ کوچکی با لوازم سفر برای او تعبیه کـرد و روی آن نوشـت آمریکای جنوبی، سپس پرنده را در جعبه جای داد و به یکی از شرکتهای حمل و نقل سـپرد کـه در آمریکای جنوبی آن را آزاد کند. در نظر داشته باشید که ادیسون مرد پرکاری بود ولی نه تـا آن اندازه که وقت برای این گونه مهربانیها نداشته باشد.

نویسندهٔ معروف فرانسوی الکساندر مازاس در کتاب «فاتح بزرگ اسلامی عمر بن خطاب»[1] گوید در موقعی که عمرو عاص می‌خواست از شهری که بنا کرده بود به قصد اسکندریه حرکت کند خبر دادند که کبوتری بالای خیمهٔ وی آشیانه ساخته است عمرو عاص دستور داد که خیمه را برنچینند تا آشیانهٔ کبوتر بر هم نخورد و از این جهت شهر مذکور را فسطاط که به معنی خیمه است نام نهادند.

و ضمناً در همین کتاب حکایت لطیفی که در مورد اسیر شدن عمرو عاص بدست دشمن و رهائی او آمده نقل می‌کنیم که جهت تنوع مطبوع است. عمروعاص در هنگام فتح مصر شخصاً چندین مرتبه برای مطالعه محلّ و مواضع دشمن که جبههٔ وسیعی را تشکیل می‌دادند بیرون رفت و یک روز صبح بدست کشتیهای دشمن اسیر افتاد و او را با افسری و غلامی که همراه وی بودند نزد حاکم شهر بردند به واسطهٔ سادگی که در لباسهای اعراب بود هیچگونه علامتی عمرو بن عاص را از همراهانش متمایز نساخت. حاکم بوسیلهٔ ترجمانی از اینان به اصرار تمام سؤال کرد چرا اینقدر به باره‌های شهر نزدیک شده‌اند عمروعاص همان طوریکه مقامش اقتضا می‌کرد در پاسخ بر همراهانش سبقت جست و متانت و رزانت گفتارش باعث شد که فرماندهٔ سپاه او را بشناخت و به افسرانی که در کنار او بودند گفت « این شخص عمروعاص است بی‌درنگ سر او را ببرید» اگر زرنگی آن غلام نبود امیر مسلمانان معدوم گشته بود ولی مشارالیه که زبان یونانی عامیانه را به خوبی می‌فهمیده فوراً به جانب مولای خود برگشت و سیلی محکمی به صورت او زد و به زبان یونانی به او گفت: برای چه تو جواب می‌دهی تو که از همه کمتری بگذار رؤسای تو سخن بگویند.

ضمناً افسری که همراه عمروعاص بود اظهار داشت که امیر وی را فرستاده است تا به این طریق در اسکندریه یا در خارج شهر وعدهٔ ملاقاتی را تعیین کند

[1] ترجمهٔ باقر قائم مقامی

زیرا که سپاه عرب به کلی از آذوقه محروم مانده و برای حفظ جان مجبور شده است که به مصریان متوسّل شود اگر احتیاج ضروری ما را رفع کنید ما هم دست از جنگ برداشته و به آن طرف نیل عقب خواهیم نشست. فرماندهٔ سپاه از این سخن فریفته شد و پنداشت که عمرو بن عاص فقط سربازی است که به ملازمت این سفیر فرستاده شده است و حکم شومی را که داده بود نقض کرد و برای انعقاد مجلس مذاکره روز و ساعتی را معین نمود و آن سه نفر را مرخص ساخت ولی خدعه به زودی کشف شد زیرا که سپاه عرب فقدان امیر خود را حتمی می‌دانستند وقتی‌که از مزاحمت او آگاه شدند هلهله راه انداختند که لشکر روم را از حقیقت امر آگاه ساخت. تمام مؤرّخین امپراطوری سفلی این حکایت را نقل کرده‌اند. تم کلامه.

مصر در قرون خمسهٔ اول از مراکز مهم علوم عصر اسلامی و مقصد و مرجع طلاّب بوده مسجد عمرو بن عاص‌ﷺ و ابن‌طولون و الازهر و الحاکم و دارالحکمه مورد تعلیم و تربیت و به دراسه آباد بوده است[۱].

عمرو بن عاص‌ﷺ فاتح مصر در سال بیست هجری اولین مسجد جامع خود را در دیار مصر در سال بیست و یک (۲۱) هجری بنا نمود سالها این مسجد به تعمیرات تازه‌ای از طرف حکّام و امراء مسلمین دوام کرده و در سال ٤۳۹ که ناصر خسرو شاعر فارسی به مصر رفته از آن توصیف کرده و آن را به عظمت نام برده است. همیشه در این مسجد کمتر از پنج هزار طالب علم و غرباء و نویسندگان نبوده است. این مسجد تا سال ٥٦٦ به عظمت خود باقی بوده و چون در فتنهٔ صلیبیها فسطاط آتش گرفت این مسجد نیز صدمه دید و رو به ویرانی نهاد.

جامع ابن‌طولون[۲](جامع طولونی) در قطایع، سوم مسجدی است که در مصر

---

[۱] مساجد الاثریه تألیف حسن عبدالوهاب صفحهٔ ۱۲

[۲] مساجد الاثریه تألیف حسن عبدالوهاب صفحهٔ ۲۳

سخته شده امیر عباس احمد بن طولون متولّد ۲۲۰ بغداد در روز چهارشنبه هفت به ماه مبارک رمضان مانده در سال ۲۵٤ وارد مصر شد و مسجد جامع خود را در سال ۲٦۳ بنا نمود و با اصلاحاتی این مسجد قرنها دوام کرده و تاریخ دوام آن تا سال ۱۳۳٦ هجری در دست می‌باشد.

جامع الازهر: هنگامی‌که معزّالدین خلیفهٔ فاطمی در سال ۳٦۲ در روز هفتم ماه مبارک رمضان وارد مصر شد، مصر که تا آن تاریخ دارالاماره بود دارالخلافه گردید. قائد جواهر الکتاب قصری را برای خلیفه بنا کرد و اولین مسجد جامع «الازهر»[1] را در قاهره ساخت و به دور قبهٔ مسجد چنین نوشت.

بِسْمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحيم

مِمّا اَمَرَ بِبنائهِ عبدالله و وَلِيّهِ ابوتميمَ معد الامام المعزّالدّين الله امير المؤمنين صَلَوات اللهِ عَلَيْهِ و عَلى آبائِهِ و ابنائِهِ الاَكرمين عَلى يَدِ عَبْدِهِ جَوْهرِ الكاتِب الصقلى و ذلِكَ فى سَنَةِ سِتينَ و ثَلاثمِأة.

که الازهر از آن روزگار تا کنون هنوز به عظمت خود باقی است. صلاح‌الدین ایوبی کُردی اولین مدرسه را در جوار جامع عمرو بن عاص؄ به سال ٥٦٦ به‌نام «المدرسة الناصریه» بنا کرد و بعد «المدرسة القمحیه» را به جوار جامع عمرو بن عاص؄ نیز احداث نمود، اولی به رسم فقهاء شافعی و دیگری به رسم فقهاء مالکیه تعیین نمود. البتّه در این موقع خلیفهٔ العاضد بود و هنگامی‌که سلطان مصر شد در سال ٥۷۲ هجری مدرسهٔ صلاحیه را در جوار مرقد امام شافعی؄ انشاء کرد و همچنان امر کرد که مدرسه‌ای را در جوار مشهد حسینی بسازند.

و در سال ٥۷۲ امر کرد که مدرسهٔ سیوفیه[2] را بر رسم فقهاء حنفی ساختند و آن

---

[1] اولین مسجد جامعی است که در قاهره ساخته شده. المساجد الاثریه صفحهٔ ٤۷ و لما ولی ملک مصر سنهٔ ٥٦۷ هجری انشاء مدارس للمذاهب الاربعه. المساجد الاثریه صفحهٔ ۸۳

[2] المسجد المطهر فعلی. المساجد الاثریه صفحهٔ ۱۳

اولین مدرسه‌ای بود که بر آنها وقف گردید. همچنان در اسکندریه مدرسه و بیمارستان و خانه را برای مغاربه در سال ۵۷۷ ساخت. و سپس اولاد و احفاد و امراء او در بناء مدارس در مصر و قاهره و سایر بلاد از او پیروی کردند.

ملک النّاصر صلاح‌الدین یوسف اولین کسی بوده است که مدرسه و خانه را برای حدیث ساخته و خانه‌ها و مکتبهای بسیاری را در شهرها برای ایتام ساخته و برای آنها و برای معلّمین آنها راتبه‌ها و نفقات زیادی مقرر کرده است.

تذکّر: اگر نگارنده در باب مدارس و مساجد توضیحات بیشتری داده‌ام و زیاد به حاشیه رفته‌ام مبنی بر این است که از من خواسته شده بود که دربارهٔ مدارس و مکاتب و مساجد و طرز تحصیل در مدرسه و یا خانه به طور تفصیل و توضیح بحث کنم. بنابراین و نظر به علاقهٔ شخص خود با مراجعه به کتابهای زیادی این مطالب مفید را نقل کردم و خدای را شکر گزارم که به توفیق او این کتاب به اضافهٔ ملحقات پایان یافت.

به تاریخ هشتم تیر ماه ١٣٥٤ شمسی مطابق با ١٩ جمادی الثانی ١٣٩٥ قمری

ملاّ محی‌الدین صالحی دولت آبادی. خرم آباد لرستان.

امضاء ٥٤/٤/٨

مأخذ و مراجعی که بیشتر مورد استفادۀ نگارنده بوده‌اند عبارت‌اند از:

«الف»

۱ـ کتاب ایرانشهر تألیف هیئت مؤلّفین تهران ـ فارسی.

«ب»

۲ـ البدایه و النّهایه: تألیف حافظ عمادالدین ابی‌الفدا ابن‌کثیر دمشقی ـ عربی.

«ت»

۳ـ تاج الاصول: با مقدمه و شرح غایه المأمون تألیف شیخ منصور علی ناصف از علماء الازهر چاپ مصر ـ عربی.

۴ـ تاریخ نیشابور: تألیف حاکم ابوعبدالله ضبی به تلخیص احمد بن محمّد خلیفۀ نیشابوری به سعی و کوشش دکتر بهمن کریمی استاد دانشکدۀ افسری تهران ـ فارسی.

۵ـ تاریخ حبیب السیر: تألیف غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی از انتشارات کتابخانۀ خیام تهران ـ فارسی.

۶ـ تاریخ المساجد الاثریه: تألیف حسن عبدالوهاب مفتّش الاثار العربیه در مصر ـ عربی.

۷ـ تاریخ الخلفاء: تألیف شیخ سیوطی به تحقیق محمّد محی‌الدین عبدالحمید چاپ مصر ـ عربی.

۸ـ تاریخ الفقه الاسلامی: تألیف دکتر محمّد یوسف موسی ـ عربی.

۹ـ تذکره الحفّاظ ذهبی ـ عربی.

«خ»

۱۰ـ خاتمه سنن ابن‌ماجه: به اهتمام محمّد فؤاد عبدالباقی دار احیاء الکتب العربیه عیسی بابی حلبی ـ عربی.

«د»

۱۱ـ دائره المعارف: فرید وجدی ـ عربی.
۱۲ـ دائره المعرف: احمد السنتاوی و هیئت مؤلّفین ـ عربی.
۱۳ـ دائره المعرف: بستانی ـ عربی.

«ر»

۱۴ـ رجال: ابن خلکان «وفیات الاعیان» ـ عربی.
۱۵ـ ریحانه الادب: تألیف محمّد علی تبریزی ـ فارسی.
۱۶ـ راهنمای مذهب شافعی: تألیف حاج شیخ الاسلام کردستان استاد دانشگاه تـهران ـ فارسی.

«ش»

۱۷ـ شذرات الذّهب: تألیف ابی‌الفلاح عبدالحی بن العماد حنبلی ـ عربی.
۱۸ـ شرح بخاری: تألیف احمد قسطلانی ـ عربی.
۱۹ـ صحیح بخاری با مقدمه و حاشیه: اداره الطباعه المنیریه چاپ مصر ـ عربی.
۲۰ـ صحیح مسلم با حواشی و مقدمه: مطبوعات محمّد علی صبیـح و اولاده بـه میـدان الازهر به مصر ـ عربی.

«ط»

۲۱ـ طبقات الفقهاء شیرازی: ـ عربی.

«ع»

۲۲ـ الاعلام: قاموس تراجم تألیف خیرالدین زرکلی ـ عربی.

«ف»

۲۳ـ فهرست ابن ندیم: ـ عربی.

«ل»

۲۴ـ لغت نامه و فرهنگ دهخدا: ـ فارسی.

«م»

۲۵ـ المنجد: از لحاظ لغت و رجال: ـ عربی.
۲۶ـ مقدمه مختار الاحادیث و الحکم النبویه تألیف عبدالوهـاب عبداللطیـف ار مدرسـین

کلیهٔ شر عیه در مکهٔ مکرمه ـ عربی.

۲۷ـ مقدمهٔ سنن ابی‌داوود: تألیف محمّد محیی‌الدین عبدالحمید المدرّس فی کلیهٔ اللغـهٔ العربیه بالجامع الازهر بر سنن ابی‌داوود ـ عربی.

۲۸ـ المستصفی: تألیف حجهٔ الاسلام امام محمّد غزالی ـ عربی.

۲۹ـ معجم البلدان: یاقوت حموی ـ عربی.

۳۰ـ المعجم المطبوعات العربیه و المعمریه: تألیف الیان سرکیس چاپ مصر ـ عربی.

۳۱ـ معجم المؤلّفین: تألیف عمر رضا کحاله طبع دمشق ـ عربی.

۳۲ـ مقدمهٔ سنن نسائی: به شرح حافظ جلال الدین سیوطی به اهتمام مصطفـی محمّـد چاپ مصر ـ عربی.

۳۳ـ مقدمهٔ صحیح ترمذی ابی‌الاشبال احمد محمد شاکر.

۳۴ـ و غیره. و جهت پاره‌ای از مطالب به مقدمات چاپهای دیگر صحاح ستّه مراجعه شده و ضمناً اکثر مطالبی که در کتابهای متعدد آورده‌ام در قسمت و بحث مربوط به رجـال ایـن کتاب است و به علاوه کتابخانه‌هائی که بیشتر مورد استفادهٔ مؤلّف بوده‌اند عبارت‌اند از:

کتابخانهٔ دانشکدهٔ الهیات و معارف اسـلامی تـهران و بعضـی از کتابخانـه‌های دانشـگاه تهران، کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی تهران، کتابخانهٔ دولت آباد روانسر، کتابخانهٔ مـراد آبـاد روانسر، کتابخانهٔ مدرسهٔ کمالیهٔ خرم آباد لرستان، کتابخانهٔ پارک شهر فرهنگ و هـنر خـرم آباد، کتابخانهٔ دبیرستان بهار خرم آباد، کتابفروشی آقای باقری در خرم آباد، کتابخانـهٔ آقـای والی زادهٔ معجزی در خرم آباد لرستان و کتابخانهٔ شخصی نگارنده محی‌الدین صالحی.

فهرست رؤس مطالب کتاب

❑ *بخش اول: مقدمه در تاریخ فقه*

❑ بخش دوم: اصحاب صحاح ستّه

❑ بخش سوم: خاتمه

❑ بخش چهارم: ملحقات